

بازدید شد

مقتدرین و قهارترین
کتاب درین باب
فصل در کتب و کتب
شماره ۱۸۹۷

بازدید شد
۱۳۸۱

کتاب - خط
بازدید شد

کتابخانه مجلس شورای ملی	
کتاب: منقح الحقوق (در ۲ جلد)	شماره ثبت کتاب: ۷۸۹۸۵
مؤلف: حبیب الحی	۱۱۹۰۳
موضوع: ...	شماره قفسه: ۲۸۵

کتاب - خط
بازدید شد
۱۳۸۶

همین قدر که بر این رسیده است که از طرف
کتابخانه مدرسه علمیه و کتب خطی
صورت گرفته است و در کتابخانه
مدرسه علمیه و کتب خطی
مدرسه علمیه و کتب خطی

۱۸۶۷

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مفتاح الحقیق (در حدیث)

مؤلف: حبیب الحقی

موضوع: ...

شماره ثبت کتاب: ۷۸۹۸۵

شماره قفسه: ۱۲۸۵

۱۱۹۰۳

خطی - فهرست شده
۱۲۸۶

بازدید شد
۱۳۸۱

کتابخانه
۱۳۸۱

Confutatio in nomine dei Patris et filii et Spiritus Sancti Amen



بدانکه لفظ توریت را از عبری اخذ کردند و اصلش
توره است یعنی راه و ابتدا و احکام شریعت الهی و قتی که
خدای تعالی خواست که دین خود را به عبریان عطا نماید
پنج کتب بوساطت موسی به آن قوم فرستاد و هر کدامی
آن بهمین نام نامیده گشتند و بعد از آنکه صحایف دیگر هم
به آنها نازل شد نیز بهمین اسم موسوم شدند و مشهور
و معروف گشتند بطوری که تورات مجموع مکاتبات
و مراسلات الهی است که از زمان موسی تا آمدن عیسی
بدان قوم مرحمت شده بود و لفظ انجیل از یونانی
ماخوذ است در اصل او انژیلیو بود یعنی بشارت
چه مژده میدهد از تشریف ارزانی مسیح و منجر است بر
افعال اقدس و اقوال مقدس آن حضرت و چند
نامها دیگر به انجیل متعلق اند پس درین رساله متقابل
قرآن هم ذکر آیات تورات که مراد جمیع کتب یهودان است
نموده میشود و هم ذکر احادیث انجیل مع صحایف دیگر
که نیز کلام ربانی اند کرده شود و این بیان از آن لازم
شد تا خوانندگان را به یافتن اسامی مکتوبات

به مصلح محمدیان

کتابخانه
۱۳۸۶

خطی - فهرست شده
۱۲۸۶

نامسج به یکایک نباشد و نام هر کتاب و عدد هر فصل و
 دفع هر فقره در حاشیه نوشته شده تا اگر کسی خواست
 تحقیق آن است تورات یا انجیل که در متن این رساله
 بر تقریب مدخار تمیز یافت بدو به اسلحه به مقصود
 برد و از روی او به سبب اولت انجیل و قرآن را مقابل
 کردن با تورات و انجیل و مقولات معقول از آن مناسب
 نمود زیرا که قرآن جمیع کتب متقدم را که در پیشین زمان
 رسالت رسولان و پیغمبران در افکار عالم منتشر اند
 قبول میدارد و بر صدق و حقیقت آن گواهی میدهد و
 نیز مکرر معقولیت می برد از دایس از انصاف و دوزنمود
 که قرآن را بمنقول و معقول مقابل کنیم تا چگونه اتفاق
 و اختلاف که بدان داشته بود بر ضمایر اوله الالبصار
 مبرهن و جلوه گر گردد

نیک میدانم که اکثر از معتقدان قرآن بر انحراف تورات
 و انجیل معترف اند و میگویند که کتب مذکوره بر حالت
 اصالتی که چنانچه نازل گشتند بلکه متغیر اند به صرف بشری
 و در این جهت نموده میشود بدو جهت یک ای که این دعوی

notus ac
 notum
 ffitur in
 non offit

هم از روی قرآن ثابت نمیشود و او هم ای که اصل حجت
 ندارد و جهت اثبات دعوی خود مکرر متغیر آن که حاضر نیست
 از آن معاینه میکرد که آنرا که برین اند خود از راه انصاف
 منحرف اند

در سوره البقره آمده است بدل میکنند به ایتامی من به
 اندک و خاص از من خدرا کنند می پوشید و دست و دست
 را به نادرست و نادرست و نهان ندارند سخن درست را
 و حال ای که شما میدانید و در همان سوره میگوید
 و تحقیق بودند که و ای از ایشان که می شنود سخن خدا را
 پس بخوف گردانیدند آن را از موضع خود پس از آنکه ضبط
 کردند آنرا و نیز گوید از ایشان اند جمیع نافرمانند و خوانند
 که نمیدانند تورات را مگر از روی چند که تحقیق ندارند و نمیدانند
 ایشان مگر کمان می برند پس و ای مرنان را که می نویسند
 تورات را بدستهای خود پس میگویند که این نوشته
 از خود خداست تا بدل کنند به آن کلام تحریف که خود نوشته
 اند بهای اندک را پس و ای مرا ایشان را از آنچه نوشت
 دستهای ایشان و و ای مرا ایشان را از آنچه کتب میکنند

الکون در جهان اصل نامانده است اگر با نفوذ جمعی از
 محمدیان معنی اصلی قرآن را برهم زده باشند یا تصرف
 در عبارت آن بعلت طمع یا عدلوت از خود تراشیده
 کوشش رواج دادند داشته باشند ایامی توان گفت
 که این نه آن قرآن است که پیشتر بوده است و اگر کسی
 گوید هر اینه آنکس لایق متهم و نهان است و به انصاف
 گفته باشد که دست است که بخت قرآن
 چگونه میرسد و مردم اهل اعتبار که در هر اوضاع و احوال
 بالفعل موجود اند و پیوسته بودند بر چنین بدعت عظیم
 که روا داشته باشند خصوصاً اکابر و علمای دین و عظم
 اصحاب یقین چنان تغافل و زبده خود را در زانو
 تغافل و سکون خاموش انداخته اند

از رشوت و تحریف و در سوره الشکوید و آنکه جوید شدند
 که تغییر میکنند سخنان از جایهای اصلی و در سوره الحاسیه
 آمده و او ایدم ایشان را دلالت بر خری از کار دین پس
 خلاف نمودند از آن مگر پس از آنکه آمد به ایشان دانش
 جهت عدلوت در میان ایشان پس معلوم شد
 این همه اعتراف و ملایمت در حق آن کسان است که
 در حلقه ایشان یا نواحی آن مبتکران بودند و بعلت خود را
 و خود نمائی و از روی اعتبار در آن زمان معنی اصلی تورات
 را گردانیده نزد اهل جهال و احمی نمودند یا جماعه را نظر
 بر طمع و توقع بوده باشد که خود را در چنین وبال گرفتار کرد
 در امانت الهی خیانت ورزیدند یا ای که طایفه از
 شرارت نفس و پلیدی جلی خولش دست نایاک
 بفرامین اسمانی رسانیده بقدر استعداد و در برهم زدن
 آن کوشیدند پس این عتاب و خطاب قرآن در حق
 چنین نکون بخان و سیاه دلا است اما مستدل بر
 دعوی شما نیست یعنی اصل کتاب از مکتوبات الهی یا نطق
 از منقول اصل که از زمان موسی تا رواج قرآن شایع بودند

پس چنان را بچنین کرد و از ناشیسته منسوب و متهم کردن
کتاب عظیم و کفر صریح است می نماید که مقدمه راست
و درسته تورات و انجیل نزد باب تحقیق و اصحاب
تدقیق مقرر و معاینه کشت و اکنون هیچکس در تصدیق این
کتاب مذکوره که درین رساله گذارش می یابد کمر نهد
چنانچه گفته اند راسته موجب رضای خداست پس
ندیدیم که کم شد از ره راست

و تا این رساله موسوم بمفتاح الحق که تصنیف و تالیف
بنده حقیر ذره صغیر حبیب الحق است به خواننده را قریب
بوی هم و نزدیک بفهم کرد و در زبان متعارف پارس نوشته
امد و به اتفاق علماء محمدی قرآن ترجمه را بدست آورده
در تفهیم و تحویل هر مقاصد آن دقیقه و فو کذاشت نمود
و عنوان هر مطلب را چیده چیده جمع آورد و آن همه را
بهیئت باب منقسم ساخته و در همین جلد منوط و مربوط
نمود و ذکر هر سوره و عدد هر سوره در حاشیه آن
نگاشته آمد تا اگر کسی خواهد که قرآن ترجمه پارس را
برای وی مقابله نماید به ولت تواند نمود و هر ایت را

نیز بحروف تهجی مخصوص کرده شد مثلاً ترجمه بسم الله الرحمن
الرحیم که در ابتدای قرآن ترجمه واقع است و الف سرخی
که در برابر آن کشیده شده است یافته می شود به این
الف دیگر که عارض است در ابتدای این رساله چه این
الف مجز و علامت آن دیگری است و علامت الهی است
باب اول در آنچه که تعلق بخدا و صفات او دارد و باب
دویم در آنچه که تعلق بملت موسی دارد و باب سیوم
در آنچه که تعلق بمسیح و توابعان او دارد و باب چهارم
در آنچه که قرآن وارنده آن باب پنجم در ذکر اعمال صالح
و یادارش نیکان باب ششم در افعال بد آن و عذاب
انها باب هفتم در بقیه حکایات قرآن

در آنکه ابتدای قرآن بنام الله تعالی است آغاز هر کار
بنام او رسم سبحان که خالق جان و جهان است کردن نذر
انبیا و سایر پیروان و اوصیا این مستقیم و رسم قدیم است
وقع که موسی شفاعت امت خود را پیش نهاد بخت
خویش نمود و اول نام خدای بزرگ را بر زبان راند

و الف
باب اول

موسى
rania dei
noe jesus

و بعد عرض داشت ای صاحبی کنیده یا خداوند یا خدای
رحمان و رحیم صابر بر رحمت بسیار و راست گو و فایده نهد
را بر هزاران و بر میداری بدی را و فاحش بار و گناهان را
و نزد تو هیچکس معفو و مسمیت و داد و در احسن کار
با غلبه که در قرآن بنام جالوت مشهور است افتاد و مکرر
بدفع آن دیو عظیم و مهیب بر لبست به امید تمام بنام خدا
با وی در پیوست و سخن گمان بدین مضنون تو پیش
من آید با شمشیر و نیزه و سپر اما من پیش تو می ایستم نام
خداوند شکر که سر از تن او جداست خست بر زبان
بقول سلیمان که نام خدا قوی بر من بر جی است و نیکو کار
مید و بد نظرت و سرافراز گردد و اهل نصاری
در ابتدای هر کار نیک و عمل شایسته با اسم الله الاب
والابن و الروح القدس الله واحد گویند بحکم است انجیل
مقدس پس هر که خدا را محافض و مدبر دارد در آغاز
هر کار نام نامی او بر زبان راند و در آنکه خدای تعالی
پروردگار همه اشیا و معبود و بر سر او مستحق پرستش است
اکثر جا در تورات و انجیل ذکر آن چون بدین

آمده است اما اینجا جهت تطویل کلام از آن داعیه خود را
باز داشته بگوای از افعال و شت بیهی افعال جمله جسم
ارضیه و اجرام سماویه الکتفانو و چه با وجودی که کیفیات
متنوع و حرکات متخالفه دارند به ارتباط تمام و انضاط کمال
محکوم حکم آن جل و جلال اند و هر چند ضدت و اختلاف
در مزاج عناصر مشهود و محسوس است و لیکن بقدر
قضا جریان او همه در تکوین و تشدید بنیان موالید در
تاسیس اعتدال هر شیا دقیقه فرو گذارشت نمی نمایند
زهی پروردگاری که مواضع اطاعت و انقیاد او بزرگان
حال هر یک زبان جاری و ساری است و حسی معجزه
که نصایح عبودیت و رستش او بر ناصیه هر احوال
هر مخلوق لایح و لایع ترکیب ظاهر و بطنی و ترتیب قوی
باطنی عالم ضعیف بیشتر سبب افزایش حریت است
چه کیفیات فاعله و مفعوله و قوای خادمه و مخدومه
چه قدر الشک و انت قوی لای باقوای
طبیعی چه مقدار انتظام و التیام می پذیرد نیک و ذفیه
بودن زن پر جوهر و الا کو هر وقت می گفت جمله پیران

را

را که هفت تا بودند اسیر ظالم دید و دانست که قصد او
انست که از اینها کاری سرزند که باعث ناخشنودی
خالق گردد بدین مضمون نمیدانم که در رحم من چه سان
بظهور آمدید زیرا که من شما را نه جان و نه دم و نه حیات
بخشیدم و نه اخضا و شما را مرتب کردم مگر افریننده
جهان آنکه صورت داد و ولادت اومی آنکه اصول
همگی را بوجود آورد و باز دم و حیات بشما خواهد
بخشید بمر بار

غرض آن داشت تا ظاهر کند که خود مبدأ و مجاز است
و مبدأ حقیقی دیگری است پس نظر از فروغ برداشته
بر اصل بنمید و تقویت گیرند چه او است قوی و توانا و مستحق
پرستش نه دیگری و در حقیقت خلقت جان
و روح این چه گفته اید که ششم از آن در شرح و بیان
کنند قطع نظر از نقاب عدم و ظهور و جو و با وجود و مخالفت
روح با جسم بحسب نوع و جنسیت کمال یکجهت و تمام یکسان
باتن بهم رسانند یا رب جوهر لطیف را با مواد کثیف چه
پیوسته و روح منور را با خاکدان تاریک چه دبسته که
را با نفس چه الفت یا در اجس چه مناسبت و با آنکه
رفاقت همیشه و مصاحبت دائمی با هم دارند و همواره
همدم و همقدم می باشند یک از دیگری خبر ندارد بلکه
روح در طلب ماسیت خویش حیران است و تن در
استغذای آن قاصر زبان و محبت تر آنکه با هم عجز و
ناشناسی خویش چه در معرفت خلقت عجله و چه در نظام
سلسله امکان بخندان هر شکاری و هوشمندی که خود
را و نماید بقتن در نیاید و در ظرفه العین به نقاط ادراک

دور و همکاره زمین و آسمان را احاطه میکند و حساب
تعلق خواه علوی خواه سفلی همه را با کمیت آنها در حوزه
تصرف و دریافت می دارد و فراخی حوصله شان انداز
ندارد و وسعت دل را با یان نه چه اگر با فرض این بین
انرا تمام عالم مسخر و جمیع لذات میسر و برترین
تر محصل بودی هنوز خوششده و تسلی نیافتنی نکند
ذوق نفس زار استماع وحدت و کتات دنیا خندان
تالم و تاتف رود او که به اختیار میگردست چه وحت
همت او این نیست از حجاب نه او و دوستی
یک جهان را نیست میدانست باز که این خلقت خود
مشته است اما از مشتهیات دیگر هر چند کینه زنده بود
سیری نمی پذیرد و دست نمیکند و چه خوش گفته است
و لم یهتج به شیء من خلقه و ما یومر کل ویدم
وخران دیدم اما بر ضمائر دانش و منش حقیقت
این بهتر از خویش مخفی و پوشیده نیست که چون جهت
دیدار کرد کار خویش پیدا شده است کونا کار از مقدار
او را در گذشت محل تعجب نیست اگر بجزای می محدود که

anmy hmy
n fahat
rebus hmy

کرم

fructu vana
obnoxia

سیر بی انزال و قریب الانقار اند سیری نیاید و سیر
بمقدار ماند و جویان و حوامان مرکز خویش یعنی مبدأ اول
باشد حکیم می گفت یا خدا از بدی ما را بسوی تو و متواتر
دل ما را آرام گیر و در تو جان را مانند است به صندوق
که در آن متاع چند از نقایس و غیره پراکنده اند و باقی
ان همه خالصه گذاشته پس در هر وقت صدای
ناخوشش و آواز ناملاکم از آن صندوق بدر آید بچنین آنگاه
هر چند چیزها چند مطابق ارز و بدست آوردند اما برای
پیکر دل تب خاله مانده و چون از غم امید و نتیجه توقع
بره ندارند ناگزیر بقراری دل نمی مانند و ازین است
که طایفه متمکوران و نامطمعان را حجاب نیست و
جماعه خود پرستان و خود پرستان را شمار می نه چه کار
بمقدار ارز و میکنند بمقتضای عقل و امید القیه
حضرت ذوالجلال و الاکرام این وجودنا توان را به توان
کما حقه جهت پرستش و عبودیت خویش افرید پس
لا اله الا الله برآمد تمام درین کار سرگرم باشیم و بگویم
چنانچه داود گفته است شادی کنید خدا را را ای

۳

همه زمین بند که کنید خداوند را بخوش در آید و پیش
او بخوری بداند که خداوند همانست خداوند اگر چه
ما را و نه ما خود خود را و در جای دیگر گوید ستایش
کن ای جان من بخداوند و همه چیزها که در میان من اند
بنام پاک او ستایش کن ای جان من خداوند را و نخوا
فراموش کردن همه غایبات او را
در آنکه جز با خود و جهت ضرب المثل شبیه مناسبت دارد
برای اشتکاف و مطالب تمثیل جز با صغیره آوردن
وجه معقول است چه هر چند اشیاء صغیره به اشیاء
کبار سویت هیت ندارد اما در مابین متشابه
و متمثل اند و غرضی که بدان تشبیه داده می شود
بحکم تقابل بهتر مشروح میگردد چه جز با خود و کوچک
در درک سایر الناس زود و مدترک می شود
بنابران تمثیل ان در روزمره هر زبان بیشتر معمول است
مسیح تعلیم خود را بداند خرد دل نشانه نمود و گفت
مردی در دین خود دانه خردل کاشت و آن کوچکترین
دانه است و چون بالید بزرگترین همه رستهها شد

res minor
apertores fons
ad explenda
milia qam
majores

fructu de fons
pis

دین

و درخت کشت چنانکه غنای عوالمش خداوند او سکونت
یابند وقتی که تلاطمید ال حبس بر او رسیدند که کدام کس
در ملکوت آسمان بزرگوار است او بر جواب گوید که را
بخواند و در میان آنها استاده کرد و گفت راست گویم
بشما اگر باز نگردد و هیچ کدو کان نشوید در نزد ملکوت
آسمان نیست هر که خود را فروتن ساخت همچو این کودک
او بزرگ باشد در ملکوت آسمان
در آنکه مردگان باز زندگیا یابند درین باب آیات
کتاب سماوی بسیار اند و پیغمبر خوب در تنگ و محنت
این سرای فانی به اندیشه بحث خویش تسلی یافت
و می گفت میدانم که خلاصی دهنده من زنده است و در روز
آخرت از خاک خواهم برخاست و باز در پوست خود منخضر
گردم و در کوشش خود به نیم خدای خود را که من خود او را
خواهم دید و شیطان مانع نخواهد کرد و نه بخوابم امید
نفاذ داشته شده است در سینه من و مسیح فرمود
که حجب مشوید چرا که ساعت آید که بشنوند همه آنگاه
در کورمانند او از پسر خدا و بیرون آیند ایشان که نیک کرده

۱۳

۱۴

۱۵

بسوی قیامت زندگانی که بدی کرده اند بسوی
قیامت حکم و تائید یعنی بر تپاکیس دشواری نمکند و اعتقاد
انسان بر دوشی بجهان و تعالی قبل از روز بعثت هر کسان
را ندیده کرد و حیات بخشد و نیز رستن نباتات و تسلسل
حیوانات دلیل ظاهر و حجت باهر است و اقتضای عدل
و شکر طاعت است که نه تنها جان هر صانع نیک کرد
و روح بر بدنش بدر در جنت پادشاهی اعمال حاضر شوند
بلکه حد و کمال اصل هر نیک و بد متقض از او متدعی
مکافات است چه اینجا که در هر کوه عمل شرکت داشته
اند هم در نعمت و زوال مشترک بوند
در آنکه خدای تعالی همه چیز که در زمین است برای انسان
خلق کرد و بعد از آنکه از قیامت کار از پیش آسمان و زمین را
بیاورد و هر یک را به آرایشها بیاورد فرمود و بکنیم آدم
را بشما بهت خویش تا سر داری کند بر ما چه تا دوریا
و برندگان هوا و بر حیوانات و بر تمام زمین و بر آنچه برین
رو در زمین پیغمبر داد و در جنت موانعت
خداوند متعیر گشته باز در لقمه می آید و می پرسد

Deus cuncta
creavit

Deus cuncta
creavit
hominem

چیز است آدم که از او یاد میکنی و چه باشد بسوی آدم که با
او ملاقات می نمای اندک و تر که روی او را از فرشتگان
و با جود کرد و اندکی او را به بزرگواری و عزت و کمالاتی
بر دستگاریهای خویش و همه چیز را زیر گردی تنایای او
همه کوهستان و کاهان و نیز جابوران صحرا اینندگان آسمان
و ماهیهای دریا را که در راههای دریا میگردند چگونه گفت
که حدود خلقت آدم که پس از حدود مخلوقات دیگر
ستاده است از آن است تا او پیچیده باشد همه چیز را که خدایم
آفرید از آسمان و زمین و دریا
در آنکه که ای زمین و خلقت پرستیده آسمان و زمین
تورات فرماید که اول الله تعالی آفرید آسمان و زمین را
و بعد از آنکه زمین را پس چگونه است آید گفتن آنکه
از پیش آسمانها پس از آفرینش زمین و زمین است
است
در آنکه اعداد و طبقات آسمانها چند اند از کتب الهی معلوم
می شود که آسمانها متعدد و از زمین که بلفظ جمع مشهور
است اما شمار آنها معلوم نیست بعضی گفته اند سی و

Deus pater
creavit
colubum
Dei deus

Deus cuncta
creavit

Deus cuncta
creavit

Deus cuncta
creavit

این سر بلند مکر در کتب سماوی یافته می شود و زبور
الله تعالی فرمود و تو پس منی من امر و ترا بوجود آوردم و در
انجیل قلم گشت اینست پس دوست داشته من که بوی
خشنودم از او بشنود و برین سر بلند و مطلب از جنت
و فصل سیوم تفصیل گفت و گو نموده میشود و نشان فقره
حرف الزام
در آنکه بفرمان خدای عزوجل همه چیز حادث شوند در تورات
فرمود شود و تورات است نور و غیره و زبور آمده
بسیار خداوند همه زمین و از او بر همه خوردن همه کسان
دایره زیرا که همین که گفت شنیدند و همین که فرمود پیدا
شدند
در آنکه ذات پاک او و احد است و ذکر وحدت ذات وجود
واجب هم در تورات است و هم در انجیل و در تورات
آمده است پس بدان امر و زواریت کن در دل خود
که خداوند همان خداست در آسمان بالا و در زمین پایین
و دیگر نیست و نیز برینند که من تنها ام و دیگر نیست بخیر ازین
من میباشم و زنده میگردانم بزم و صحت بخشم و نیست

معترف اند و این از راه تعبیر است نه از راه عقیده چه
در انجیل آمده است که شخصی را بر آسمان سیوم کردند و
او چنان در آنجا شنید که اظهارال روان باشد اگر این مرد
صعود بر آسمان بر تر نمود که چهار است از بهشت است
ظاهر است که از دو آسمان بگذشت است برین تقدیر
افلاک سه تا بوند یعنی فلک هو افلاک انجم فلک بهشت
واقف از اختیار منجمان متقدم و متاخر که بر هفت سیار متفق
اند و هر کدامی را مخصوص کرده اند بیک فلک پس
ثواب را نیز فلک باید که بدان مخصوص کرده اند بر منوال
سیارات و هوادر قرآن بنام فلک مشهور است
پس مفسران قرآن در تعداد افلاک ملاحظه نمایند
چگونه هفت عدد و مقوم میگردد
در آنکه الله تعالی و انماست همه چیز
چشمان خدا در همه جا نظر میکنند و انجیل می فرماید
همه مخلوقات نیست که غایب باشد از نظر او بلکه همه چیزها
بر همه و کثرت ده اند و چشمان او
در آنکه الله تعالی پس حقیقه دارد و
بکم زبور و انجیل

Deus cuncta
creavit
colubum
Dei deus

Deus cuncta
creavit

Deus cuncta
creavit

کسی که از دست من تواند بر آورد و در انجیل فرماید خداوند
 خدای تو یک خداست و دوست داری خداوند خدای ترا
 از همه دل خود و از همه جان خود و از همه اندیشه خود
 و از همه توانای خود و از این پیشین با آنکه ب دین بوده اند
 اما بنور عقل رسیده چنین اقرار نمودند که خلق می باید که
 همه بدو متعلق بود و او هیچ نه و از انجیل علقه و نیز
 علقه اولین نامند قول از سر خود است که سر و است
 از سر و از ان نیاید سر داری را سر داری باید اگر در حق
 دیگر چنین است پس وحدت ذات الهی یقین است
 در آنکه خدا ارجم است
 رحمت بحدوی را پیغمبر او و سبحان مختصر در زبور ظاهر
 میکند بدین مضمون رحیم است و کریم است و خداوند مطلق
 و بسیار بخشاینده ملایم خداوند برای ممکنان و غیره
 او بر همه کارهای او

س ۱۳
 Deutsch / french

در آنکه خدا پاینده است و بی تغییری وی در
 زبور بدین عبارت آمده تو ای خداوند و از آغاز زمین
 کردی و از سما نهادن فعل و مستند تواند اندانها که شوند

ش ۱۵
 Deutsch / him
 mablin

لی

لیکن تواننده ماند و ممکنان همچو جامه کنه شوند و همچو لباس
 تغییر کنند ایشان را و تغییری یابند و ممکن تو هموند و با آنها
 تو یکی نیامند و در انجیل نام خدا اجاودا شده است

س

در آنکه خدا ارست آنچه موجود است و از او گفته است مبارک
 ای خداوند خدای اسرار اعلی در ما از جا وید تا جا وید
 از توست ای خداوند بزرگوار است و عزت و فیوضی
 و تسلیش برای توست زیرا که همه چیزها که در آسمان
 و زمین انداز تواند از توست ای خداوند باوشت ای
 و تو به بر همه سر داران از توست و دولت و از توست
 عزت تو بر همه صاحبی میکنی در دست توست قوت
 و قدرت در دست توست بزرگوار است و حکم بر همه پس
 ای خدای ما اکنون اقرار میکنم ترا و تسلیش کنیم خدام
 بزرگ تو

۱۸
 Jesus Christus
 Illius

در آنکه او در هیچ نمکند در کتاب پیغمبر صوب جان که خدا
 را تعریف کرده اند چنین است بلند تر است از آسمان
 و چو کسی یقین تراست از دوزخ و از کجا بشناسد پیمان او

من
 ing / prof / him

۲۳

و خدایات او نه بر وجه دیگر توان تصور نمود و سکر بر که
 بخوابد عطا نماید و تورات کوید هم نمایم بر هر که خواهیم و
 مهربان شوم بر آنکه خویشش اید مرا
 در آنکه خداست یک خدا و او است عبادت خدای
 و حید و تورات و انجیل نهایت تاکید آمده و نزد اهل
 کتاب ب مقبول و مقبول گشته و چندین قصص و باب
 و زبور و توحیح ان بدینکه لانی که نوای ذات الله بخالدی و دیگر
 بخدایهای پرستیدند و تورات مستور است

۱۰
 unus Deus
 adorandus

و در آنکه جمیع مردم پیدایش یک ادم اند در انجیل است
 خدا چون خداوند آسمان و زمین است با کسی نمی شود
 در دست کن ساختهای دست و خدمت نمی پذیرد از
 دست ما و مردم از راه احتیاج زیرا که او خود حیات و
 دم و همه چیز ممکنان را می بخشد و از لطف و احد اباد
 کرد جمیع اقوام را بر تمامی روی زمین و قرار داد او قات
 موغور را و مقور ساخت مسکن گاه ایشان را تا در
 طلب او باشند و احوالنا و فرخند و بایند او را اگر چه
 دور نیست از هر یک مایان زیرا که زیر آفتاب و متحرک شدن

خ
 der hoer
 nicht fient
 ab uno hoc

۱۳

۱۴

در از تر است از زمین و فراخ تر از دریا و او در مطابق این
 معنی گوید که در روز قیامت تو و کجا از روی تو کریم که مالاروم
 بر آسمان تو انجیل اگر در روز قیامت حاضر می گردی با او
 بر دارم پردهای خود را و سکن شوم در حدود دریا اینک
 مرا بر دوست تو و خطاب میکند سلیمان بنده آسمان
 و آسمانهای آسمانها تر آنرا اندک بخاند
 و در آنکه در هیچ و ثواری ندارد شک نیست که بد قدرت او
 پیچ و ثواری را شکسته است و امکان را بر و بال بخشیده
 باز وی محال را گشته است بر ما پیغمبر گوید با خداوند خدا
 اینک تو کردی آسمان و زمین را با قدرت بزرگ خود
 و بنازوی در از خود هیچ سخن و ثواری نباشد ترا و نیز
 گوید با قوی ترین ما بزرگ با قوا در خداوند شکای می نامیم
 در مصیحت و ناخجیده و در خجسته آواکش ده اندر
 همه راههای پسران ادم تا یاد او شد دهد هر یک را
 موافق راههای او و موافق ما حاصل اختر اجماعی او
 و در آنکه ظاهر و انرا که خواهد چون خدای تعالی حسب
 اختیار و قیاس علی الاطلاق است بتبدل نعمات

۶
 sophia

۱۵

دعای

و بودن نمایان در و نش چنانچه گفته اند
دارد است آن دو بیت هستی و حرکت و حیات بر او

در آنکه تنها خدای تعالی بر سر از خویش واقف است
نه دیگری حضرت بوس که یک از دوازده هزار سال
بود و این کار چرت زده فریاد گشتن کوی ای بلند می
دولتمانی حکمت و دانش خدا چه قدر دریافته اند
حکومت های او و آثار طریقیهای او حقد ر کم نمائند
زیرا که نیت کسی که دریافته باشد مطلب خدا را و
نیت کسی که مشید او بود

در آنکه مردم چطور می خواهند فرشتگان را تکلیف
نمودن و بگماشتن بر کاری که از تجارت بدین حیوانات
می براید چه انصاف است چه خوب بدین حیوانات
اوست و از تجارتی چند که رفته در میان پیچیده و
از بدیهه پیوسته بدیدار و اگر نسبت بر انصاف از تجارت
مذکوره در بالا رومی تاخیر نمایند تکلیف بر طبیب
مناسب داند و نیز به فرشتگان

ف

Deus solus
capitulum
apostolicum

angelus non
formis

دعا

Angelus
non est
formis

و در آنکه فرشتگان بقایان ذات ایشان اند از انجیل
معلوم میشود که خدای مهربان برای محافظت مردم
فرشتگان را بر گماشت تا با امداد و تدبیر آنها مردم از
بلای و آفات برهند قول حضرت مسیح است خبر دار باشید
تا عجیب نکنید بر یک از این کودکان زیرا که میگویم بشما
که فرشتگان ایشان در آسمان همه وقت می بینند
رومی بدین که در آسمان است و نیز در انجیل است
ایمانیستند این ارواح خدمت کننده فرستاده شده
بخدمت برای انما میراث سلطنتی یابند و پیغمبر یعقوب
در وقت نزاع چون میخواست بر نیرب خود که پسران
یوسف بودند دعای خیر کند یا در فرشته نگاهبان
خویش کرد و گفت آن فرشته که مرا از همه خطر
را نجات داد و برکت دهد این کودکان را و با جزای
امثال آن در کتب دیگر خوانده ام و لیکن در هیچ صحیفه
از صحیف دینی نیافته شده که فرشتگان در حین
نزع حاضر آمده قبض روح نمایند درین باب
گفت و گوی در از حاجت نیت چه هر کس میداند

angelus non
est
formis

ملکه مردم مراحم تازه و مواهب به انداز بهر فردان
نیت خویش می بیند اما نیست که از همه بیان شده
از آن عوالم تواند بر آمد بشرح حقه از آن مواهب تواند
نمود یقین هر که خدا را محسن و مدبر داند در یقین چنین
عقاید فروماند

در حکمتی بر این و معتقدان آنها اگر بر این امر انداز
شیانین اند شک نیست که این مردودگان تا توان و در
مقام بدایت بهترین موجودات و برترین مخلوقات بوده
اند و امثال دیگران از انوار الوهیت و اشعه ربوبیت
متجلی اند پیدا شده بودند اما چون بموجب نافرمانی و نگری
فرقت از رشته سعادت و قرآن سرمدی بر آنهاست
داد و در عذاب ابدی گرفتار گشتند لایق نیست که مطاع
حضرت صمدیت بیغ نیکان خدا در احتیاج های خویش
چشم داشت امید با گروه کردن کشن داشته باشند
و حجت از روی نفس خود یافته نافرمان را بمد و معاون
گیرند و اگر مراد از بر این خلقی است که از جمله خلایق ناطقه
باشد و چنین مخلوقات نه در تورات و نه در انجیل یافته

Deus solus
capitulum
apostolicum

انگلیس
نوعی
است

که از مصیبت های کیف الاتفاق و حوادث روزگار
بیل و نماز مخلوق قبض روح میکرد و فرود برندگان دریا
و درندگان صحرا و امثال این گزندگان دیگر چه
سان در پله ملکوت یکدیگر به بند و کاری فرشتگان
چست و چسباندن و اشیا مفروضه کیفیتی که کار
شان گشتن و خوار گشتن بند حیوانات است
چطور در رک و پله سرایت میکنند و در اعتدال
خفت پدید می آید و در وقت و در تکیون بهم میرسانند
و فرقت روح از تن مستخدم می نمایند پس چه احتیاج
بوده که سلاطین چنین کار سهل تعیین بوده باشند
و کدام وجه معقول است که خلقت آنها را بقا جلدی
مستحب کرده اند

در احسانهای الهی نسبت به نیکان او
احسانت افزینده ارض و السموات که در کتب
مقدس مندرج است در قیاس کتابت افرونی و در
از کار و بعد از افکار نمایان است و سواي سخن چند
که درین باب در قرآن مذکور است هر روز و هر ساعت

in which in the
humans

انگلیس
نوعی
است

Deus solus
capitulum
apostolicum

نک

می شود آری در تورات و باب آنها آمده است که
ارواح مردوده و مقنونه را بخدای می پرستند و بدین
مضمون با خدایان بگمانه رنجانند و او را و کبر است و در
غضب او روزه او را قربان کردند شیاطین و نه بخدا
بخدایان که آنها را نمیدانستند نو تازه آمدند که بدین
الشان بر آنها نند که بگفته بودند خدای را که ترا پیدا
کرد گذاشته و فراموش کردی خدای او فرید کار خود را

*Deus nemini
non fecit*

در آنکه الله تعالی باعث گمراهی هیچکس نیست اقرار
قرآن بر آن است که خدا مردمان را بر راه الهیات می
آرد و در صورت الحظ ظاهر تر گوید بدین مضمون همچنانکه
در آیه دوم است و اینها در دلتها می نگذبان پیشین
نیز در می آوردم همان را و در دلهای کافران زمان
تو بدین تقدیر بدی را بدینا بد گفت چه بدی بدست
از آنکه مخالف اراده خداست اگر موافق است چرا
بد است بلکه عامل آن مستحق العاقبت است نه سزاوار
حقوبت ندانم چه مطابق آن بعل او در که او در دل

الهم

اندر اخت و آن کس را بدان پیر آور یعنی آنکس نه
به اراده خویش اختیار نمود بلکه به اراده دیگری و اگر
کس دیگر گوید که بل به اراده او نمی شود اما او را می
بزنارضا مندی خویش جبهت خرابه دیگران برین تقدیر
شیطان به از خداست چه او آدم را در ضلالت می
اندازد و به تقلید و سواس اما خدا مقدر نموده است
از تقدیر ازل کس که در پرورش جانب داری
اندر و تخر از اخبار انجیل خدا را بچنین منکرات منسوب
سازند چه انجیل گوید که اراده خداست که همه کس
ناجی شوند و سلامتی یابند و معرفت راسته برسند
حجب است که هر یک بر اختیار خویش که آن مهربان
بدو داده است که چگونه به هر نیکی و بدی توانایی رود
قبول دارد پس چرا اتمت بر خدا میکنند و حق پوشه
می ورزند

*Deus non
est sensibilis*

در آنکه خدا قابل احساس و متصور نیست انجیل میفرماید
که خدا تنها مگر نه بدید و سکن است در نور که
در آن کس نرسد و او را هیچکس ندید و هم دیدن

کرم بر آنکس چگونه می رسد و اگر خدای بخرد و به نیت آنکه
پوسته در تر خوب و گدازد و بخلق و کنگ عایش دارد
اگر این معنی دور از اخلاق و بعید از شیوه هر مرد و با
انصاف است تا بر ذات مقدس آن رحمان رحیم چه
رسد میدانم که چگونه در قرآن گفته اند خدای است
نامهای نیکوتر حال آنکه راست می آید نام نیک آنکه در
ذات و نفس بالفعل و بالقوه نیک نباشد چه صفت
استند نام موصوف است و موصوف مستند نام صفت
پس هر دو لازم و ملزوم اند و از نیت صفات الله تعالی
بر پیغمبر شما گران کرد و در نامهای نیک و شک بهم رسید
پس گفت تحقیق افزیده است برای دوزخ بسیار است
از پیری وادی اگر بگوئید که از پیری ذات است آن
برای دوزخ نیز از جمله محاسنات باید شمرد اینجاراه
سخن بند شد چه نزد شما هیچ قاعده منطوق نیست
والا نه خود تصور می نمودید که خدا را لا یحب علی دو
ضد بهم نمیشوند پس چطور خیر و شر است و ظلم و عدالت
بهم بودن توانند

تواند و او را است بزرگ و بادشاهی جاوید و یکی از
اکابر گوید خدا این خوب است که کیفیت بزرگ به
کمیت خالق به حاجت حاضر به وقوع و در گزیده همه به
ملکه تمام در همه جا به مکان و جاوید به زمان و فاعل
همه متغیرات به الفعوال و تغیر اگر چه به استماع چنین
نکته و بمعرفت خدا اینکس غیر رسد اما اینقدر می شود
که از خیالات نباشد لیکن و عقاید باطله که نسبت از
ذات جامع الکیالات توان نمود یا بحث خلل ایمانی
و مفیدات عظیم اندر ای می یابد

*Deus nemine
creatus et
in influentia
rejet*

در آنکه حق سبحانه و تعالی هیچ فردی را جهت گرفتار
نمودن در عذاب دوزخ ابری نه افزیده است
کریم کار است از و جیم بنده نواز که خیر محض و عادل بر حق
است ذات الی ان را از آن خلق نمود تا درین جهان
در معرفت و محبت او بسر برد و در آن جهان سعادت
جاوید ماجور گردد و خیر نتوان خیال کرد و بر آنکه خلق کند
برای عذاب دوزخ و عادل تصور نتوان نمود و از آنرا
که در بند غورانی و خرابه بندکان خویش بود صفت
کرم

در آنکه اللہ تعالیٰ در سبب کار و راست گفتار است در زبور
گوید صادق القول خداوند در همه سخنان خویش و پاک
در همه کارهای خود
در آنکه امرش خورشید بر کس کار نیک است چون
رحمت عامه الهی باشد حال جمیع طوائف و اقوام است
و در فیض ماکتشف کشف کرده بروی هر دوست و دشمن
مدام حتی با از خوفان بجز و دشمنان قدیم و نو را
که در جنت جهالت چون بقیان بسمی بر ند و پیوسته
در پله از از محو مان او جبهه بیعی می نمایند در زمان مقرر
و او ان مقدر بوی اشنای خویش بمشام شان
رسانیده در جبر که اشنایان و رسته جان بازان
می در از دلیس همان بهتر که ایکنس هم طر خوش
کرده وی را خود کرده بل از جمله لوازم شمرده در
اتباع و تقلید ان کو شد و بر سهو و خطای چنین
کسان ترحم نموده هر چند اهل شرک بودند امرش
خواهد قول هر کسی است داوری نمیکند تا داوری
بر شما نکنند بر بدی حکم نمیکند تا حکم بدی بر شما نکنند
والله

omne Deum
pro gressu
Ethnicorum
Gentilest.

و آنکه قرآن گوید که پدر ابراهیم ملعون شد در تورات و
انجیل نیامده است بلکه مفسران معتبره و عارفان با خبر نبوغ
و کبر اقرار میکنند چه در تورات آمده است که پدر ابراهیم
ابراهم را مع زن و لوط را همراه گرفته بسوی ملک
کنعان برفت و وطن خود را بگذرشت تا نه پرستند خدا را
پدران خود را و بد پرستند خدای آسمان را پس تورات
چامید بد که پدر ابراهیم را از جمله ملعونان نباید شمرده
(است داود ۲۴)
در آنکه جمیع مخلوقات و ذکر و ستایش حضرت رارق تعالی
اند تیج داود مشتمل برین مضمون است ستایش گویند
خداوند را در آسمانها ستایش گویند او را در بلندیها
ستایش گویند ای همه فرشتگان او ستایش گویند او را
ای همه قدرتمندای او ستایش گویند او را ای اقباب
و ما تباب ستایش گویند او را ای همه ستارهای فلک
ستایش گویند او را ای آسمانهای آسمانها و
آنها که بر آسمانها هستند ستایش گویند نام خداوند را
زیرا که خود گفت و شدند خود فرمود و پدید آمدند

Koran apd
Lahor al-hani
fpe in el-tram
negt auctor.

oas estro
Caudent Deum

در آنکه جمیع مخلوقات
و ذکر و ستایش حضرت رارق تعالی
اند تیج داود مشتمل برین مضمون است

استانند انهارا تا حاوید و تار روزگار روزگار ان حکم کرد
و نخواهد گذشت ستایش گویند خداوند را از زمین
از دایمان و همه نعمات الشکر بگفت بخت با دق و با
اناکه سخن او را بجای آرند گویند و همه بشته و درختان
بار آور و همه سید روس و دان و همه چاربانان و غرض
ببغیر جان نبود که موجودات غیر ناطق و راثنای ستایش
خالق از جنسیت خویش می برانند یعنی نباتات و جمادات
و غیره بر منوال اهل لطف تا مثل و تحفظ و تقیق که غایب
اوست اینها در کلام می آیند بلکه ازین را مکرر باید دانست
که هر یک بیان موافق اسی و بی را بر چنین احوال خویش
جلوه کریم از و شرح ستایش وی را بر ناصیه حالت
رضامندی خود عیان می نماید و بغفلت گذران اوقات
بزیان خانوشه موافق افتاد او می خواند و بزیان کاران
ایام بنمایش ظاهر می خویش تلقین بجا آوردن لوازم
انها میکند
در باب بت پرستی و بت پرستان مغضبت پرستی
مجدای پرستیدن است مابوای الله را از کتب الهی

در آنکه جمیع مخلوقات

بدعت بت پرستی شخص نیست لهذا روایت مختلفه درین
باب یافته می شود بعضی بر آنند که پیش از طوفان نوح
درین طوفان بخودی و کرداب به تیزی و نامردی
افتادند و بعضی دیگر گویند که بعد از طوفان بادشاهی
بوده است بر اسم نینوس که بخور و تعدی تکلیف
پرستش قالب پر خویش بر رها می نمود و از ان پس
این بدعت رایج شد بر نوح که باشد در اگر جانین
و بای جان کش و جهان خراب است را یافت بخدی
که در زمان موسی بعضی جماعه بنی اسرائیل هم گرفتار
این بلا گشتند معامله این دنیا کوایتمه وادی بر عکس
است چه اللہ تعالیٰ ان میل شناسای خویش را که در
بطون هر فرد انداخته است و رجوع دل خصوصاً و ر
مشکلات و تملکات بسوی خویش مقتضی هر یک
ساخته از ان نبوغ دیگر و موقع بجا بکار بر دند و و لوق
اقتضارا و از کون کرده و طلب دنیا و پرستش بت
با پر و اختن شک نیست که بنیز اصل ایشان از جر
توز جرم اول متغیر شده است و ماده خلاصه وجود

origo ethno

در آنکه جمیع مخلوقات

از اسباب مخالفت اینجا متعقد عصیان همه ترش و استر
 گردیده و هر چه از ان بهم رسیده بقتل و انجا آمده افوس
 هزار افوس که خلقت ممتاز و از پیشتر استر از ان
 که بمشامت خالق و از بنده خود پنداشته بود بدین
 خست رسیده باشد و آنکه بعد از خداوند بالذات
 خداوند بالا لغام بر جمیع حیات بود بدین غایت
 کار بی غیرت بکار و در هیچ از بنده مکنون نشد که بدو
 التجا نیارود و هیچ کس نماند که بدو بجا جت نمود و بعضی
 شمس را سجده کردند و دیگر قمر جمیع سیارات دیگر
 برخی افلاک فرقه خاص را رعبه کردی مردم ذوالاقدار
 و زور او را یاد و حین حیات یا بعد ممات طایفه از
 فرط حماقت و داند و حیوانات مکرره را طوف تماشای
 است که عقل پیشوا کراه بشویمت نفس دون است
 و روح حاکم در سبزه و در وجود بی بود سز نمون اما کدام
 یک ازین دو عهد یا بعد کنوی فو قیت تفاخر بران دیگر
 می برد تا بهر گویم کدام یک مسخره تر نزدان و نیز میگرد
 چه حقیقت مخدوم معلوم یعنی یا نبات یا جماد یا حیوان

الذات

بالذات اما خاسته طبعیت و فرومایه سمر برت ان
 دیگر و دیگر که تا کجا رسیده است که خدمت مخدوم را از
 جمله غایم بالا لغام انفاشت القصه هر خدای باطل را انعام
 خاص میخوانند و طعنه بر پرستاران خدای حق می زنند
 ظالمی از یک مومن که بعد از ان از دست او شهید شد
 می پرسید که خدای تو چه نام دارد جواب داد که خدا یان
 متعدد و را نام لازم است تا بوسیله نام شناخته شوند اما
 خدای واحد محتاج بنام نکشت چه بفرار و دیگر نیست پس
 بیم مغالطه از میان برخاست چون قصص تنبیه و تادیب
 و قتال و عذابها و دیگر که در باب چنین کسان نازل
 شده است بسیار اند و بحایات بعثت افزا در
 ثبوت مسجود یک خدا و نفی پرستش خدایان
 متعدد که بوقوع آمدند و عرض و طول دارد بنابر ان
 انرا گذاشته بر موعظت موسی الکفعمود موسی
 کوید مربی اسر ایل را که خبردار باش تا مباد از فراموش
 نکنی عهد خداوند خود را که توبه است و نانی
 برای خود شبیه ان بت که خداوند خلق آنها را

منع کرده است زیرا که خداوند خدای تو انش معدوم
 کننده است و خدای بعثت اگر سپران و نیران
 را بهم رسانید و سکن بابشید در زمین و در خاک خود
 بسازید شبیه را برای خود بدینی گمان در پیش خداوند
 خدای شما تا او را بغضب اید امر و کولای میگردم
 اسمان و زمین را که زود کم خواهید شد از زمینی
 که اردن را گذارشته در تصرف خود می در اید و مدت
 در از دران مسکن نخواهید بود بلکه مملک کند شما را
 خداوند ویران کند و میان همه قومها و اندکان
 باقی خواهید ماند و در قومهای که در میان ایشان خداوند
 شما را خواهد برد و در انجا خدمت خواهید کرد و بخدا یا
 که بدست مردم ساخته نشدند بحوب و لست که
 نمی بنید و نمی شنوند و نمی خورند و بوی نمیکند
 و موسی در جای دیگر فرماید اگر برادر تو پسر مادر تو
 یا دختر یا زن که در بغل تست یا دوستی که اورا همچو
 جان خود را دوست داری میخواند که نشان خاطر
 تو کند و در زمانه گوید که برویم و بند که کنیم بخدایان

طایفه

بیکانه همه قومهها که جدا کردند و در میان یک از
 ابتدا تا انتهای زمین که تو آنها را نمیدانی و بهم نپوران
 تو بدان راضی مشو و از دشمن تو نه بخش
 او را تا مهربان شوی و نهان کنی او را بلکه در حال او را
 خواهی گشت و دست تو اول بر او باشد و بعد از ان
 همه قوم دست کند پس کما پوشیده کرد و گشته شود
 زیرا که میخواست ترا کشیدن از خداوند خدای تو
 بلکه ترا بر او در از زمین مهر از غلامی تا تمام اسر ایل
 بشنیدن ان برسد و باز نکند مانند ان نزول
 قهر اسمانی که در پرستش کوس له واقع شد مشهور
 است که قریب بیست و سه هزار تحت السری رفتند
 و چند بار یهودان برین تقویب اسیر گشتند و الیاس
 به انش غیبی بسیار ان را مغلوب کرده پسران
 اسر ایل را از راه بطالت بگرداند و در خدمت
 پروردگار باز آورد اگر کسی ذوق مطالعه دارد
 در تورات بسا حقایق اشغال این خواهد یافت

کتاب
 ۱۱۵

در جاسوس ششجان جز خوشش احمق ششاپلین اند که
جهت اطلاع اسرار بشتیان که بر آسمان برترند
کوششهای خود را در آسمان موانع دارند حال آنکه
بعد از آنکه این دو جاکل با او کور و فرسنگ است
و احمق تر در آنکه اکثر در زمان متفرق اوقات معین
مثلاً در ابتدای برسات که انقلاب هوا و اختلاف
در عناصر بیشتر هم میرسد آنها را ذوق جاسوسی حقایق
نهای و سوز و توق اسرار آسمانی پیدای شود

بصاحت

در تلون امور خدای و توح قدیرات الهی حکمت بالغه
وضعت کامله آن حکیم حقیقی و ضائع حقیقی از تسبیح صد
و سیوم و دو و مراثیده و ملحوظ میگرد که چه طور
سایر کوه و جبال و دریا کن و محال خویش تا پیر
یافته اند و بحر از منتهای خویش چگونه سیلندند
و نه از منتهای بحر خلیج جرایان و نزول برف و باران
چو سان بظهور می آید و بحر و روش او و در از منته
و تدویر مهر و ماه مستمر میگرد و بدکدام نوع اسباب

Divino Sapere
accepta opera

از حق

رزق و روزی و وظیفه ذی حیات از کارخانه غیب
هر یک میرسد درین فاز متعجب گشته این ذکر بر
زمان می رانند ای خداوند چه قدر بزرگ اند کارهای
تو که همه جزئیاتش کردی

Arrosi quon
M. h. h. h.
d. f. n. v. o. c. a. t.
n. i. f. f. p. r. d. i. c. t. u. r.
i. g. n. e. r. a. u. t.
f. u. m. u. s.

در آنکه اگر ترنای از جمله ارواح مجرده اند از آتش پیدا
نشده اند گفته که از کتب آسمانی حقیقت جنس خلقت
معلوم نیست مگر از جمله طبقات ارواح مجرده باشند
پسین تقدیر حدوثشان از آتش بی دود و باد و دود و باد
بود چه نشاید تجردی لطفی کونیت ندارد و بیغ تعلقی به
موجودات ممکن نه مگر بوجود واجب فقط

montes non
sunt clavi

در آنکه کوه زمینی بالطبع اشتاق و استقامت دارد و نه به
طفیل کوه با و خزه اگر کوهستان زمین را میخ و دوزی
کرده اند تا که وی از حرکت بازماند باید که مقول این تنه
عظیمه که موجود باشد تا در آن دنیا لها و کوه از زمین
نفوذ کرده نندیشند و آن کدام است اگر کسی میداند
آن را و بداند چه میخها هر چند در تحت بسیار بودند و در سطح
بجقد و اتصال جسم دیگر اند نه محمل یا تخته بلکه تا

تا روزی که نوح در کشتی رفت و نداشتند تا آنکه تا آنکه
طوفان آمده ایشان همه را گرفت و همچنانکه در ايام
لوط می خوردند می امش میدادند و میخندند و میفرود خندند
درخت می نشاندند و عمارت میکردند اما در روزی
که لوط از سدوم آمد و باریک آسمان آتش و کبریت
پس همگنان از اهلک گردانید و هم در انجیل آمده
که شما خوب میدانید که روز خداوند همچو دزد و به
شب خواهد آمد که چون گویند آهسته و آهسته در آن وقت
ملکوت ناکاه بر ایشان می آید همچو دزد و حامله و خوابانند
که رنجیت و از سنجی آن روز میتری خبر میداد و چنین گوید
که خبر روز خداوند تلخ است آن زمان قوتی رخیده شود
آن روز روز غضب است روز سنجی و تنگ روزی به
سعادت و بد روزی و روز تاریک و ظلمت روز شر
و باد تند روز نفیر و آواز صور بر همه شهرهای حصار
دارنده و بر برجهای بلند و برج ارم مردم را و همچو
کوران بگردند زیرا که بخداوند گناه کردند و خون
ایشان ریخته شود و همچو خاک و بر نهایی ایشان

دنیا لها و میخ در جسم خلطه که بر دارند و تحت مع میخ است
ادخال نمایند تحت از حرکت چه ل از افتادن بازماند پس
زمین از تر اند کوهها چند تا هموار چگونه از حرکت بازمانده
باشد بلکه با تیه که بر جانب که کوهها بلند تر اند زمین
بر آن طرف تمایل به افتادن بود چه زمین مدور و متعلق
است نه سطح و مستکن

روز خداوند

در باب روز حشر و نشر حضرت مسیح شکر گردان خود را
خبر روز حشر داد اما زمان معین وی را پوشیده داشت
تا همه کس همواره بجزداری و هوشیاری بسر برند و به
غفلت و تن بر روی تن درند و گفت متوجه بخود شوید
مساده انگین شود و دلهای شما بسیری وستی و غلهای
این جهان و باید بر شما آن روز ناکاه زیرا که همچو دام
آید بر همه ایشان که می نشیند بر روی تمام زمین پس
در همه وقت بیدار باشید و در نماز تا سزاوار باشید
رای را ازین همه خبر که خواهند شد و نیز میفرماید
همچنانکه در روز قیامت پیش از طوفان می خوردند
و نه استامیدند و زن می شناسیدند و بفحاح میدادند

Resurrectio
mortuorum

تا روزی

همچو رفت و افتاد و ثقله ایشان و طلای ایشان خلص تواند
 کرد ایشان را در روز غضب خداوند برایش تعصب
 او فرو برده شود و تمام زمین که بشنای خرابی او بر همه
 سکنان زمین و سوله و دیگر گوید آتش روزی بناید
 از فوخته همچو تپور و همه تنگتران و غلج کنندگان خاشاک
 باشند و می سوزند ایشان را روز آئینده میگوید خداوند
 لشکره و نگذار و برای ایشان پنج و نه روید که و
 مسیح فرماید در این نسخه آن روز با اقباب تاریک
 شود و ماه روشنای خود پیدا کند و ستارگان از آسمان
 به افستد و بهم روند لشکران آسمان و شود در اقباب
 نشانیها و در ماه و در ستارگان و در زمین کوفتگی
 پیدا آید امتنان را از حیرت او از دریا و موجها و مردم
 خشک شوند از ترس و انتظار آنچه خواهد آمد بر
 تمام زمین و در جنبش آید قوتها و آسمان و آن
 هنگام به بنید فرزند آدمی را از می آید برابر بقوت
 بسیار و بزرگواری از جلیل در باب صورت گوید که
 ابن التبرش فرستد ملایکه خود را بصورت و به آواز بزرگ

و کردار

و کردارند گردنکان او را از وزیدن باد چهار گانه از گناه
 آسمان تا نماره آتش و به میدان آن صورت سنگها
 شکافته شوند و کورهای گشاده گردند و بشکند بند است
 مردگان و از روح هر یک در بدن خود در آورده شود
 و در او روح حکم محقق گردد آن روز تنگ و سختی حضرت
 مسیح است بقول همان حضرت بدین مضمون چون
 بناید این البشر در بزرگی خود و همه ملایکه باز بنشینند آن
 هنگام بر تخت بزرگواری خود و گردانند همه امتنان پیش او
 و جدا کنند یک را از دیگر مانند چوپان که غنجان را از بزبان
 جدا کند و باستاند غنجان را بدست راست خود و بزبان را
 بدست چپ از همان بگوید ملک ایشان را که بدست راست
 او باشند پیش آید ای تجشکان بدین میراث گیرید
 ملکوت را که آماده است برای شما از پیدایش جهان
 و در آنوقت گویند نیز ایشان را که بدست چپ باشند
 دور شوید از من ای ملعونان سوی آتش جاودان
 آنکه برای آبلیس و لشکر او آماده است پس بروند اینها
 سوی عذاب جاوید و میکوکاران بزنند گانه پائینده

در این روز

و بنحیجی کوه این حال و شایسته این مقال است چنانچه
 خورشید آزار میکند و موافقت می نماید بدین گفته شد پس
 مضمون آنکه می آید پس من او قوی تر است از من او
 است که من شایسته آن نیستم که بر دارم موزه او را
 او عباد کند شمار بجان پاک به آتش آنکه بار و
 در دست خود دارد و پاک کند خمن خود را پس کرد
 کند کندم را در خور زیند و بسوزد گاه را به آتش که میزد
 پس ای یاران بجان برابر در چنین حالت خشنودی
 آن داور از همه بهتر باید بشود و در فرمان او هر چه
 تمام تر سعی کرده شود مقصود نباید بود و اگر نه از بسیاری
 گناه و بیشمار می جرم که جوع میکند اکمل مانع از فروغ
 شیاطین که جهت نمازی هر یک هجوم آورند ملزم شوی
 و در عشق قعر سمناک نمودارت کرد و در فوق
 عا دل به پاک حایت طلبد و گریز از این محال و
 حضوری در آن محل دشوار چه وقت تنگ و راه
 باریک است و ایام صعب و زمانه و قیق نه جای
 شفاعت و معاونت شفیق

در این روز

در پیدایش بحیر در جرم ما در چگونگی بحیر جرم به اهل تشریح
 و انکذاشتن آتش داوولی است و قول آنها از قول
 و یکدیگر معتبر تر است چه تجربه ایشان بار آور باور است
 (ایا فرشته ای برانده)
 در آنکه ای فرشته ای که در این دنیا به لفظ فرشته ظاهر
 فرشته بود چه باین ازین ارواح قدسیه جهت کار و
 عظیم از جانب آن رحیم تعین و فرستاده شدند و اکنون
 به لفظ فرشته متعین است اما خمن است که چون
 این خلقت عالم از هر کثافت مواد و وقت تم ترکیب
 و اجناس ترتیب ملطف اندوخت و تجریدی دارند
 پس بر این از جهت و خال صوری و در وبال ظاهر
 مرفه الحال اند و فارغ البال اند اما اگر موجب تصویر
 که اگر تصور آن صورت خیالی بر پاک جوان مع برآ
 اقبال طایران نقش میکشند جای سخن دارند
 ره بمنزل نمی برد چه از غلبت اوقات که بدین صفت
 درین عالم سفلی نظور امند و حضور بسیار آن نمودار
 شدند مقصود پس بزرگ و معنی والا در میان

an angel
 alis first in
 spirit

در این روز

بوده است و از آنجمله که آنست تا سرعت و جلاله که
 وحیت و جلاله که در آنجا آوردن حکم حقیقی باید
 خافدن و کماله که مشاهده کنند و قیاس باید
 در شمار تعداد روزهای خلقت ذکر اقسام روزها
 افزینش جهان در قرآن بدین و کمالش بیان آمده بدین
 زمین در عرض دوروز بدید جبال و قسمت رزق
 در عرض چهار روز اتمام افلاک در عرض دوروز
 غرض که روزها و خاص به اعمال خاص معین و مخصوص
 گشته است پس دوبار دو و یکبار چهار جمله شش باشد
 پس معلوم شد که عرض قرآن آن است که هر چه درین
 شش جهت موجود است در عرض شش روز بهم رسیده
 اما بعضی نخواهند که توقف خود را و انما بدین تا موافقت
 بتورات بداد پس دوروز اول را داخل میکنند
 چهار و این نه از را حساب است چه هر یک ازین
 نه کار مدت خاص برای خود دارند و اگر بالفوق
 قرآن اقرار بر شش روز بهم میداشت باز محال لغت
 در تقدیم و تاخیر حدوث خلقت بود چه تورات گوید

prima
 secundum
 tertium
 quartum
 quintum
 sextum

تورات
 در
 شش
 روز

در روز

در روز اول خلق شد آسمان و زمین و نور روز دوم
 تفویق آبها که زیر طبقه بودند از آنها که فوق آن بودند روز
 سیم زمین را از آب خالی کردند و دریاها بظهور آمدند
 و سبزها و درختان بهم رسیدند و در چهارم خدا آفتاب
 و ماه تاب و ستارگان را بدید و در پنجم ماهی ها و
 پرندگان موجود شدند و در ششم جمیع حیوانات زمین
 و آدم وجود یافت پس ظاهر شد که زمین در دوروز
 بدید شد و نه در چهار روز را ایش یافت و نه در دوروز
 افلاک بوجود آمدند

contra illud
 quod dicitur
 in Genesi

در آنکه اندر شش روز ممکن است هر چند که باشد خدای
 تعالی بر زبان خراف نیل پیغمبر جاری میکند بدین مضمون اگر
 گناه کار توبه کرده باشد از همه گناهان خود که کرده است
 و تقصیر داشته باشد همه احکام مرا و کرده باشد الله
 و او را کرمی بجات زنده خواهد ماند و نخواهد مرد و از همه
 بدیهایی که او کرده است یا نخواهد بداد کرمی خود که
 کرده است زنده خواهد ماند یا رضای من است مرک
 گناهکار میگوید خداوند خداوند تا باز کرد و از راههای

خود زنده ماند
 در آنکه نامرسمای مخصوص به ابراهیم نازل نگشته
 نزد اهل کتاب در هیچ زمانه نامرسمای ابراهیم نبوده
 بلکه حقیقت آن بزرگ را موسی به تفصیل ملاحظه فرمود
 ساخته اگر اهل قرآن بدین صحیفه الهی دارند چرا
 بدین ابراهیم مستفید نمیکند چه کار خیر و باعث صواب
 است و خود را چرا است گویند نمایند چه موجب اعتبار
 شان است
 در آنکه هر یک محتمل بار گناهان خویش است نه دیگری
 در تورات نماید که نفع که گناه کرده باشد همان میرود
 پس بر بنیاد بدی پدر را و پدر بر بنیاد بدی پسر را و اگر
 داد کرد و بپادشاه و ظلم ظالم بر او باشد و در انجیل آمده
 است هر یک بار خود را خواهد برداشت
 در آنکه بودن پریان و پیرانها به نبوت میرسد عقل و نقل
 اگر پریان امثال مردم تناسل دارند لاجرم محتاج اند
 به تناول و مسکن و غیره که لازمه تولید و تشوین است
 خلقت است پس جای سکونت آنها که و از ذوق آنها

Abraham
 dicitur
 in Genesi

quidlibet
 bonum
 prodest

contra quod
 Mahometani
 dicunt
 non gerant
 corpus

همیشه

حیث و اگر روح مجرد اند پس کاین بالذات اند نه کاین
 بدیگری پس پدرند از نه پسر دیگر اند پس عقل در است
 نیامد مانند نقل نقل تا موافقت نکند به تعلیقات معتزلی
 اعتبار دینداران و کسب را و احقا و اهل ایمان نمیکرد
 در آنکه الله تعالی را از دوان غنیایان است حسین در
 تفسیری از و بدین مضمون نباشد از سه تن را از کونینده
 با هم مگر خدا چهارم ایشان است یعنی چهار میکرواند ایشان
 را از حیثیت آنکه رفیق ایشان است و اطلاع دارد بر حسن
 ایشان و نه چرخ را از کونینده میکرواند ایشان است
 بدانش و بنیش یعنی ایشان را شش ساخته و نه کمتر شد
 از سه عدد و نه بیشتر از چرخ تن مکرر با ایشان است
 بعلم هر جا که باشند اکنون یک عرض است اگر چهار تن
 را از کونینده باشند ایضا بر راز دانی آنها قادر است
 یا نه چه عدد چهار کم از سه است و نه بیشتر از پنج پس
 خاله ازین دو شش نیست یا نقصان و قدرت علم است
 یا این طرز لغت و کونه شایان است مگر محبت عبارت

Contra illud
 quod dicitur
 in Genesi
 quod spiritus
 sanctus
 non gerat
 corpus

gofstus
p. 14
talluris

آرائش
در آنکه کره زمین محقق نیست اهل بید بهفت طبق زمین
را چنان در تصویر میکشند که بمعقول مناسبت دارد و
و نه بمعقول اگر اهل قرآن و دین و الهی اتفاق با آنها
می بندند معلوم شد که درین عالم هیچ قوم و مسلک مستقیم
نخواهد نمود و اگر بجانب خویش حق می انگارند در گذران
دلایل که درین وادی داشته بودند دروغ خواهند فرمود
چرا از مکارم اخلاق بزرگان بدیع نخواهد بود

Koran non
off. gformis
P. 14
P. 14

فصل دوم در آنکه قرآن و تورات با هم موافق اند
و در تورات خبر آمدن محمد بنیت تکلیف یهودان را
نمودن بر اعتقاد قرآن به آنکه اتفاق قرآن و تورات
به اثبات رسیده باشد نمی رسد و چون درین
باره قبل ازین مندرج گشت و حرفه چند بعد ازین
مترجم میگردد بدین سبب باره نگارنی نماید اما در
چگونگی آمدن محمد در فصل چهارم حرف خاتمه فیصل یافته است

در آن

Judeorum
Synagoga
fura i opa
mala

در آنکه بزرگان یهودان را اگر در بود موافق گفتار حضرت مسیح
سر واران یهودان را سر زدن نمود یعنی دیگران را کار
نیک میفرمایند و خود قراوشش ساخته اند خویش را
و بر سرش موسی نشاندند نویندگان و فرسین پس هر چه
بشما فرمایند گفتار را بپذیرید و نمیکند فاما نمیکند موافق کرداری
ایشان چه میگویند و نمیکند می بندند باره ای کران که می
توان بر دومی نهند بر دوشش مردم اما نمی خواهند که بکشند
بجایند انرا

Judei erant
p. 14
p. 14

در آنکه بنی اسرائیل قوم برگزیده خدا بودند زبانه موسی است
که بقوم بنی اسرائیل میفرمود قوم با که برای خداوند
خدای تو ترا برگزیده خداوند خدای تو نامیست او را قوم
خاص از همه قومها که بر زمین اند نه از آنکه بر همه قوم ها
بعد و غالب اند خداوند بشما پیوست و شما را برگزید
که از همه قومها اندک تر آید بلکه ازین سبب که خداوند
شما را دوست داشت

gond. Ph
rao g. f. f. f.
p. 14
p. 14

در آنکه چگونه فرعون بر قوم بنی اسرائیل سختی می ورزید
در تورات آمده است که پسران اسرائیل زیاد شدند

Pharo et
synagoga
p. 14
p. 14

پیش از آنکه ما با ایشان میرسیم پس فرعون بهم را عیا
خود فرمود که هر نری که ترا دیده شود در زود اندازند
و هر ماده را بکذارند
در آنکه چگونه فرعون و اهل مصر بسرای خود رسیدند
این حکایت نیز در تورات مستور است بدین مضمون
بعد از آنکه پسران اسرائیل از مصر آمدند فرعون
باش که خود متعاقب ایشان گرفت و چون نزدیک
رسید پسران اسرائیل مصریان حققت خود دیدند
و بغایت ترسیدند و بجزا فریاد کردند و موسی گفتند
ایا در مصر جای قبر بنود که مرا از اینجا بردی تا در میان
میریم چرا خواسته این کار کردن که از مصر بیا این را
بر دوزخی تکلیف ترا در مصر که در شوا زمان ما خدمت
مصریان کنیم که خدمت آنها بسیار بهتر بودی از مردن
و به میان گفت موسی با قوم مترسید و از استاده اند
و به بنید بنگارای های خداوند را که امر و خواهد کرد
مصریان را که حال می بینید بعد ازین نخواهد دید تا جاوید
خداوند خشک کند و شما خاموش با شنید

در مصر و کثرت گشتند همچو رویندگان و بغایت مقوی شده
زمین را پر کردند پس پادشاه بر عیت خود یعنی اهل
قوم خود خطاب کرد و گفت به بنید که قوم بنی اسرائیل
بسیار و قوی تر از ما است بیا بید که حکمت زیر کنیم او را
تا ما داریا نشود و اگر بر ما چنانکه افتد بدشمنان
اتفاق نمیشد و بر ما غالب آمده از ملک بدر روند
پس سر واران بر ایشان برکاشت تا ایشان را
ببار بار بچاند اما هر قدری که زیر میکردند بسیار میشدند
و می افزودند و مصریان کینه می بردند بر پسران اسرائیل
استندار گمان ایشان را می بچاندند و به تلخی می آوردند
حیات ایشان را بخدمتهای سخت از کل دشت
و بهر خدمتی که بران در کارهای خاک زیر کرد میشدند
و پادشاه بدایه های زیاده بفرمای فرمود که اگر
نرزیانیده شود بکشند و اگر ماده انرا بکشد انرا
و ایها از ترس خدا حکم پادشاه را بچاند و روند و خدا
بروند که زمان جزئی نیستند امثال زنان مصری چه
مزدایه کری را ایشان خود میدادند و برای این میزانیند

بیشی

و گفت خداوند موسی چه فریاد میکنی بمن بگو به بنی اسرائیل
که راهی شوند و تو بر دار خصای خود را و دست خود را
در از کن بر دریا و انرا منقسم ساز تا بنی اسرائیل بروند
در میان دریا بر آه خشک و چون موسی دست دراز
کرده بود بر دریا خداوند بر دریا را بوزیدن باد تند و تیز
در تمام شب و خشک کرد و آب منقسم شد و اسرائیل
اسرائیل در میان دریا و خشک درآمدند زیرا که آب
بود همچون دیوار بدست راست و چپ ایشان و هر آن
تغایب گمان بعد از ایشان در میان دریا درآمدند
و تمام سواری فرعون و آراهای او و سواران او و
رسیده بود پاس صبح و خداوند لشکر ایشان را
کشت و در خرابیها بفلحاند و خرق کرد پس مصریان
گفتند بکریم و بگذریم از اسرائیل زیرا که خداوند برای
بضد ما خشک میکند و گفت خداوند موسی دست
خود را بر دریا دراز کن تا آبها بسوی مصریان و فرعون
و سواران آنها بمالد و چون موسی دست خود را
بر دریا دراز کرده بود آبها در اول صبح بحالتی

بهم آمدند

بهم آمدند و مصریان گریزند کان مللای شدند و در میان
موجها و آبها و سواران و تمام لشکر که تعاقب نموده بودند
فرورفتند و یک فردای که نماد و پسران اسرائیل
مصریان شمرده را بر کنار دریا دیدند و قوم اسرائیل بدین
چنین واقعه از خداوند برسدند و بر خداوند و بر موسی
بنده او اعتقاد بستند

contra illud
in theorema
apostoli
40 noctibus
monachum
in monte sinai

در آنکه موسی چهل شبانه روز بر کوه طور گذراند از اول
مشموع و است که موسی بر کوه طور چهل شبانه روز بسر برد
اما معلوم نیست که خدای تعالی مدت بودن وی را
و عده کرده باشد و آنکه در قرآن چهل شبانه روز را
صریح چهل شب نوشته اند و حسن بنحو این چنانچه در تفسیر
می آید که بلفظ شب فقط روز هم بخوبی میگذرد و به غدیری
که مدار شهر و حوت برویت هلال است زیرا که هلال
در شب مرئی است این ضابطه در هیچ روزمره معمول نیست
و در قاعده فصاحت جایزه بلکه برخلاف آن در استعمال
آمده است و آنکه در سوره اخرا ف آورده اند که پس
شب و عده بود موسی و تمام که خداوند را به ده دیگر

اما قصد آن بوده که خدای داننده محض در کارهای خود
ایشان مردم متغیر الصفت و متغیر الاراده است یا
این نوع گفت و گو از جمله حسن کلام و قواعد عربی است
و اگر نه بایستی که گوید که موسی چهل شبانه روز بالای کوه
سر بردوان به اتمام انجامید چهل شبانه روز دیگر
تا موافقت کردی بدینچه فی الحقیقت توقع آمد
نفع موسی دو بار بالای کوه طور صعود نمود و جب لورا
بار اول دوختن از شک از کوه فرود آورد و چون
بناهاران شکسته بود بار دوم دوختن دیگر بدینطور
ساخته صعود نمود و چهل شبانه روز دیگر در اینجا
ممکن بود و این حدیث هر دو بار به اکل و شرب
گذراند

ad istud
aurei

در آنکه قوم بنی اسرائیل چگونه شکل کوس را بر بستند
چون یهودان دیدند که موسی ویر میکنند در فرود آمدن
از کوه قصدیت هارون برخاستند و گفتند بر خیر و
باز برای ما خدا را تا ما را پیشوای کنند زیرا که
نمیدانیم که چه شده است از آن موسی که ما را از مصر

بر آورد

بر آورد هارون گفت بر گیرید کوشوارهای طلای کوشها
زنان و پسران و دختران خود و پیشین من بیارید آنها
رفتند و کوشوارهای نر و مارون آوردند هارون در
التش ریخت و کوس را ساخت پس یهودان
با هم دیگر میگفتند که اینها خدایان شما یا ای اسرائیل
که از زمین مصر بر آوردند پس هارون مذبح ساخت
و فریاد کرد و گفت فریاد خداوند است و وقت
صبح یهودان برخاسته بر اسم قدیه و قربان را بجای
آوردند و در خورد و آشامیدن و شادی کردن
مشغول شدند

adoratores
vitilipumi
ti

در چگونه سزا که بوج بر تشش کوس را قوم بنی اسرائیل
یافتند این مشابیه تورات دارد چنین آمده است
که موسی بر دروازه لشکر به استاد و فریاد کرد و اگر دینی
قوم که از آن خداست نروین بیاید و پسران لیوی
همه نامه او کردند گفت موسی خداوند خدای اسرائیل
میگوید که مرد شمشیر به بند و بر میان خود و سر روانه
شود ازین دروازه تا دروازه دیگر و از اینجا باز بگذرد

و درین راه هر که را باید در تنگ کرد و یکشد خواه بر او را
و خواه استننا خواه اقربا پس آن لیوی حکم موسی را
بجا آوردند و در آن روز بیت و سه هزار کس کشته شدند

و در آنکه الله تعالی لشکر هولا نه حیت اهلینان یهودان
بعضی از بنی اسرائیل خود را شد یعنی بیت
وضیع و مجازی در قرآن مرقوم است که بنی اسرائیل
موسس گفتند که هرگز باور نکنیم ترا تا که نه بنیم خدا را بعینه
و سنرای این موسس را یافتند یعنی صاعقه افکند بر آنها
و باز آنها را زنده کردند این قصه در تورات برین نوع است
که چون در ماه سیوم بعد از آمدن مهر موسس را بر
کوه طور حکم شد که قوم را در دور و در تنقیه دهد زیرا که
روز سیوم خداوند در دنیا بر کوه طور حضور همه قوم
پس موسس فرمود قوم را که همایا شوند و از وصل و میثاق
بر بیزند روز سیوم رسید و صبح روشن شد اینک
رخدای قریب رسید و بر قضا و خشنیدن گرفت
و کوه پوشیده گشت بر آب کثیف و آواز مانند نهر

بگویند

Deus apparuit
figit israel
sub specie
ignis et fuit
in monte
sinai

columna
nubis et
ignis

Mana acco
sur nites

in de koran

مطابق قابلیت ناظران و موافق فهمیدگی حاضران بوقوع

در آنکه قوم بنی اسرائیل حیت محافظت و تنهای جهاد داشتند
در تورات است که این توتیا و دهدها ایشان و ستون
ابریشمائی گند بر آنها

در چگونگی من و ستوا در تورات منقول است که
چون پس از آن اسرائیل در بیابان سین رسید و بودند
در ماه دوم پنج پانزدهم بعد از آمدن از زمین مصر
بموسس و از آن شکایت کردند که گفتند و میگفتند که کاش
خدا در زمین مصر مایان را می گشت جای که دیگهای برار
گوشت میسر بود و بنامهای سرشیدیم مگر آوردن درین
بیابان این همه جماعه را غرض گشتن بکشتن داشتید
خداوند موسس فرمود و بگوید پس از آن اسرائیل میخورید
گوشت بوقت شام و سیر میگردید بنامها بوقت صبح
و افکاه بدانید که منم خداوند خدای شما پس شام
شد و سلاوا هم آمدند و بالای لشکر را گنده شد
و فرار گشت و چون صبح شد در نوای لشکر شبنم افتاد

بگویند

بگوشتها در میرسد و مردم لشکر را خوف و هراس در گیر
شد و موس امت را همراه گرفت و بردن کوه استاده
کرد پس بران کوه دو و بسیار نفر میگردند حیت آنکه خداوند
فرود آمده بود و لباسش را از او از نفر و غنایشها
سهمناک که ساخت بابت می افزود و خوف و حیرت
و زلزله در دلهای مردم استلای یافت و در استاده
بودند و موس میگفتند که با تو سخن بکن تا بشنوم اما
خدا سخن نیکند مباد اینم موس گفت خا ط جمع در درین
که خدا میخواست که شما را با ایمان نماید و موس او در شما
در گیر شود تا از کناه بریزد

coram apert
Koran con
traria de
fatuecho of
fid.

و جای دیگر در تورات است که موس و هارون و ناداب
و ابیو و هفاد تن از پس از اسرائیل بالای کوه رفتند
و دیدند خدای در اسرائیل را و زیر پای او شمشیر ساخته
بود که بخور نیل می ماند درین سحر متصور میکرد و اول
مش آمده بودند بقوم کارهای مهیب که خدای تعالی
حیت بهبود و آنها بوجود آورد و دوم پنج کس کشته شد
نه بصاعقه و نه بنوع دیگر سیوم نمایش دیدار پرورد

چنانکه سطح زمین پوشیده شد چون بنی اسرائیل نظر کردند
گفتند نه بوی این چیز است گفت موس این ناله است
که خداوند شما داده است و درین سبب این شبنم بنام
من مخصوص گشت و آن همچون سفید گشتن مانند بود و
نزه اش از دشمنان میز اما برین خوراک قانع نشدند
بلکه گریه میکردند و میگفتند کیمت که مایان را گوشت دهد
و کجاست آن مایان که میفیت که در مصر میخوریم اینجا بوی
من چیز دیگر نمی بینم و باد رنگ و خیار و کراث و سیر و پیاز
کو خشک گشتیم باین چیز پس موس بخدا فریاد کرد
گفت خداوند بگوید این قوم که خدا کوشتهها میخورد و
این نه برای یک روز و نه دو روز و نه پنج یا ده یا بیست
بلکه تا روزی و ماهی از بنی شما براید و کرامت بهم رسد
پس باد بوزید و سلاوا از انزوف دریا به آورد و در
پس راه یک روز و در دور لشکر فرود و مقدارد و
وجب بر بالای زمین در هوا پرواز میکردند و در رفتن
سلاوا و جمع کردن آن متروک بود و تمام روز و تمام
شب و روز ایند درین کار مشغول بود و کسی که کم

فرایم آورده بودند کیل بود و جهت خشکاندن بر اوخته
درین اثنا که هنوز گوشت درین دندان داشتند که
گرفتار غضب عظیم الهی گشتند و انجار امقره آرزو نماییه
شد ازین حکایت معلوم میشود که سلاوا و گوشتها
یهودان را بچخته و بریان بهم نمیرسید چنانچه اعتقاد اهل
قرآن است

Moyses misfit
12 exphat

در آنکه موسی دوازده تن جهت خبر گیری ملک کنعان
فرستاد و از آن خبری اسرائیل به همت شد
و جهت سزا تمامی لشکر برگزیده از دروای سرخ
این قصه نیز بسیار تعریف شده است در قرآن اگر چه قصه
در آن است اما بطریق اجمال متدج نمودیم ما حاصل
اینست که چون موسی از میانان فاران دوازده کس
را حید جهت خبر آوردن بملک کنعان فرستاد
و از آنجا بعد از چهل روز برگشتند و بعضی مویه جهت
نمونه با خود آوردند از آنجا که کور بچندان تملک دوزخ
بود که یک خوشه را در جمال برد و شش آوردند و
خبر دادند از فراوانی آن ملک و خوبهای دیگر اما

دخ

وقتی که بر سر چگونگی حصار شهرها و قد و قامت سکنان
انجا و ورزوری آن مردم آمدند قوم اسرائیل را ترس
فر گرفت و جمیع آنها بر هم شدند و شور و غوغا میکردند
و میگفتند که چرا از مصر بر آمدیم کاش تمامای مردم بلکه
اکنون هم راضی ایم که درین بیابان ملوک شویم تا در آن
سرزمین خداوند نمایان دانه برد و بشمشیر کشته گردیم
و زنها و فرزندان میانان اسیر نشوند و در خود مصیبت
کردن گرفتند که یک را بر سرداری برگزینیم و بمصر باز گردیم
موسی و هارون بغایت رنجیده شدند و از نهایت غم و
آزردگی سرنگون افتادند و دوتن از جمله دوازده تن که جهت
خبر رفتن بودند یعنی هوش و کالب لباس خود را چاک
کردند و بران قوم بانگ زدند که چرا خداوند سرگشته
میکنید و نافرمانی می نمایند این ملک بچندان فراوانی
و خوبها آراسته است که بیدین قلعق دارد و خوبهای شهید
و شیر در آنجا افتاده میشود و میانان خداوند را معاون دارم
پس تسهلت در تصرف خود می آریم و سکنان
آن ناحیه را بچو لقمه نان فرو می بریم این همه گفت و گو

فایده نداشت و بر سر شدت آمدند و خواستند که آنها
را تسکین کنند درین اثنا بر بالای خیمه عید بزرگ خداوند
پدید آمد و آواز غیبی شنیده شد بدین مضمون تا که
این قوم عیبت من میکند و تا که بر من اعتقاد نمی آرد
با وجودیکه این همه عجایب از حضور ایشان نمودیم پس
برنم ایشان را بواب و ملک سازم و تراب قوم بزرگ
و قوی تر ازین بر کارم موسی شفاعت کردن گرفت
و گفت خدایا مهربان که از میان آنها اینچنان را بر آورد
و متوسطان این سرزمین که میشوند که تو همراه این
قوم می باشی و خود را بشکارت می نمایی و اگر تو محافظ
ایشان است و مستوان ابر و بنمای ایشان است
و اگر آنان در سب مشعل ایشان است هرگاه باشند
که اینهمه کثرت را بکشته پس گویند که توانسته که در آن
سرزمین میخواستی که در آمد شوند و برین وجه قسم
یا در قتی پس در بخشیدن بزرگ شود قدرت تو بزرگ
تو خود میفرماید که خداوند صابر و مهربان و دود کننده
بدی و فاحشها بخش کنایه این قوم را موافق غمگینش

مهران

و مهربان شو چنانچه مهربان بودی وقتی که از مصر بر آمدند گفت
خداوند بخشیدم موافق عرض تو لکن همه آنها که دیدند بزرگها
مرا و مصر و در بیابان و مطیع گشتند بر فرمان من و ده بار
مرا از نمودن نمی بیند زمین مجهود را که نزد اباد آنها بکنند یا
کردم و بچاکس از آنها که غیبت ما را کردند و از ایشان را روانه
کن بیابان براه و برای سرخ تا که این بدترین کثرت غیبت
ما را میکند بگو بایشان که موافق در خواست شما می خواهم کرد
و کالبد و شما درین سب افتاده میمانند و در آن زمین
داخل نمیشوند ایل کالب بن پیغوند و هوشع بن نون و فرار
شما میان کمی القاشیتید که اسیر دشمن خواهند شد و شما
مدت چهل سال در بیابان می فرمایید و تمام خرابی
بسر برید بعضی چهل روز که در آن سرزمین جهت خبر گیری
گشتید سرگشته و نافرمانی که قوم اسرائیل بموجب ترس
و خوف در در آمد ملک کنعان نمودند بچند قوم بدست
اما مشکل نیست که بضمون قرآن جایزه نیافت و موافق
نگردد و سواي این حکمی دیگر که از جانب الله تعالی جهت
ادخال نمودن در دبی یا شهید بقوم مذکور و مطابق

کسره کسره

مضمون قرآن نازل شده باشد و آنها را کرده باشند
نیز در تورات یافته نمی شود و ظاهر آنست که در زمان تاخت
و لشکر کشی که بر قصبه ها و دیوارها و حرم ها نمود سپاه خود را
بچنین حرف و حکایت همت میداد و از قهر خدای عز و جل
تا مردم در محاربه بخالفان او پند می نمودند چنانچه درین
باب در فصل هفتم بتفصیل نوشته می شود که هر چند همت
غرض خود بشکریال و اهل سیاه نقل کرده است بکشتن
آنکه در زمان پرستیدن و پیغمبران سالی روداده است
و چنان کرده اند حال آنکه اصل ثبات ندارند و اگر کسی به
ثبوت رساند ازین چیز بهتر

Moses virga
rurum pueri
et lympham
ei dedit.

در آنکه قصه بر آوردن آب از سنگ که دوبار واقع شد
و قصه دوازده چشمه آب و هفتاد و هشت حرم علی حده اند
اول در تورات آمده است که چون بنی اسرائیل در مقام
رافیدیم رسیدند و آب در آنجا نبود و غم و غصه بر آنها نمود
و بضاعتی شکایت نمودند موسی بر سنگ آمد و بخراشید
و آنجا نمود و دریا گردید گفت که چه کنم از دست این قوم
نزدیک است که بمن سنگ را نمایند حکم امده او که

اثر

بزند حصا و خود را بر سنگ هورب و آب خواهد برآمد
و همچنین شد بار دوم چون در مقام کاوس رسیدند
و در آنجا نیز محتاج به آب شدند و یکبار دیگر در تبه حصای
خود را بر سنگ زد و بعد از آن برآمد اما وقتی که بنی
اسرائیل در مقام الیم رسیدند دوازده چشمه آب
و هفتاد و هشت حرم یافتند و تمامی لشکر در آنجا فرو دادند
پس از روی تورات ظاهر میشود که حکایات زمان مختلف
و مکان علی حده است پس قصه قرآن نه و قومی است بلکه تمام
ساخته درین باب حرف میزند چنانچه دوازده چشمه الیم
ذاتیه به چشمهای سنگ که از خارق عادت بوجود آیدند
در هم و بر هم ساخت

in the Koran

و در باب بن و سلوا از حرف الزام معلوم شد که این قصه
هم به تورات موافقت کم دارد

causa pere
gratias f
Hoc autem non
erat casus
lyphitarum

در آنکه باعث تعب و غنا و موجب سرگشتگی و سرگردانی
بنی اسرائیل گشتن پیغمبران نبوده اگر بگویند که سبب
مذلت و غربت این قوم گشتن پیغمبران است از آنجا
گشتن خاطر خود و دیگران تو را نموده چنانچه قبل از اذغال

ملک کفن هیچ پیغمبری را نکشته بودند و در عرض این مدت
خیر از موسی و هارون پیغمبر دیگر نزد آنها فرستاده نشده و اینها
هر دو صحیح و سلامت بوده اند پس باعث سرگشتگی این قوم
سرگشتن آنها بوده چنانچه قبل ازین نموده شده گشتن
پیغمبران

antiquum
et novum testam
hunc est scriptum
Quale partu
Deus cum
filij israel
sancti vult.

در آنکه تورات و انجیل مخوف نگاشته است درین باب
پیش از همه در بیان چه قوم بد گفت
در آنکه چگونه الله تعالی بقوم بنی اسرائیل عذاب است چون
در کوه طور حق سبحانه او نمایند و بجای از بدست و حکام
خود را حواله نمود تا پاسا به او نمایند و بجای از بدست گفت
منم خداوند خدای تو که ترا از زمین مصر و غلامی بر آوردم
منه خدا یان بیکانه و پیش من منم و مسا ز صنم را برای
خود و نه شبیهی را خواه بر آسمان باشد خواه بر زمین
و خواه میان آب و نه پرست و خدمت نکستی آنها را منم خداوند
خدای تو قومی و تو را واجب بطلب از کنیزان و ران بکلیوم
و چهارم گشت و فیض رسان بدو شد از آن که احکام مرا
پاسا به نمایند و بجای از بدست و بکلیوم نام خداوند

علا

خدای خود را زیرا که بحضور او معصوم نخواهد شد آنکه
نام او را بخت و بیجا یاد کند پاک دارد و فرشته را
یعنی شش روز در کار و بار بگذران و روز هفتم که شد
باشد خاص کن جهت خداوند خدای تو و هیچ کار دانی
مکن نه تو و نه پسر و نه دختر و بنده و کنیز تو و نه چهارپای تو
و نه بیکانه که در دروازه گشت زیرا که در شش روز خداوند
آسمان و زمین را ساخت و نیز دریا و همه چیز که در آنها
و در روز هفتم آرام گرفت و ازین جهت برکت داد و خداوند
نور شنید را و از آن پاک گردانید و خشت دار بدر و میا در را
تا عورت در از کرد و در آن ستر زمینی که ترا عظامی شود
زنا مکن در روی مکن تهمت مکن و از روز و منته بر آنچه از آن
برادر گشت یعنی نه بر زن او و نه بر غلام و نه بر کنیز و کا و فر
و هر چه از دست این احکام بنیام طوالیف و نام موسی
بغفور نمایانیه های سهمگین خوف این از بر حق و حقین
ان گروه به دین از کوه طور نازل شد و نقش کا لایحه
گشته و در توحیل موسی در آمد اکنون تفاوت این روای
را بر که برایت قرآنی مقابله نماید درمی یابد که کدام ازین

in the Koran

بر دو نفر آنها از خصل قرین است و لائق ترفیق
 در آنکه قوم بنی اسرائیل بعد از در آمدن در ملک کنعان
 پیغمبران را کشتند این معنی از کفار حضرت مسیح به ثبوت
 میرسد چه اخذ است این معصیت را بر شهر بیت المقدس
 اطلاق نمود زیرا که کنان آن معموره ترکب این گناه
 و کفر چنین بگذشتند پس بدان ملاحظه رحمت اقلند
 بزبان مبارک فرمود یا اورشلیم یا اورشلیم کشته نمیشوی
 و سنگار کننده رسولان خویش چند نبوت خواستم
 که فراهم آرم فرزندان ترا همچو کما نیان کرد و از بد بیکان
 خود را تبال خویش تن و تو هرگز نخواسته
 در آنکه سبایان بنی اسرائیل بر بودند که طوره و در حین
 اجتماع احکام محمد فرمایند نیری بستند بخیالات
 خام و داستانهای نامقام نزد مردم باز یک دورست و
 افسانه پسند اعتبار و رواج یافته اند اما چون تجویز
 خویله در شش ان و امتیاز حسن و قبح هر یک از ان بعد
 از دریافت و دور از ادراک آنهاست درین چه بلکه در
 همه وادی معذور اند و این را دایره به از باب معنی است

plunging
 in the
 caaan
 the

miles umbra
 facieb
 mons sinai

کتابی

که سخن سخن و نکته یاب باب ان جماعه کم یاب است
 و بر دعوی خویش منصف بانها میگردد که در سیر کتبی
 ابر رحمت چه نقص لازم میشد که سنگهای گوه بر سر
 ان گروه فرض بایم نمود و توانای و قدرت نمائ ان
 قادر مطلق که سبایان سحاب سبکبار خوش فکر
 زمینده و تابنده اطوار رحمت نمود در کدام محل کشته
 که ان رطل کران بر فراق خور و کلان به ان میات
 ترساننده حوس ترجیح بران دیگر داشت یقین که
 اهل ایمان در افتقاد این وان یک نند لکن چون
 حادث بیشتر برین جاری است که هر چه نزد عقل
 معقول است مناسب است بمنقول ازین راه گفته
 میشود و سخن در هیچ جا و تورات نیامده است که سنگ
 یا گوهی جهت سبایان گوهی مخصوص کشته باشد
 مگر اینجا که در شان حرف الدال گذارش نیست
 و نه این لغز موافقت دارد که بنی اسرائیل مقتصد
 که شنیدیم بکوشش و با فرمان نمودیم چنانچه در قرآن است
 بلکه در تورات آمده است که موسی همه سخنان خداوند

malicibus
 M. h. m. t. a. n. i. s.
 non est pro
 fusa mors

Christi Sicut
 re. d. m. e. s.
 a. s. c. e. n. s. u. r.
 f. u. l. g. e. n. s.
 f. u. a. r. t. i. s. t. a. n. t.

و تاسخ لابد است همه تیار و مستعد است پس آرزو
 کنید مردن را اگر مستید راست کویان الغرض در آرزو
 در اشتن و در اشتن شما بشما دانید و مردان دانند
 امارت است که منکوحات شما یان به ترک راضی
 اند و نه بزند که چه هم درین جهان از فقر و متعذر محروم
 و هم در اینجهان به این خصوصیت به سعادت میمانند
 بیچاره اینروز در روز و نماز و زکات برنگ مردان
 کوشش داشته اند اما در وقت اجر و مزد بکمی فیه
 لم این مریح معلوم نشد و ای بران قوم که نزد آنها در
 هر دو سر اشک سیری و تن پروری است و دای بران طایفه
 که ابر آنها لوث بر لاف شهرت حیوانی است این مقدمه
 پر فاحشه بجه خودش بهتر گذارش خواهد یافت
 در آنکه نصاری گویند که ما مردم تنها نبشته ایم و نه دیگری
 و آنکه یهودان همراه اند و آنکه محمد صلیح کل لوزید و
 بعده از ان هم بر کشت بعد از مدت بسیار سخن است
 بکوشش خور و یعنی نصاری گویند که هرگز در دنیا به نبشت
 که که نصاری نیست با میگویند و بویجه نبشت گویند

را بقوم ظاهر کرد و آنها به اتفاق جواب دادند که همه فرمود
 وی را بجا خواهیم آورد و نیز در تورات است که کتاب
 عهد را حضور ایشان بخواند و ایشان قبول کردند و گفتند
 که موافق ان همه عمل خواهیم نمود و جهت قرار داد خویش
 فدی و قربانی نظر کردند
 در آنکه نه یهودان و نه محمدیان از روی مرک و ازین خطاب
 کرده پیشو و در قرآن به یهودان بدین مضمون اگر بهشت
 برای شما سرای باز بین است پس از او کنید مردان
 را اگر مستید راست کویان در جواب یهودان نیز بمقابل
 ان نادر باری میکنند که اگر بهشت برای شما درخت
 طوبی و حوض کوثر و شهر اب الطهور و میوه های لذیذ و جهان
 زیبا و انواع خورشیدها و درختانک طعامها که جهت نیری
 شهرت و سیری نفس شما یان در کار است همه
 مهیا است پس از او کنید مردن را اگر مستید راست کویان
 اگر در بهشت برای شما لذات همه چیز حواس عالی الهی
 آنچه متعلق است به همه مثله حور و قصور و فراد است
 این قسم سعادت که جهت اطمینان نشسته حیوانیت

plunging
 in the
 caaan
 the

کتابی

و مقوی این قول مقوله مسیح صاحب هست وقتی که آمد
خود را برای موعظت و تلقین خلدین دستا د گفت
بروید و برگرد جهان بگردید و عالمیان را دعوت کنید بدین
انجیل هر که بگردد و عبادت را بگذرد و هر که نکند و
مواخدا باشد سلامتی یافتن و داخل بهشت گشتن
اگر چه دو عمارت است اما در معنی یکی است دوم عمارت
کوشند که یهودان مگر اند که گواه این مقال سوای کتب
سمادوی نیز فرقان است چه در آن نوشته است
که دین نصاری ناسخ دین یهودان است پس اگر
بقول قرآن دین یهودان بود و دین جدید انجیل
منسوخ باشد در کراهی آن قوم چه شک مانده است
اما اگر منسوخ نمیکند آیت قرآن را به آیت دیگر و آنست
که هر که خالص گرداند ذات خود را برای طلب خدای
و نیکو کار بود پس مرا و راست مرد او نزد و در کار او
و هیچ ترس نیست آن جماعه را و نباید که ایشان
اند و ممکن شوند پس ازین معلوم میشود که محمد اقرار
بر صلح کل دارد و چنانچه در توحه المایده ازین صریح است

Expositio
Abington

بلی

بدین مضمون برستاران ستارگان وجود و نصاری اگر
اگر ایمان آرند بخدا بر روز قیامت و عملهای شایسته کنند
هیچ ترس نیست ایشان را در آخرت اما صلح کل چون مورد
بدیهات و مصدر شرارتهاست لهذا مفسران خواستند
که بنا بر علت دور از کار کار خویش را پیش برند و کیند و
عملهای شایسته داخل است که گردید بر محمد و بقول با وجود
که نیک میداند که گردید بمعنی اعتقاد و ایمان آوردن
است چه اعتقاد برای خود و عجله است و عمل برای خود
چه برای مومن سبیل گرفتار و بال آخرت می شوند حال آنکه
هم از روی قرآن امتیاز عجله که هر دو محقق میکرد و ایشاف
تفاوت هر یک ظاهر بقتن آنکه اگر ایمان آرند بخدا و بند بر
قیامت و اگر عملهای شایسته کنند پس لفظ ایمان تحفص
یافت به اعتقاد خدا و روز قیامت و لفظ عمل مخصوص
گشت نشانی می نماید که تقوی هر دو از حد زیاده درین
امدیست انخاص را درین وادی راه نداده اقرار باید
نمود که شیوه صلح کل نزد محمد منظور بود نه بجا و موجب بلکه
بجای اقباضی وقت و تقاضای حال یعنی تا که لشکر نبول

و مردم قلیل داشت و از سر و ستان و سر انجام دیگر است
نداده بود اما همین که قوت مقاومت خلیف بهم رسید
و کثرت سپاه فراهم آمد صلح کل را بر طاق بلند و انداخته
و به تحاش خود را بی السیف قرار داد و حکم نمود که قتل کنند
اما که بروایمان نیارند و بر قرآن او بگردد اگر آن شیوه را
مردم دنیوی سلوک میدارند همچون بادشاهان و خشن
اندیش و طالبان مطلب خویش که نفر را محض بر اخراج
خود و دخته از اظهار حیل و فریب خویش بر و اندازند و نیکو
و بدنامی نرود آنها سوای است معاذ الله که این طریق
بغیر از صادق و این سلوک برگزیده حق باشد بلکه
در کارهای عظیم و مهمات مشکله نظر جدا و دل بر توکل
نداده سلوک راست کوی را هرگز از دست نداده اند
و حسن سلوک را یعنی حق الله و حق الناس نه صلح کل در
زمان تقویت و استعداد خویش به بهانه حکم خدا و صفت
راه فرو گذار شده حضرت مسیح وقتی که خواست که دین
خود را در جهان منتشر سازد مردم نبرد از ما و بهادران
قلعه کش را فراهم نیاورد بلکه چند مایه کیران را فرمود که

تصل

تا حال شمایان حیا و ما هی بودید اکنون میخواهیم که بدام
راست بازی در صید و لای مردم دست درازی کنید
و همچنین شد به آنکه تیر و تفنگ و دیگر آلات جنگ در
میان باشد
در محافضت و روشنبه در تورات آمده است که یهود
در سبت ایستاده و بهریم و راهیم و اورا و مطالب حکم موسی
نکات را کردند اما چنین نیامده است که اصحاب
سبت از رحمت الهی رانده شدند این اختراع تازه است

Expositio
Abington

Expositio
Abington

در آنکه در هیچ زمان نشده است که یهودان بر مریم تمتمی
انگیزه باشند و خلقت ممتاز و افرینش سترافراز
بنام مریم نامور بودند که خواهر بارو که ذکر وی در
تورات یافته می شود و دیگری ما و مسیح یعنی امید
جان و چاره جهان و ذکر آن برگزیده ایشان در انجیل
آمده اما در هیچ جا معلوم نیست که یهودان یک زن را
نخستین را بگفت ناپسندیده منسوب کرده باشند
یا تمتمی برداشتن عصمت شان بسته این راه از جمله

اختراع تازه باید بشمرد
در سبب نبی بعضی از خدیمران را اگر ان دادگر حقیقی
بسیب بیدادست یهودان آن قوم را بر سیل جرمانه از خود
غذای نفیس و لذیذ باز داشت و محروم ساخت
انبیه محرومی محمدیان که بهمان خوراکها است به سبب نخواهد
بود و امید که در استغفار آن در پیغ ندارند اگر بفرمایند
که از آنکه بعضی حیوانات که بالذات نجس اند بدین سبب
خدای تعالی ازین نجاست مایان را باز داشت مملو
من این عذر لنگ است چه اگر چنین می بود بقول قرآن
حجت قصاص بیدادی و ستمیست آن قوم به آنها
منهی نمیشد البته یک نعلی دیگر در میان است
در آنکه یهودان تورات را میزدند نسبت ناقبوله دین محمدیه بود
خلف است که میان تورات و قرآن معاینه میکرد و پس
چگونه تواند بود که باین همه ناموافقتی بقول شما استوار
تورات بر دین مایان ایمان آوردند اما ممکن است
بکدام حجت میگویند اگر حجت ندارند هرگز که به دلیل
است بحاجت مستمع ذلیل است

Deus prohibuit
Judais aliq

Judais non
est in pro
ran

در آن

در آنکه یهودان تورات را میزدند نسبت ناقبوله دین محمدیه بود

Paulinus
Hicland Rex

در آنکه نخستین فرمان روا که میان قوم اسرائیل گشت
شاول بود و آن بعد از موسی حدوث یافت چون
قوم بنی اسرائیل هم به پیغمبر شموئیل بهمان بدخوی قدیم
سر تاله نمودند و شرارت جلیه و شقاوت اصلی را
اصلاح نداده پیوسته بر دست و جوشش به اندامهای
وزیرند و در طلب بادشاه به آن بنده خدا تنگ می آورد
پس خدای تعالی جهان بادشاهی بر کاهشت گذارست
چو رستم او بپادشاهی کرد از خود رسیدند القصه آن
بادشاه شاول نام داشت که پیش از ابراهیم برین گروه
حکم را نموده اماسخن درین است که اغاز بادشاهی
او قریب به صد و هفتاد و شش سال بعد از وفات
موسی حدوث یافت پس این قصه هم به تورات
موافقت نکرد اما تواند بود که کسی بگوید صحت نقل و
اتفاق تحریرات اگر روند چه غم قرآن مادر فصاحت
و بلاغت به بدل است اگر زین را پسند دارید بخارید
در تعلقات که موسی بنی اسرائیل نمود و بعضی نقلینما

in fine

pena talis
nis

in 900
40 años
in 900

که قوم مذکور به حب الحاکم حاکم حقیقی محکوم بودند و در حوض
اسیران رقم پذیرفت سواهی ال مثل با دگر گشت نماز را
و داد حق مال را و تعظیم داشت پیغمبران را و باورست
دادن آنها را و وام دادن و غیره که در قرآن است هیچ
جاننامده است درین چه حاجت گفتگوی دراز نیک
معلوم می شود که پیغمبر شما درین گفتگو تلکش بهبودی
خود و در دود و در فکر خصمانه خویش مترو است بر معقود
و عادات سایر طبقات اهل دنیا
در کشتن و ربای دادن ذات انسان و آن گویند
گشتن یک کس ناحق بر یک گشتن جمیع کس است
و بالعالم از وجهت الثبات این مدعا خلیه دست و بازده
به اعتقاد خویش موشکافی کردند و گویند چون آن فرد
انسان مبدای با افراد است پس و حقیقت
نه قاتل یک مقتول گشته است بلکه آن همه افراد که
که بدو امتحان امسکان داشته اند این مقدمه بیشتر
بخجالت شعرا و سخن پردازان عسارت ارامی مانده
نه بقول مردم آگاه و عارفان بالله چه هر چه بدین طبقه

quoniam Ma
les propri
is etis

contra illu
Morani 107
in quibus aliq
injuste occi
des occidit

کذا

بر روی زمین همانند جای دم زدن و مجمل قرآن نمائند
سوال میکنم که خواجیه سرا و خالین و نامزد و نخست حقیقه
را از جمله ذات انسان میداند یا نه اگر انان اند پس
از کشتن ناحق یکی از آن چگونه است اند که کشتن جمیع
عالمیان است و باز قید ناحق ذکر معقول تر است اینها
بکدام وجه بکشتن حق تنها یک فرد گشته می شود و ناحق
از او و غیر منتهی مگر مقتولان که سر او را قتل نموده اند و به
حق گشته می شوند قوت تناسل بالقوه ندارند و اگر دار
قید ناحق چه معنی دارد همین سوال برین که ربای کشتن
باخت ربای جمیع انفس است میروند
در قصاص دین موسی
تورات نیز گویند جان عوض جان چشم عوض چشم و در آن
عوض دندان دست عوض دست پای عوض پای و بخت
عوض بختکی زخم عوض زخم اما کجای دین باب انجیل
فرماند گذارش خواهد یافت
در سر گشته یهودان و مهربانی سحانه و تعالی از سر تاله
و ستم و زرتی یهودان و عفو و رحمت آن مهربان تمام

نوشته های تورات بر اندکی شرح توان نمود هرگز و وقت
دارد در بیان تورات ملاحظه نماید

Ngp Christophorus
David maldito
in gongg jear

در آنکه داود و عیسی چنانچه در قرآن است لغت هیچکس
نداده اند مخفی نمائید که چنانچه داود و کثرت استعمال در
قبر و جبر و امثال دیگران نداشت و چنین حرکات
دلخواه او نبوده اند بلکه در زرش بکل و صبر راحتی پیش
برده که بدشمن جان بر چند در قانون کشتن و بشتن
در یافتن پای رضا بر سر بدی و بی مناد و تبار بدخواهی
و دیگران چه رسد و اگر عمل بر خیزد دارد که او از بی محله
بر سر غضب آمده فرزند او را جانی خوارست که
از خالت خود بگرداند و میمون و خوک شوند یقین هر که
انجیل را بخواند است و از حلم و مروت خداوند اکل
خبر ندارد این قسم چربا و باور تواند کرد و غرض که اگر داود
یا عیسی این شیوه را منظور میداشتند البته از تورات
و انجیل معاینه میشد اما چون از اخلاق آنها بدیع بود
در کتب مذکوره نیامده است

در صفات حلالیت و حرامیت جاربایان که در دین است

gonalacalia
finita ad
judeis

چنانچه

بند بود و جاربایان که بر قوم یهود حلال بودند و صوف
پیش و وصف بودند که با حق یا شکاف و دویم شکار
کننده و هر چه بد و وصف میخورد است حرام یعنی با حق
به شکاف و شکار نکنند و اگر ازین دو شر ازین یکی
هم نماید بود نیز حرام مثلا شکار کبک یا می کند اما با حق
به شکاف دارد و خنزیر که با حق شکاف دارد اما شکار
نمیکند

De Algae the
struorum

بره ابقه
سپاد اول

Quinam
propria

فصل سیوم در باب قوم نصاری
در آنکه کدام پیغمبر بعد از موسی آمده است پیغمبر مسیح یعنی عیسی
شرح و ازین دین بعد از موسی هیچکس نبوده است
بخمیس اما صاحب الهام بوده اند که بر سر ازین و القای
لاری به آنها وحی میشد و در مخالفت تفسیرس جابجا
و در یک آنها آمده است همچون یوشوع و شموئیل
و داود و ناطان و یسعیا و دانیال و یرمیا و یونا و نحوم
و ذکر با و یوحنا و یوس و غیره و نیز بعضی از آنها باین نام
نامور بودند همچون مریم خواهر یارون و دیوورا و الیسابت
ما در یکی و مریم مادر مسیح و غیره

11

و در روش معجزات مسیح معجزات ان حضرت بحدی
اشتباه یافت که باینجا بجهت خود دیدند و گمان بگوش
خود شنیدند و گفتان بای او را بر صدق ان نهادند
و هر کجا از قبر خاسته شد بادی داود و هر کجا بگوش
و بیکار و رسید و حتی بدخواهان او در مقام مشورت
قتال وی اعتراف نمودند و میگفتند چگونه و چه جابه نیم
تا توانیم او را بدست آور و اگر بطور او و اگر ایم همه کس
به او میزدند زیرا که آثار وی بسیار اند یعنی بر کلهای او
ب مشهور و معروف
در آنکه چگونه حضرت عیسی تقویت یافت روح القدس
در انجیل چنین است که چون مسیح نماز میکرد آسمان
بکشد و روح القدس فرود آمد بآن کبوتر برو
و در جای دیگر است پر شد عیسی از روح القدس ازین
سر بلند اشعیا خبر میداد بدین مضمون ارام گیر و برو
روح خداوند یعنی روح عقل و حکمت روح مصیبت
و قوت روح علم و نیکی برین روح اصل قرآن را حلال
حرف زدند و بجهت ندانیم اگر تا حال تعریف این روح را

Christophorus finit
Ifrantus spiritus

12

mentio
کلام

juxta Mattheos
کلام

روحیه شایان و نوع واقعی کردند چه فهمیدن ان روح
منزه و پاک و تعلیق بدانش و ادراک ان خلقت عاجز
دارد بلکه اگر خود بر اتم عظیم خویش گفت این معنی نمیکند
ان که چه ملائکه هم عاجز و در مانده است بود ان الله
در حرف الراجح نوشته ها و نقل انجیل بیان نموده
میشود اما اینجا بنیم که علماء قرآن و دانیان فرقان چهار
گفتند و در تأویلات چه قدر اتفاق همدا کردند بعضی گویند
روح القدس جبریل است و بنیاد برین است می دهند در
قرآن است تقویت دادم او را روح پاک پس تقویت
را بمعنی فرستادن قرار دادند و روح القدس را بمعنی جبریل
یعنی فرستادم جبریل را نزد عیسی این چه طور معنی گفتند
و ان چه نوع مردم اند که چنین بیانیها در خطای آنها کارگر
میشود و هر کس پاره نور عقل دارد و در می یابد که تقویت
روح القدس یک شرف خاصه است و بزرگ
خلاصه که بدان اومیت عیسی بنین و مکمل کرد و چنانچه
از بسیاره سیوم سوره البقره میسر میگردد پس ان
کدام قول است که عیسی بدو تقویت یافت یغزاز

روح القدس که بر وجه خاص منسوب میگردد تنها بعینه
 بیکری زیر که تقویت دهنده اوست و جبریل باره نزد پسر
 دیگر برسم رسالت فرستاده شده است و محمدیان نیز
 پندارند که نزد محمد برسم رسالت می آمد و هم از روست
 انجیل معلوم می شود که نزد عیسی هیچ صعد نیامده است
 پس جبریل چه تقویت دهنده عیسی شد هرگاه نه نزد
 او کاهی آمده است و نه تخصص بدو داشت مگر بوجه تعمیم
 به انبیا و دیگر اختلاط داشته است بفرمان خروجی پس
 معلوم شد که جبریل روح القدس نیست بلکه روح القدس
 است که از قدرت مطلق او می آید آدم شد به قید پسر
 و جبریل است که بدین پیغام پیش مریم آمد و گفت روح
 القدس آید بر تو و بقوت بلندترین سایه افکند بر تو
 بعضی دیگر گویند که روح القدس تر از انجیل است
 هر چند این جماعه بر انجیل گمان نیک دارند اما تخمین
 نتوان کرد و سبب اول آنکه ظن نیک فقط بکار
 آید اگر قد متابعیت و فرمان برداری در میان نباشد
 چنانچه کسی که خدای خروجی را غیر محض داند اما در انقیاد

gafel ang
 varijs app
 ruit

زمان

فرمان روگردان ماند و دوم آنکه این قسم اسم چون از قاعده
 استعمال روزمره بیرون است و هرگز زبان زدن شده است
 و هم از عبارات کلام قدس ناموفق است و در و بقرآن نیز
 مخالفت بخبر در سوره المایده گوید ای عیسی پس مریم یاد
 کن نوحه مرا که برتست و بر مادر توست چون تقویت نمودم
 ترا بروح پاک سخن می گفتمی با ما در درگاهواره و در کاهولت
 و چون آموزاندم ترا کتاب و دانش و معنی تورات و
 انجیل پس تقویت دادم بروح القدس علت دانش
 انجیل است هرگاه چنین باشد میان علت و معلول فوق
 لازم شد پس روح القدس انجیل نیست همچنانکه علت
 معلول نتواند بود و بعضی دیگر برانند که روح القدس
 جان پاک مسیح است درین انداز انهار برجا بود چه جان مسیح
 روح است و آن روح پاکترین و بهترین ارواح است زیرا که
 هم قرآن گوید که منزه بود از گردن دیوانا باید دانست که آن
 روح قدسیه او خود بخود و عز و شرف داشت بلکه هر چه
 داشت بتائید روح القدس بود اگر چه نکته ایست بس
 باریک و راز است بس وین و لیک بتائید روح القدس

Equi Mahfuz
 in the Christian
 of the Spirit of

به آسانی توان معلوم کرد اگر مستمعان خود پسندی را
 نپسندند و در قبولیت بر خود نه بندند
 در ابتدای پیدایش و هنگام ولادت مریم مادر عیسی
 چون قرآن بر مختصصها و دیگر در باب والدین مادر مسیح
 خصوصیت ولادت و دیگر مناقب فرود داشت نمود
 بالضرورت این قصه را نیز به کتب معتبره مقابل کرده
 و بدو بسته داران صدق و انموده میشود قرآن حقیقت
 مریم مادر عیسی را بیان میکند و درین ضمن مذکور عثمان
 در میان می بند چنانچه در سوره مریم که مریم هم مادر مسیح
 را خواهر مارون گفته است سخن درین مذکور که مارون
 را خواهر نبود به اسم مریم و این هر دو متولد عثمان نبود
 اند اما سخن میرود بر مادر عیسی که یک هزار و پانصد
 و هشتاد و نه سال پس از سفر نمودن خواهر مارون
 دختر عثمان متولد شد و خواهر مارون را در مصر ولادت
 شد و در

Laurentia
 Natutus D.V.

حلت نمود و مادر عیسی بشرف حدوث مبارک
 خود شهنشاه را معزز و مکرم ساخت و در بیت المقدس

Dr. W. Nassif
 Nazareth
 April Jerusalem

سود

و هو و نمود پس چگونه راست آید گفتن که مادر عیسی خواهر
 مارون است و نیز بدانکه والدین مادر مسیح یواقیم و انا
 نام داشتند و انا عقیقه بود و مدت بیست سال بعد
 از آنکه خدای درگذشته بود که فرزندی نیافتد و بدین سبب
 معنوم می زیستند و بدگاه خدا رجوع میکردند و فرزند
 درخواست می نمودند و محمد بستند که اگر فرزند ما هم
 آن را در خدمت خدا نذر کنیم از الام دعا آن نرنگان
 بدرجه قبول افتاد و این دختر بلند اختر متولد شد حقیقت
 چنین است که گفته شد و عثمان که پدر مادر مسیح بود
 شخص دیگر خواهد بود و آن مادر مسیح که دختر عثمان
 باشد زنک و دیگر بود و آن مسیح که نیره عثمان است
 که ذکر او در هیچ کتاب معلوم نیست یک بنده خدا بوده باشد
 و آن مارون و موسی که خواهر زاده داشتند به اسم
 مسیح و عیسی نیز از جمله فرزندان بابا ادم بوده باشند
 اما حوض مایاں در حقیقت و تشخیص و بیکر است و آن
 بندهای خدا بحسب نسب نامه که در قرآن است صورت
 نمی بندد بعضی که نسبت بیکر آن خبر دارند و دوم تر است که

Marion was
 Dr. Vargem
 Son of
 Aaron's

میزند و دعوی راست باری میکنند این عذر در پیش
دارند که در زمان مادر هیچ دو پس بوده باشند
یک از آن عمران نام داشته باشد و دیگری مارون ویم
یک را پدر بخورنده باشد و دیگری را برادر و بدین نسبت
قرآن چنین آمده است ازین هم هیچ نمیکشاید
چه اول حرفی است خود کاشته و بدلیل که نزد
همه کس احتمال صدق و کذب دارد پس چگونه توان
باور کرد و دوم به اقرار قرآن هیچ معلوم میشود که ازین
نسبت حقیقه است نه زبانی چه میگوید که زن عمران
مادر هیچ را زاده و در جلد دیگر گوید که زنده خدا فرزندان
عمران را بر جهانیاں عمران فرزندان دیگر تراشت الله
موس و مارون و مریم هر که تو جز نماید در یابد که این عذر
هم با در هو است پس معلوم شد که قرآن درین هم
یک اصلاحی بخوراند

Quran affert
matrem christi
qui genitum
ab exore A-
ram.

در اینک یواقیم و آنحضرت مریم را چگونه نذر کردند و در
عجالت خانه بیت المقدس بردند و تاریخ معتبر آمده
است که چون حضرت مریم و عیسی را بود پدر و مادرش

Joachim et
Ana Maria
Dei offert.

بیک

بیکل بیت المقدس او را بخواند و نذر کرد تا در آنجا
مع دو شیرکان دیگر پرورش یابد و مشغول آنها خواهد
تورات و نماز و امویان هنر زد و وزی بود و خبرای دیگر
که جهت لباسهای محققان آن استان و از پیش
ان اشیان در کار بود تیار میباشند و تمام پاکیزگی و
عصمت بسوی برودند که از احوال فرخنده مثال
ان حجتی آبی می خواهد کتب لاطین و یونانی بخوانند و
نصیب از وفرا کرد و الفون چون سیزده ساله شد و
بزرگان آن بیکل خواستند که برسم ویکان مریم را نیز
در عقد نفاح که در آن حجتی از سر شرط خویش آگاه
ساخت که بخدا عهد بستم که هرگز روی مرد و رانه بینم
بزرگان کاهنای از شنیدن عزم جدان پاکیزه و محبت
عصمت تعجب گشتند و باهم دیگر گفتند که امثال کسی
چرا باید کرد و چه پور باید نهاد درین اثنا به انها الهام میشود
که جمیع مردان که در قتل داود اند و در بیت المقدس
ساکن اند جمع کنند عوض و قصه در آن است مختصر گویم
هم جمع شدند در آن میان مردی بود و او را که یوسف نام

Joachim et
Ana Maria
Dei offert.

و همان شرط که مریم را بخدا بود یوسف نیز داشت خجسته
را در عقد او را بردند این مصاحبت بزرگ خاله از نثره
پیر بره بنود یعنی چون بدین حجتی عیسی متولد شدنی است
مردمان را باعث شک و خیال فاسد نباشد
فرزبان بداندیشان بسته آید و این حکمت الهی به
حیثیت نه انجامید چه مردم کمان میکردند که عیسی
سیر یوسف است
در نکات شدن ذکر یا

Zacharias
Pater Joann.

کوهستان سوی شهر بود او رسید خانه ذکر باو سلم
کرد به ایصابت از استماع سلام شادی نمود بچه
شکم ایصابت و پر شد ایصابت بروح القدس
و با یک زده آواز بلند و گفت خجسته تو در میان زن
و مبارک میوه شکم تو کجا مرا که باید مادر خداوند من نزد
من و همین که او را سلام تو گویشم رسیدش دی کرد
بچه شکم من خنک تر که باور کردی آنچه شنیدی زیرا که
بجای آمد بر آنچه گفته شدند از جانب خدا با تو پس مریم
زبان برکش و دستایش خدا بخواد و گفت بزرگ
میکرد اند جان من خداوند را و شاد شود جان من خدا
خلاصی دهنده من زیرا که نفکر و بغوتی کنیز خود و از نیت
مبارکی دهند مرا همه قبایله زیرا که بزرگها نمود به نسبت
من آنکه نیر و بند است نام پاک او و مهربانی او که سر
بکر سه به ترسندگان او و نیر و مند ساخت بسیار و
خود و پر آکنده کرد و متکبران را به اندیشه دلهای انها
فرود آورد و نیر و مند انرا از کرسه و برداشت فرو تانرا
سیر کرد و انید که سنگان را از خوبها و کیل کرد و انرا

visitation
Elisabeth

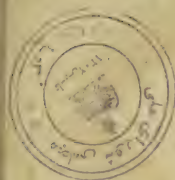
arationum
Magnificent

تبی است برگرفت اسرائیل بنده خود را تا جاوید و گناهان
از مهربانی خود که بادران مایع ابراهیم و اولاد او گفته بود
اکنون ملاحظه نماید که رکوع و شبت و شوی اعضا فضیلت
دارد و بر چندین مواهب و عطایا و حقه که درباره آن حجت
مرحمت شد و تکلم جبریل در آشنای غسل چه وصل دارد
اینجا کدام سبب اعتقاد باعث است تا کسی در این عقیده
چیران و مسر کردن شود و آنکه جبریل مسیح را کلمه خواند اگر
مراد کلمه پسر است چنانچه میایان نصاری میگویم و بجای خوش
این مدعا به ثبوت میرسد ظاهر ازان ذکر همان جبریل میکند
که در انجیل است و لکن چون آن کلمه را خداوند ملکوت جان
و سلطان سلطنت ایمان مصداقی انجیل مآثور و معلوم
شد که قرآن از آن جبریل که در انجیل است خبر ندارد
و معجزات و مواهب عیسی این است قرآن نیز مایل
است به ابیات دیگر چه میگوید بر معجزات عیسی از آنچه
که بر او سرز و مثلاً چگونه توان و کران و گنگان بنیاد
شنوا و گویا کشند و لکان در دست رفتند و چطور از
هر پنج و از ارامی ظاهری و باطنی بقوت و قدرت مطلق

17
Soteria de
mola christi
Dni.

و نسی

خویش مردمان را رانند و مردکان را حیات بخشید
و مالک مختصات بواطن بر یک گردید و امثال آن که
در انجیل است بلکه چیزه گوید به ما حاصل که در آن مآثور فایده
هیچ بنده خدا متصور نیست و بشیر لکهار شعبه باران و حور
پرو ازان ماند مثلاً گرفت عیسی پاره کل را و در وید میزد
خود را و پرواز ساخت بر هوا و نیز قرآن قاصر است در تعلیم
و نصایح که به پیروان و تلامیذ ازل خود می نمود و آن مفضل
سبح روح و جان اند و نماینده قول احد دین و ایمان مثلاً
وقتی که گفت خوش مسکینان را بروج زیرا که ایشان است
ملکوت اسمان خوش فروزان را زیرا که ایشان میراث
گیرند زمین را خوش اند و نهاکان را زیرا که ایشان ستم
یابند خوش ایشان را که گرسنه و تشنه اند جهت دادگری
زیرا که ایشان سیر شوند خوش مهربانان را زیرا که ایشان
مهربانی کرده و شود خوش پاکدلان را زیرا که ایشان بیند
خدا را خوش است و دان را زیرا که ایشان پسران خدا
خوانده شوند خوش ایشان را که رانده شوند بدادگری
زیرا که ایشان راست ملکوت اسمان خوش شما را



چون سز زش کنند شما را و عذاب دهند و گویند هر
سخن بد بدروغ از جهت من شد و خرم شوید که اگر شما
بسیار شود و در اسمان همچنان که رانده شدند پیغمبران
که پیش از شما بودند شما نمک زمین اید اگر نمک تنه
شود و بچه چیز اصلاح یابد هیچ کاری نماند انداخته شود و بیرون
و اما مال مردم گردد و شما نور عالم اید نتواند که شهری بر
گوه صفاخته باشند و او نهان ماند چراغ بغیر و زنده و او
را در زیر غاری نهاند بلکه چراغی که دارند تا همه را که در خانه
باشند روشنند و در برین مثال روشنائی شما نور فرستد
پیش مردم تا به بنید که در آرمای نیک شما و ستایش گویند
پدر شما را که در اسمان است هر کس خواهد که از معنی بلند
این نصایح آگهی یابد مرات القدس را بخواند که اینجا
بیان نموده شد

nulla fecta,
nulla horis
pro vultu
adversus
gloriam
christi.

و در هر

و موجب اعتقاد و انشوران در یاد دل باشد نه بامردی
جو و ستیز و دستکاری حربه خونریز است که قاعده مردم
ریزه و ضابطه ظالمان فتنه انگیز باشد و باید آری دایمی آن
جماعه فاکیش و عاقبت اندیش آنهاست که به برکت حقیقت
درست و همین اعمال صالح همواره طوق اطاعت و فرمان
او در گردن جان دارند و حلقه عبودیت و جانشینان
در کوش جان نادم مرک لویران اما بعضی بوالهوس
خام طمعان میخوانند که خود را در ملک پیروان او دخل
دهند تا لفظ پاداری را بر خود و توانند اطلاق نمود گویند
مایم پیرو عیسی بارک الله تعالی پیروی همین بزرگان
گفتن است به آنکه فی الحقیقت پیرو گشته باشند این
را در کدام شرح شنیده اید اگر راسته منظور بود
و انصاف کنجایش در شتی آنکه دعوی پیروی میکند
اول اقرار میکردند و از خرافاتی نمودند بر آنچه در باب
عیسی انجیل خبر میدهند یعنی از اقرار که بجای خود دشمن
گذر شمس نیست و دوم متابعت کردند و بی جمیع حکام
مثلاً قانع بر یک زن بودن و مجتنب بر نهی متعدد و

nahantani
Sicut fecta
etc Evangelio

کینز کان بجد و عهد یعنی چند آنکه بدست افتد که این معنی بحر
افزونگی نیست و افزونگی نور شهوت و کبریا تواند
بود و طلاق زبان را نماینداشتند بلکه پیوسته تمام است
وصلح و دلجوئ بنما و هر چه بر دند که این معنی موجب حیا
و ناموس و غیرت و ابروی هر دو کس می بود و از دستکار
و رنجانده خویش اردست خود و انعام نمیکشند که حلال
چیز و آن مسیح است چه از شرط انصاف و درست
که آنکس داور و داد و نفس خویش باشد و از
دیام خود و زرقام مقام عیس که با فعل موجود است و پیوسته
بوده است و تا یوم الحجاب خواهد بود می نمودند یا نزد
نمایان او تا آنکه محرم رازهای مخفی و اسرار خفیه اند به
زنگ طیب حادق و معالج روحانی و دوائی و دهنی
جهد نموده از جمیع خط و ارباب باطن مستخلص می ساخت
و اگر مال یا متاع دیگری را به موجب تصرف کشته شد
بصاحب مال و ایس میدادند و اگر در عرصه
دیگری نقصان رسانیده باشند وجه ادا می نمود
و امثال این چیز بسیار اند که تعلق به پیروی مسیح دارد

اما از

اما از هیچ یک خبر ندارند و بحیاب دعوی پیروی دارند
اگر گویند که فرمایان بر همین است که او را پیغمبر میدانم
و همینقدر بس است آری برای بازی دادن خویش
بس است تا آنکس بعد از ابدی گرفتار گردد
در آنکه مسیح صاحب ما از نهایت محبت جهت فایده آنکه
بر و ایمان او و زندگی او اندک شسته شد جمله پیروان
قران و تابعان قران متفق برین اند که عیس ابن مریم
بر آسمان چهارم عروج نمود و یک و یک را که مشا به
او بوده بهودان گرفتند و کشته شدند این قول را ظاهرا
بدو جهت میخوانند که پیش برند اول گفته باشند که در
قران ما چنین آمده است و این هیچ می ارزو چو ما
میگویم که در انجیل خلوت این آمده است خصوصا
انجیل در هیچ باب اینقدر تاکید تفضیل ندارد و چند آنکه
درین باب در شسته است چه ذکر زمان و خصوصیت
مکان و مذکور حاضران و طرز بردن و نحوه حکام و حال
ان دیار و تفضیل بهتان معاندان و چگونه قنوی و طرز
بردن تسوی کوه و زروش بتن و کشتن و حقایق

Chap. 2
in
the
first
book

خلعت و تارک و ذکر محبت او که در آن وقت صعب
و هنگام دشوار نسبت بکشدگان خود نمود و شفاعت
که جهت آن بکاران خواسته است و نوع وفات و
تسلیم نمودن جان اقدس و نقل زلزله زمین و شافقت
سنگها و واشدن قربا و برخواستن مردگان از قبر
و شرح دفن و حقیقت باز زنده شدن بقدرت خویش
در فرد سیوم و اختلاط با گردان جهت تعلیم و حکام
ایمان مردمان و بیان صعود بالایی آسمان بخاطر بسیار
مردم میکنند و درین گفتگو در اکثر جا که تا و مرثیه نام مسیح
را ذکر می نمایند این همه بکار نام بدان است تا هیچکس
را حاجت غرض و حیل در افکاران ننماید بلکه هر مستمع بداند
که هر چه گذشت بر سر عیس گذشت اینجا جای تاویل
و حجت هیچ وجه متصور نیست اما جهت اطمینان ایمان
گفته می شود که هر که سوای انجیل بخواند و استشهاده
و دیگر طلب نماید پس نوشته های پیغمبران و دیگر مطالبه
نماید و ببیند که دانیال و داود و یسعیا و غیره و درین
باب چه خبر میدهند و اگر این هم بس نیست یا عذر دارد

و از

و تا زبان فیهی در پیش دارید پس از مدعیان نصاری
تحقیق نمایند و با آنها که زبان فهمند به پرسید که بزرگان
شمایان و پیغمبران سلف درین وادی چه نوشته اند
و اگر ازین هم نتوان حاصل نیت خلاصت بدست آوردن
لاخلاجی است دوم گفته باشند که کشتن عیس بخندان
صعوبت و مندلت و عجزت و حرمت او نقصان عظیم
می ارد پوشیده ننماید که عزت و حرمت که او درین وادی
یافته است و پیروان او یافته اند من چو با ششم ملایکه
هم درین ماده قاضی بمانند نه شنیدید که ذلت بر طفیل
محبت است و زنه عظمت و عزت است معصوم
هر چند در نظر احق شناس خوار بود اما در حقیقت متناقد
بزرگ و بر کار بود و درین لطف بجد و احسان بعد
که مسیح خلاصی دهنده ما ببردن نسبت بمایان کرده
است ب سببهای ظاهری و اسرار معنوی درین باب
متصور است و از آن دین بایان آورده شد اول
کینه و حسد یهودان بوده چه از مشاهده طریقه گذران
و استماع و حفظ و آوازه اخبار و انتشار خرافات

Chap. 2
in
the
first
book

و دیگر عجایب آن جناب قدس بیدل و محوول میکنند
 و از نجوم که همه و رجوع ضفار و کبار عکسین میکنند
 و می ترسیدند که مبادا در پیروی دیوی ایشان
 فتوری راه یابد و در گرمی باز از قهوری بهم رسد
 و همه با و بگردند و غرض آن ناسعادتمندان از پیروی
 او قاصر گشته و مکرر جسد و کینه او بسته بگذشت
 رسیدند که گشتن او را بخود قرار دادند اما بسبب دیم
 انست که هر چند آن ذات اقدس علی الدوام در
 تیمار همگان و غنای جانیان جهل بلیغ در شست
 و در تعلیم و تلقین که ایشان به نسبت دیگران کردی
 آنهم را خود بعل می آوردی اما چون فیض عامه
 وی را غایت نبود و گرم نامم را نهایت نه به اینهمه
 از فرط محبت و افراط شفقت خواست که علاج مایان
 را چون مبارک خود نماید و در غرض قصاص خطای
 مایان جان پاک خود را تدریجاً کند درین محل پس
 اسرار مخفی و رازهای نهانی اند که حق جل و علی بخص
 کم خویش در جلوه ظهور آورده بعضی از آن را بنده

عالمی

حق توانست کفارش داد و لیکن اقتضای مدعا و همین است
 که کریم در نظر ظاهرین ستمکار و روست اما در معنی
 منزلت او بر درجه والادت پس بر قدر که هست خداوند
 ما بجهت مایان حقیق و ذیل گشت بهما تقدیر معزز و مکرم
 و محترم است چه اقتضای انصاف حکم برین میکنند پس
 میگویند که در عزت و تعظیم آن واجب التعظیم و الکریم است
 و رازی بر کارا و بندها آنفس و شیطان نقیض آورد
 و نیز بدانند که مایان که از جان و مال و عزت و هر چه
 متصور تواند بود از همه او را بیشتر دوست میداریم و تمام
 امید و تمنا توقع بذات اقدس او و البته میداریم
 اگر چه الواقع چنین نبودی کی روا داشتی که این سرمایه
 سعادت ما بجهت تهمت منسوب کرد و چه ظاهر است
 که قرآن بر نیک واقعات دیگر درین هم تصرف خود را
 بکار برد و تعالی آن که پای طلب بر طلب در درین
 خفقت کشیده اند و عقل شریف را که جوهر لطیف است
 معطل گذارشته اند را بر این چه و بر آن چه کار بر خیزند
 برای بیت بکره بکشند و هر چه یافتند جهت نمود بردند

alio loco
 fatetur Ch.
 p. 2. m. 1.
 in de Summ.
 maiora p.
 9. m. 1. a

صدق و دروغ هر دو مساوی است که و راست و هم
 خیالی است اما ظفر آنکه همان قرآن که انکار بر مرک
 عیبه نماید در جای دیگر از اینم و گوید که عیبه پیش
 از مردن کواهی داد بر احوال تابعان تعالیان خود
 و نزد خدا خضه کرد و در باب است حال و استقبال
 و این معنی در کسوفه المایده ظاهر کند بدین مضمون بودم
 من بر ایشان کواه آن مدت که بودم در میان ایشان
 پس هرگاه وفات دادی مرا بودی تو نه میان ایشان
 و این بیت یکنوعه مماثلت دارد به بیت انجیل
 عیبه پیش از آنکه در بند بود آن افتاد و دعا کرد بخدا
 بدین مضمون نکند از ایشان را بنام خود چون بودم
 باز ایشان نگذاشته تمام تو در معنی انجیل جای شک
 و تشبیه است اما چون شمایان نه تنها منکر انجیل
 اند بلکه دیده میشود که است قرائت را نیز میخواندند
 بر نیک و دیگر و انما یدنابران تقریر و تفصیل لازم شد
 پس تأمل کنید بر هر الفاظ است قرآن که سه جز
 متحقق میکرد و اول مرک عیبه بدین سخنان آن شد

که بودم

که بودم در میان ایشان ازین مفارقت اثبات
 میشود و هرگاه وفات دادی مرا ازین مردن او
 ثابت شد دوم کواهی عیبه که قبل از وفات
 بخدا در حق است خود داد بکف من بر ایشان کواه
 آن مدت که بودم در میان ایشان سیوم بفارش
 و عرض که قبل از وفات بخدا نمود بکف بودی تو
 نه میان بر ایشان خنک بر شمارا ای سعادت مند
 زمان عیبه که کواهی بر صدق شمایان قبل از رحلت
 خود همچو کسی میدید و مژده میرساند بر انصاف شمایان
 و خوشای نیک سخنان حال و استقبال که بروم و خدا
 آور دیند زیرا که تسبیح ده می شود بر آن دیگران درین
 قدرت قادر مطلق تا او حامی و نهان شمایان کرد
 پس در جواب آخرت شمایان شک نموده است
 چه از بسکه مراحم و احطاف حضرت واجب شمایان
 کواه این اشارت و شایان این اشارت مخالفان
 شمارا ساخته است تا بخود همگان سرخ و بوده بناید
 و بر تل دل زندگانی کنند اما تواند بود که کسی جابه سخن

داشته باشد بر کلمه بودی و بگوید که بودی فعل ماضی است
اگر فشارشش یا عرض کردی باشش تو که همان گفتی
از کلمه بودی معلوم میشود که خدای تعالی بی منت
عیس و زلفا بهانه است او بوده است و عیس چون
تکلم بخدا کرد و زمان استقبال بر منوال ماضی یاد کرد
که مدخل است بر اثبات واقع جبر جانی که به است
بگوید خواهی بود تو که همان گفت بودی گو باشد است
یا در شدن آن هیچ نموده است خویشش چنین باشد
این هم موافقت دارد و بطلب میانان زیرا که بقول
شما عیس خبر میدید که حق تعالی به فشارش وی
محض از غایت بی غایت خویش و در باستان
این گروه عقیدت کیش و لقا به این طایفه صلح
اندیش است حال آنکه اینجا سخن در مرکب عیس
میرود و آن بوجه حسن از روی بحیل و قرآن نبوت
انجام میدی یعنی صاحب ما جنت کفارت
کنایه از پیروان خویش جان پاک خود را برضا و
رضیت تسلیم نمود و اگر بعضی بدعتیان بر ذات

explanatory text
Korani

مقدس

sonara illa
p. Mahmbani
ajunt. Garfal
suntur al an
ptias eloburil

مقدس عیس اقرار است که او باز از اسمان نزول
نماید و لقا بخندد و فرزندان بهم رساند و بعد از چهل
سال شربت مرکب بخشد سر اسر قول نوزاد و
حرف بنکیانه است این نوع گفتگو در حضرت او چه
کنجایش دارد اثبات یکتا او و حجت تجریدی وی
از نوع ولدوت و روش زیت و حالت او بر
دوست و دشمن و خویش و بیگانه ظاهر و باطن است
که آن ذات پاک از یک و دشمنه مستوره مسرور
نیست بخت خلاصه خاندان نبوت و اسوه دودمان
رسالت عصمت و عفت پناه لطافت و طهارت و
ملکوت شیم حضرت یرم به واسطه مرد متولد شده است
و تمام عمر کرامتیه بفق و فقر و صفا و مجربا بر دورا
بالود کمال دنیا چه نسبت و پابندی اهل و خیال چه
مناست آدم بکارهای روح بر کانیات و دیگر شرافت
ورن میان حیوان و انسان چه فرق بودی قوی است
که اینجا که بر ذات قدس آیات عیس اقتضا را بر
کمال است روح اختتام یافته است چنین کارهای

بر طبع ناسازد و گران ختم شده است ازین ممر هرگز از رحمت
و شهود مبتدعی یا بنده سعادت می افکارند آیا ممکن است
که غلبه حیوانیت و تقدیرین طایفه استیلا یافته باشد که
عیس را تا زمانه که گرفتار لذات نفس نبیند محروم و
به سعادت خیال کند این مقدمه هم به توفیق الله تعالی از
روی قرآن می توان ثابت کرد که جماعت شرافت انانیت
در سورة العنقران مدح می آمده است بدین مضمون او
باز دارنده است خود را از اختلاف عورات پس معلوم شد
که تأیید بودن از موصلت زن و اجتناب از هر چه
عورات از جمله مناقب آن بزرگ منش و شرفی است
است نه باعث کم سعادت آن پس این چه ملامت
که می فهمند و نمی فهمند می بینند و نمی بینند و آنکه گوید که
عیس بر فلک چهارم می وقایع است اما یک روز از آن
مکان ملکات ایشان فرود آید و بان و یکدم ملامت
شود می برسم که به طفیل احوال و تجزای کردار که درین
جهان از بوقوع آمده اند بدین پایه رسید که بر فلک
چهارم جایافت ایاد را جهان بکدام استغوا الله تقیر

مذکر

مرتب شد ناشدنی است که بعضی آن از آن رتبه علما
معقول ساخته پسوی زمین رانده می شود و قبای حیات
از بر او کشیده بجاک سپرده اند میانان اگر بر مرکب او
قابل ایم و جبر معقول داریم و از نوایر کون و منفعت
عالم عالم عالمیان را خبر میدیم اما شما هم آیا و جی دارید
یا موافق نوشته یعنی احادیث که بعد از هفتاد سال
پس از وفات محمد بسبب منازعت شدید و مخالفت
عظیم پیروان او جمع نمودند مدبران نناده میگویند اگر
مدار فقط بر دست به آنکه و جبر معقول تواند گذراند بنیاد
آخرت شما خیار زبوں است چه خود بهتر میدانید که راویان
حقایق محمد پیغمبر شما و ناقضان احادیث بر تقدیری که تعلیم
یافته پیغمبر صادق باشند خود پیغمبر ننوده اند که آنها محفوظ
از هر نوع مغالطه و مضمون از هر جنس سهو و نسیان حافظ
توان تصور نمود و نیز خود بهتر میدانید که این نوشته ها چقدر
چقدر از حد و اختلاف و مطالب دارند پس
کدام یک را اصل باید دانست و کدام یک را وضع و نیز خود
بهتر میدانید که باعث تعدد این جماعه و اختلاف

تفاوت

مذاهیب که افتاد و دوستی نشان میدهند همه از طفیل
احادیث است پس نقلی که باعث چندان تضاد و طریقه
خویش است بر مذکور است دیگر و واقعات زمان
قدیم کدام جهت صحت داشته باشد چگونه و کجای شرح
و هم از به اتفاق اهل سنت و جماعت با اهل تشیع
و غیره و ناموافق امامها چون حاشا و شافعی و حنفی و رضا
و عجمی که میگویند در پرده غیب است با یهودان هم
چیزه نشان میدهند که در پرده غیب است این افسانها
را بر وقت دیگر موقوف داریم غرض دیگران امثال اینها
که بنام امامیت خود را می ستانند چقدر نفاق و ضدیت
میان آنها بوده است و یکدیگر را منافق و بی دین می شمرد
گویند سخن جو عقل بی غرض با غرض که این مخالفت
و مخالفان را در تر از وی نیز انداخته بسنجند و اینهمه
فنا و مزاج که در عالم بدولت احادیث بهم رسیده
است ملاحظه نمایند و بدانند که هر که بنیاد بر هیچ نوشته
می نهد هرگز بمنزل مقصود و محل مطلوب نمیرسد پس
انام که شاهی حدیث بر کفاح عیسی جایز دارند

۴۲

شهر سر سجایت یا نه و بدین نوع وفاتش که بر حدیث
بنیاد نهاده نقد اندر اسفلط است یا نه چرا یک سر رشته
قوم و قاعده مستقیم که از آیات انجیل برمی آید اختیار
نمیکنند تا امکان بالغ نباشد اگر گفته باشید که از روی
مورده الهامیده مرکب عیسی ظاهر میشود لکن آیت دیگر انجیل
آلت یاران این را پس حکم تمام قرآن بر آیت ناسخ
و منسوخ بر است و اقرار و انکار و نفی و اثبات در اکثر
مدعا بلکه در واقعات عادت اوست ظاهر اقصا است
قرآن از همین راه اعتبار دارد و یک چیز در خاطر میرسد
و آن آنست انکار مرکب عیسی که میکند تواند بود از راه
استعاره و اصطلاح نه حقیقتاً چون چند بار یهودان خوانند
که او را بدست دارند و اصله توالستند و این بار هر چه
داشتند کردند و نه چنانچه در تورات است در باب عیسی
سپرده شد زیرا که خود میخواست و دهن خود را نکشود
هیچ کس سفیدی که جهت کشتن برده شود و مانند بره که
نزد ترانشند خویش خاموش ماند و در جای دیگر
گوید هر گاه زنجبای مار را بر دشت و بان پیسی و مقهور

در نظر آمده اما شکستگی او بطفیل فاحشهای مایان
است و دیگر امثال این آمده است پس هر که نظر بر
چندان نا توانی و زبونی عیسی کند البته بگوید کوه که
او عیسی نیست که چندان توانا بود و دیگر دیگری مشاء
او یا ازین راه اقرار مرکب مقول نمود که مدت وقت
جان و تن مبارک او سهل و باریک و باریک بوده است
چه در عیون یا پس روز جمعه روح مقدس از جسد
منور او مفارقت یافت و روز یکشنبه باز مواصلت
پذیرفت پس این زمان اندک را در حساب ننهاد
بجای آنکه قلت محمد صحت است نه حقیقتاً بل نسبتاً
یا ازین راه اقرار مرکب و ثواب نمود که چون واقعه عیسی
نه امثال دیگران است چه هر که مرد توانا نه زبست
نداشت و او مرد از دست ستمکاران اما باز زنده شد
بقدرت خویش پس این نوع مرکب نه سزاوار نام
مرکب است بجا آنکه هر جماعتی در اغاز و انجام به
امثال خویش مثل است این مرکب اگر چه مماثلت
در اغاز و دشت اما انجام به امثال داشته است

پس چون

پس چون مماثلت تمام نفوذ شد لایق است که نام دیگر
درشته بود و نایبی که خصوصیت و بزرگواری این مرکب
را بیان نماید چون یافته شد ازین راه گفته اند که نه مرد
اگر هیچ یکی ازین سه وجه پسندوارید ازین بهتر فرمایند
و اینهاست مختلفه اتفاق و سمیت تا تورات و انجیل سمیت
حاصل آید از همان لیاقت اعتبار بدارد و اگر بهتر سخن
یابید التماس این خیر خواه را قبول فرمایند و از همه
در گذشته بر عیسی بگوید که او مجتبی دیگران گذشته
است و هر که در راه او قیام نمود کار او را ساخته است

(همه یا این هم؟)

در آنکه قرآن گوید که عیسی کلمه خداست و انجیل گوید که
همان کلمه ابن الله نیز خوانده شود و عین خداست
و هر چه مقدمه و الاوس را اعلی است که اصحاب فطنت
و خیرت در سطر اول متحرک اند و در باب حکمت و در آیه
در سبق سخت طفل مکتب گشتند مولف دست دعا
بر کاره لیز و بر داشته یوری و امدا و میخواید که گشت
زبان ویرای یک قطره از مطرارت فضل و امتنان عطا

in a
horan
Christus est
verbum dei

کرد و قلم مقصود اللسان و یک جرحه از رشحات
سحاب مکرمت و احسان غایت شود تا مایه رزق
دفا تر اجلل و هدیه امال و امانی از صحایف جمال او
بظاہر ان صدق و صفا تواند گذرانند قاری نیز باید که
بجز و نیاز و توجه باطن در تفتیش آن کجیته معالیه
و تفحص آن مایه جاوید را نکوشد و از اغراض مکتوبه
فراخ حاصل نماید تا بغایات غیبی و نعمات الدریبی
بره مند گردد و پیش از آنکه این مطلب ارفع و مفید
اعظم و خیر باری را از راه و سوزی اظهار راستی
می نماید که در رازهای خفیه و مایهات پوشیده این
کجیته که حوصله آن را قافحت در کار است
چیز دیگر که افتاب توحیدی را بقوت بصیرت خواهد درک
کرد و یقین که نماند کرد و همچنین معرفت وجود و
اگر زیاده طلبی کند و کثافت بر صده حوصله نماید و دل را
بدلائل معقوله است به بخشیش و شکست و بجز آن
آخرت خویش است بداند که عیس صاحب ماحد بود
و طبیعت بود الهی و ان لا یلیق انکه القاب نیز

بخوان

بخوان داشته بود که بمنه بامسند بر استحقاق هر دو طبایع و
بالفعل همچین شد چه بر دوست و دشمن بنامهاست
که سزاوار حضرت او تواند بهمان نامها را میخواندند
و اعتراف می نمودند از حیثیت خدایت او را کلمه خدا گفتند
زیرا که کارهای او و نوع ولادت او و زنده گشتن او و از
قوت و قدرت ان بیرون بود و از حیثیت آدم
پیغمبر خدا گفتند زیرا که پیغام میداد و از واقعات آینده
و حکمت ان حکیم را قیاس کنند خواست که هر دو نام در
قرآن نیز بوده باشند زیرا که در اکثر جابر پیغمبری او را قرار
می نماید و نیز اعتراف میکنند که عیس کلمه خداست که گفتند
شد سومی مریم نزد اهل فراتست همین نکته بس است
چیز هرگاه عیس کلمه خداست و ان کلمه افکنده شد سومی
مریم پیداست که این کلمه پیش از افکندن هم بوده است
چیز هر چه حادث است قدم ندارد و هر چه قدم دارد حادث
نیت آدمیت او حادث یافت و خداست او قدیم بود
پس ان وجود قدیم افکنده شد سومی مریم تا بیوند
بوجود حادث گیرد باشد که کسی از فرط حماقت نکوید

کلمه خدا بمعنی جان مسیح است و همچنانکه جانهای دیگر
محدث اند این جان که کلمه خدا خوانده شده نیز
محدث است پس معلوم شد که میخواهی بگوئی که
مسیح جان مسیح است چه قرار نمودی که مسیح کلمه خدا
و اکنون میگوئی که ان کلمه جان است انکس جو منصف
باشد که این چه ریزی است کوشش کن بر آنچه نصرت
کلمه را تعریف کردند اند که کلمه برو گونه است و بمنزله
امان نه مفهوم ممکن است پس سخن بر کلمه ذهنی
میرود کلمه ذهنی تصدیقی است که فهمنده را حاصل میشود
مثلاً مفهوم مثلاً هرگاه که درش افتاب دعاظر گذریده
شود تصدیقی حاصل آید مثلاً ان که درش که بالفعل
افتاب یافته است و ان تصدیق را کلمه کلمه ذهنی
قرار داده اند و ظاهر است که هر آنچه بوسیله تصور و فکر
تصدیق نموده میشود زبان را نمی یازای انست پس
پیداست که کلمه ذهنی براتب بهتر و اولیتر است از
کلمه ان این کلمه ذهنی چون ان ذات واجب حکم
و جوب دارد و در جمیع صفات و کمالات خویش را

بخوان

به کم و زیاد از ازل تصدیق نموده است و تا ابدی نماید
ان تصدیق او حضا تواند بود و امثال مایان بل لا رمت
که جوهر آب باشد پس اگر ان تصدیق حکم و جوب است
و از ازل بوده است و حضا نیست چه عرض در اینجا
محال است پس ان تصدیق خدا عین خداست پس
عیس خداست زیرا که کلمه خدا تصدیق خداست و تصدیق
خدا عین خداست و آنچه درین باب مجربان گویند که صفات
اللہ تعالی مثل احیات و علم و ارادت و قدرت و کلام
و سمع و بصیر و قدم نه عین خداست و نه غیر خدا این چه
معنی دارد اگر هست بگویم است و اگر نیست بگویم نیست
وجود و عدم متضاد اند حق حکم باطل ندارد و باطل حکم
حق ندارد این بطفیل انست که خدا صفت و صورت
را عکس میدارند همین تصدیق اللہ تعالی را کلمه خدا
گویند و پس خدا نیز گویند محمیان از استماع اس سخن
چرا بر هم شده بر سر شور و شدت می آیند و لعن طعن
بر زبان میرانند و عیسویان را ناپاک میگویند باری
ان مقدس ان شسته آب که گویی پاکیزگی از خود

هرگاه واجب است که آن دلننده و فهمنده محض از ازل
تصدیق کمالات و خوبیهایی بخود خویش داشته بود
و تا ابد میداشته باشد نیز واجب است که همان کمالات
و خوبیهایی را نهایت از ازل پسندیده او بوده باشند
و بدین دستور تا ابد پسندیده شوند و بطوری که لازمه
فهمیدن هر وجود خواهد ممکن باشد خواه واجب تصدیق است
همین منوال هر خوبه خواهد ممکن باشد خواه واجب تصدیق
میل و محبت است پس از آن فهمنده محض و تصدیق
حقیقی یک محبت انبساط می باید گران و دست دانه
و دوست داشته شده خویش بود و آن محبت را
روح القدس گویند و این محبت ذات واحد و انشای
مجموعه های دیگر نیست بلکه واجب است بودن او و از
حدوث و عرض فارغ است زیرا که در خدا انشای این
چیز انجایش ندارد پس نیز میل است و نه میکایل
چنانچه بعضی خیال کردند بلکه همان ذات واجب او
مخلص کلام است که آن خالق کون و مکان و خداوند
زمین و زمان با وجود لیک ذات سه گانه است در

مجموعه

در قیومیت و شخصیت که در لغت انجیل بدو پس
و روح القدس گویند در سوره النبا گویند که خدا
سه اند و باز ایستاد از ثلث تا باشد بهتر بشمارا
تمت کردن بر بندای خدا کدام شیوه بزرگی است
هر چه تا حال گفته شد باز ملاحظه نمایند کجا اقرار بر سه
خدا نموده ام و آنکه سه خدا میگوید عیسوی بخوانند بود
اگر برادانت که این صفت در خدا ایجاد است
یعنی تصدیق خویش نداشته بود و دوستدار خویش
نماید و اگر باشد هم باید که امثال ما و شما باشد
تا بهتر باشد بشمارا لم این بهترین هیچ معلوم نشد
اما سبب انکار ثلثیت قیومیت از دو حال بیرون است
یا از راه جهل است چه پیش جاهلان است که در هر چه
درمانند و روگردان شوند و زود انکار کنند و فرس
صد هزار فرس بران مرد اقبسطن نام که یک از اکابر
حکما و علمای عیسویان بود و روزی بر کنار دریا درین شهر
بلند فکرتان می نشست ناگاه فرشته بصورت طفل در
نظر آمد چه بیند که بسی تمام بر زمین مخافه ساخته و

صدفی در دست گرفته ایسوی دریا میزد و آب
دریا در آن مخافه می کرد و میزد و حکیم را تماشا
شد پرسید ای کودک در چه کاری جواب داد
خواهم که تمامی دریا درین مخافه کنم حکیم تبسم کرد
گوگ جواب داد آسان تر است که آب محیط درین
مخافه دریا را که ما بهیت ان بوجع و عقل تو
بکنج یعنی شستی را با منتهی دیگر باز نیت است اما
منتج با منتهای چه مناسبت ان نه بخری است
که باین و کناری دارد و غرض کودک ناپدید شد
و آن بزرگوار معجزه را دریافت و بر بکار می پوش
منفعل شد و بر دلیل آنکه حکم بر اقرار و قبولیت دارند
قناعت کرد و حمد ایزد را بر زبان راند چه خوش گفته
سوی ذاتش اندیشه را را نیت گران عقل
فرزانه آگاه نیست یا از راهی پوشی است شنیدم
مردی بود و تورات را مطالعه میکرد و محمد را خبر شد
کردن گرفت و گفت اگر موسی خود درین زمان بود
تورات را گذاشته قرآن را بدست آوردی این گفتار

درین

دین جماعه چندان مشهور شد که مردم خفیف العقل
خواندن تورات و انجیل کما عظیم میدانستند و هستند
که تا حال میدانند پس معلوم شد نیز محبت که یکس
سوی قرآن بجانب دیگر توجه نماید تا از اختلاف تعلیم
آگاه نگردد و چه شش صد سال قبل از محمد شریعت این
اوازه عجیب در عالم شایع بود پس ملاحظه کرد که مباد
از خواندن کتب مذکوره باعث افزونی اعتقاد و قبولیت
و گران کرد و پس چهل علم امت نادانی است و حق پوشی
سر چشمه بر بیاضت و الا نه چرا موافقت نکرد از کلام انجیل
که در آن صریح آمده است بروید و تعلیم دهید همه امتان
را و محمد و انبیا ایشان را بنام پدر و پسر و روح القدس
بحسب این تلامیذ ان عیسی در هر اطراف و انباف
جهان روانه شدند و بر صدق این اقرار خاوقات
و معجزات به اهل الله نمودند و مردم را عباد امیکردند
که عبادت است آوردن و درین عیسی و بر صدق این
اقرار هزاران هزار کس خود را فدا کردند و شهید شدند
و تا این دم بر همان قاعده اول استوار و استمرار دارند

و چون رکاع حکم کمال دزد و چه نزد اهل تحقیق مقرب است
که نهایت کمال بر صفت در ثلثت و سه کانی اختتام یافته
است و این محوس است در جمیع جمادات و نباتات
و حیوانات اگر چه اینها بر تباران ندارند باز مستحق
کمال قابلیت خویش اند یعنی در جنس و نوع خویش جناب
کامل بودند که طبیعت اینها مقتضی آن بود پس منعقد و منحصر
گشتند به اعتبار که طول و عرض و عمق باشد و آدم و ملائکه
که بهترین افرینش است نیز زمین و مکمل گشت به صفات ثلثه
یعنی بجا نطفه و مدر که و اراده پس به جری که حکم کمال دارد
با و که حکم و جوب در آن است جمع کمال است بوده باشد و ثلثت
حکم کمال دارد و مثل مشهور است الثالث بالآخر پس واجب
است که وجود واجب نیز وحدت داشته باشد و در
و ثلثت در قیام زیرا که هیچ نقص لازم نشود و چنانچه
بیشتر به ثبوت رسید خواهد گفت که تعدد قیومیت
نقص بر اولیت او می آورد و اگر هر آنچه گفته شد
نیک در رسید و ملاحظه کنند خواهد گفت که اگر چنین
نبودی خدا خدا نبودی ملک سهو کاثر همان اول است

و در صورت
در قیام

دی

بویا ساخت و از هر چه که ملک و حضرت او حاضر می شدند
و حمد خواند و غیره سرایه میکرد و در خدمت دیگر قیام می نمود
و آن بچه نوزاد را بادش آن از مکتب عرب و حبش تحفه
و هدایا می آوردند و از الهام باطنی و علامات ظاهره
که بر صدق الوهیت او کس مشاهد میکرد و او را بخدای
می پرستیدند و در زمان خوردن با عقلی جهان و شریعت
دوران که در بیت المقدس جمع آمدند بخاطره و مجاورت
و بر اینها غلبه می آورد یعنی حجت رسیدن خویش موافق کلام
تورات به انبیا می نمود که آن غیبی موعود که بغیر از پیشین
در باب او هر آنچه که نوشته اند بظهور آمد و در انبیا می تعلیم
چقدر رنجبران راحت میداد و می که نانیهای مادر را و
را نور می بخشید و آدم و دیو که فتنه را را می میداد و بچند
تباران هزاران را از کس را صاف می کرد و دیگران را و نفس
جذب قلوب کثیرش بواسطه می نمود و هر قسم که گناه را می
بخشید و مردگان را زنده میکرد و فرشتگان را بمنصب
دارین می نواخت و غرض باد و باران و هر چه بر روی زمین
و بر فوق آسمانها است محکوم او بودند و ازین عظمت

او که از

و در عقل تو احوال است
در آنکه مومن اندک است که مسیح را بخدای می پرستند و این
اعتقاد میدارند درین باب گفتگوی دیگران را راه
احتیاج است چه بوضوح بویست که کلمه یعنی تصدیق است
و تصدیق خدا عین خداست پس کلمه خدا که تصدیق او است
عین ذات اوست اما چون قرآن بعد از اقرار کردی که
مسیح کلمه خداست ظاهر ایشان گردید چه در جاهای دیگر
که مکرر ذکر او میکند فقط پس بر می باد کرده است حکم ضرورت
چند جبهه های دیگر بر اثبات این مذخاند برج می شود و
کواهی پیغمبران و کلام قدس رقم می پذیرد تا بهیچگونه در
حافظ اهل الله خطره راه نیابد و بحکم کمال جای ذم زدن
نماند بداند عیس صاحب ما خداوند و طبیعت بود و هست
چنانچه گذشتش یافت پس از حیث آدم مادر را و و
محتاج از جمیع احتیاجهای الی بود و بهیچ خواب و خور
و قابل غم و اطمینان و ملک و غیره اما از حیث خدا را نیاز
و قادر مطلق چه اکثر عظایات جهت اثبات الوهیت
در شش هاد این پیوند و حین ولادت بر آسمان زمین

و در عقل تو احوال است
در آنکه مومن اندک است که مسیح را بخدای می پرستند و این
اعتقاد میدارند درین باب گفتگوی دیگران را راه

او که از صدیکه و از هزار اندک ثلثت پسندار که از راه باطن
و تجارت را می است بلکه هر یک از انجیل بر او رده شده
است پس آنکه را در مشقه بدین حدیثی است محال عقل
که خدا نباشد اگر با وجود این عذر را بد که ربوبیت و عبودیت
در میان هرگز فرض نمی توان کرد زیرا که امکان این و چیز بهیچ
وجه و عقل نمی بخشد مخدوم من لب چیز باشند که در عقل
ما و شما نمی بخشد از خجسته در بودن آن شکی است
که نام کس فهمیده است که با وجود یکسانی ذات چگونه در هر
نوع حکم ضرورت تمامیت دارد و چنانچه آن ذات و کل
عالم است بهمان روش و هر چیز موجود است و کدام حکیم
و موقنون تحصیل نموده حاصل کرده است که انبیا محسوسات
فوق و تحت و بین و یسار و پیش و پس چنان از ممکن
بعون بعالم ظهور در آورده و نشانیست را حکم است داد
پس هرگاه قدرت او در هیچ چیز در مانند نیست زیرا که
بجد است چه بجز اگر لطف و فضل او چنین خورشته باشد
که طبیعت خویش را بطبیعت آدم پیوند دهد هرگاه بجد است
که معاذ الله اقرار کسی بودی که ذات مقدس او صفت

تقریری اختیار نمود یا حالت مجزویت انسان مبدل گشته
بر مرتبه ربوبیت منقلب و متقل شد جای ملامت محل جزا
می بود و هرگاه چنین نباشد سبب اشکال حجت و موجب
ایا کدام مگر هر یک در خود مشایه نمیکند که انیس حق قدر
مختلف الطبع واقع شده است این تن جسمانی که بخوان
روحانی الفت و دیگر یافته است ایام استمرار زمانه یا به
صحت و ایمانی یا از فراطیحا و یا از سبب دیگر گاهی شده است
که حیثیت روح انتقال نموده باشد و حیثیت تن معلوم
است که نخواهد گشت نه بلکه هر یک در مانند و بود و حتی
در صفات خویش مختلف اند چه جان صفت بقا دارد و تن
صفت فنا و غنا هذا القیاس لیکن ازین دو یعنی چو بود و
وجود و مگر فردی بهم رسد که ادم نام دارد و همچنین
میگویم که ذات باری بی آنکه ضرورت درین داشته
باشد محض بفضل بکار آن خویش حجت چارپای
مایان میزد گرفت بذات ستوده صفات اوست
حیث که ابن البشر و ابن الله نام دارد و خواجه در ادم
قوی باطنی حاضر روح اند و افعال ظاهری مثل خوردن

و مردن

و مردن خاصه تن او هر دو کار بار ادم منسوب کرده میشود
اینچنین کارهای مختلف که از آن فردیست و معبود بسزا
بوجودی ادم منسوب بدو نموده میشود یعنی عیسی متولد
شد و مرد و غیره با آنکه هیچ شمعون را صاحب اختیار
نه الدارین است یا حکم کرد که اسمائیل کشته شود
و منتظران قد و هم منیت لزوم وی را داخل دهند اگر خود
خداوند کون و مکان نمی بود چگونه مدار الهامی هر دو
سر امیکرد و اگر خود ذات باری نمی بود چگونه بعضی
و بسط و جهان در حوزه تصرف خویش داشت هنوز
چیزهای دیگر درین باب می توانست نوشت اما حجت
تغویل کلام مختصر کرده بعضی جزایا بر قوا و حقوق در آورد
شد و بر همین انقلا نمودم صغری آن از قرآن است
و یکی از بخیل و نیجه بر قانق منقح

قرآن گوید انجیل گوید نتیجه
آنست خدا که گناهانی بخند چون گناهان را بخند پس حجت
آنست خدا که از او چیز پیدا از مسیح بهر پند پس حجت
آنست خدا که همه را از حق الهی مسیح همه را زای الهی پس حجت

qta pro
inmate
Chapki

آنست خدا که معبود نیست مسیح معبود نیست پس حجت
آنست خدا که بر همه چیز قادر است مسیح بر همه چیز قادر است پس حجت
آنست خدا که کارها را میخواند در روز قیامت مسیح کارها را میخواند در روز قیامت پس حجت
آنست خدا که در روز قیامت قیامت مسیح در روز قیامت قیامت پس حجت
آنست خدا که در روز قیامت ابرامید بدنیها را و بران را
مسیح در روز قیامت ابرامید بدنیها را و بران را
پس مسیح خداست و سوای انجیل از تورات خبر کرد
که ایشیا و باروخ و میکا و داود و رباب الوهیت
حیث چه فرموده اند

qta pro
inmate
Chapki

و دیگر نذرانده مکابره را بنزد و آنست و الله الکفار در جزای
عیان چه معنی دارد و عا الخصوص هرگاه تورات و انجیل
بار بار بر صدق مسیح خوانند که بنی ادم گواه باشند و وجه القار
که ازنده قرآن آورده است اول آنست که چون ادم از
جنس ادم است پس تواند بود که خود را بدین لقب مینماید
کرد اند هر چند دوستدار و در راه او خاک رگشته باشد
و هیچ وجه عقول و حجت قاطع است نشینده اید که جانباران
بب اطلاع و توقع از حجتیم وی بدانگونه میباشد
که گفته اند اتحادی نصیب کن باین که ندانم که این توتی
یا من دویم آنست که اگر آنها بدین لقب سر از رگستند
مورد تعذیب و تنبیه چرا میشوند این از آن هم معقولتر ظاهرا
تعریف مسیح خوانند که نزد بعضی خیال باشد که المثنی یعنی
به قید تکلیف این قول تازه است اما هنوز بر محکم تمیز
سخن سخنان نرسیده است پس این را موقوف داریم
اما شما که بر ازین ندارید که عذاب اینچنان باعث تخفیف
بلکه القصاص عقاب ابدی است و هنوز حضرت عیوب
بناب حال فرزند مال خویش بر ازین فرمودند یعنی عذاب

دیگر نذرانده

اینجا کمال التفات بیزدی است پس بر کای پیوسته
الله را منصب و عذاب گرفتار بنید حسن ظن را
انها در بیغ نف نمایند هر چند تعلیم قرآن فساد باشد

(انجیل)

در انکه انجیل کتابی است که در دین دنیا بناید روح القدس
نوشته شده است چگونگی ارقام انجیل مقدس هر چه
من در آورده بعضی مردم است که قرأت بشمار کاغذ
عجله کفارش یافته از آسمان نازل شده است بلکه
انجیل در دفتر خدا و جلد تقدیر ان صانع مخلوق و قادر و رحیم
که از لوح و قلب جمالی و معاودت اللات ساخته و بر دشته
به نیاز و محتاج است نقش و رسم بود چون خوب است
کردن در میان حقایق و کجایه معانی را یعنی سر گذشت احوال
خضر مسیح و عبارت مریم صحت نفع عام و فایده تمام
از پرده غیب بر حرم ظهور او و دوش از دوازده رسولان
انحضرت با نسیم متی و یوحنا و دو تن از مفسران و دو مفسر
او با نسیم مرقس و لوقا برین کار با یکماشت و این
هر چهار تن در زمان و مکان مختلف نوشتند و هر چه نوشتند

Evangelist
Joseph
the Devo
non califi
Joseph

از الله

از تصرف آنها بود بلکه ان شغل امثال اللات دیگر بودند یعنی
اینجا که اللات لایبی هر چند باعث ان حمل اند که با فعل صادر
میشود و لیکن در حقیقت فاعل عمل مذکور دیگر است که اختیار
رو و قبول دارد و کردن و ناکردن و تعلیق است بهترین
فاعل انکار ملهم غیبی و مادی لایبی یعنی روح القدس که پس
ازین معرفت ان خداوند ارض و آسمان را بر خیزد و چیز بیا
آورده شد بود که کاتبان انجیل را الهام میداد و وند است
میکرد تا در هیچ مکتبه سهو نمکند و خلط را حمل نمکند تا در
که نویسندگان انجیل به بنام موهبت مشهور شدند و نه به
است مضاف موهبت گشتند بلکه کاتبان خوانند میشوند زیرا که
با کمال کار و سبب بود و بر همین دستور بدستیار است
کاتبان دیگر تمامی تورات و زبور نوشته است و چون از
خوارست کرد کار هر چهار صحیفه انجیل که در زبانها مختلف
یعنی یونانی و عبری و لاطین نگارش یافته بودند جمع شدند
و بر یکان دین و ایمان ملت متقابل گردیدند نهایت اتفاق
حقیقت و کمال یکسانی طریقت در ان نوشتهها و در یافتند
و بسبب این معجزه هر چهار کتاب را انجیل میخوانیم و یکجای نویسیم

مناف

بمان نمودند و دیگری نوع افات و طرز دفن را مسطور ساخته
و نیز بعضی اشتیاق مالاکلام خود را در قید کتابت در آورده
و جزا درین باب اظهار کردند یعنی کی باشد که ان کج نهانی
و متای سعادت جاودانی بظهور یونند و که باشد که ان
اکبر سعادت بدولت حضوری خویش این نکته متی را مالاک
کردند که باشد که ان اتفاق شمار تاب بخور هدایت
و در جمیع طالع و لامع گردد که باشد که ان خبر و مژده
و صربان از بندش و شیطانی اسیران ناتوان را رها نمیشد
که باشد که ان مجبور به روح و روان از سر لطف و احسان
بر جرات ریشان در میان نهند که باشد که ان حکیم بی آدم
یعنی مسیح اینهمه بخش فضل و کرم عالمیان هر دو عالم را زنده
گرداند و من هر چه توریست و غیره در راه مسیح از زنده
اند و وعده کردند انجیل را برت میدهند که انهم بفعل اند
و قبل از انکه انجیل در طرز تحریر اید مالیک برت ان را برت
میدهند بروستانان نواحی بیت المقدس بدین مضمون
نموده میدهند شمار از شادی بزرگ که باشد که انهم
را زیرا که زاده شده است برای شما خلاص دهنده

و ان چهار کتاب که مراد از یک انجیل است از انوقت
باز تا این دم در تمام عالم شایع و پراکنده است و چگونگی
تحریر قرآن به گفتگوی دیگر تنها یک اثر را میگویم که اگر چه
از رومی احادیث مردم ترویج دیگر نقل میکنند اما از روی
قرآن بمنقد بر می آید که ازنده او به الهام خدا نوشته است
این را متوقف داریم بر وقت دیگر اکنون وجه تسمیه انجیل
را نموده می آید بدینکه انجیل در اصل او یگانه بوده است
که ما خواند است از زبان یونانی و در پس ان بحری بصراح
خوانند این هر دو لفظ بمعنی شایع است و لفظ ثبات
از ان اطلاق کرده شد زیرا که خبر است از تشریف کسی
که جمله انبیا و بر کمال پیشین بدیدار سعادت قرآن او متوقف
بودند و به ارزومندی قدم مبارک او متوقف چه اکثر از انها
در نوشتههای خویش سوانح احوال انحضرت را گفته
اند بعضی ذکر مکان و نوع ولادت کرده اند و دیگران بر فقر
و افلاس دیگری بر قدرت و احجاز دیگری بر چگونگی
پرویش و نشوونمای هنگام طفولیت ویرا خبر میدهند
و بعضی دید مختصاتی او را که از حد و صبر بیرون بودند

974
4 Evangelist
Evan

بمان

انکه هیچ خداوند است در شهر و دود و این نشان باشند
 بشما که می آید طفلان چیده در جامها و نهاده در اخور
 و ناگاه دیده شدن خیل و ششکان و کبریا کشته
 بدین مضمون بزرگوار می خدای را بر بندیا و اشتی
 بزمین بروم خیر اندیش سبحان الله پیش از همه ده
 لوحان روستایان بسعادت این ثارت شادی
 امود کشند زیرا که بر ایمان خویش حاجب و دربان
 همچو دیگر جهانیان ندانستند و از کینه های دنیوی و کفار
 و نورس شیطانی از او بودند و همین بشارت تا امروز
 جانین آن حضرت بدست کلماتشان خود به اطراف
 و کناف عالم میفرستند تا خبر دهند که حق عیسی موجود
 پیغمبران بدین مسکنیان جهت علاج جهانیان متولد
 شده است شاد و خوش باشید و بروایمان آرید
 تا از هر رنج و بلا رها می یابید اوست آرام جان
 و جان جهان ضائع کائنات کون و مکان احتیاج
 مدد و کرداری اوست قوت بخواد زواریست
 که تو بیایستی از تب و تاب او چشم بدوبوی وی نشناس

الکافی

مگر زانی تراست از همان اورجم است میکند پان
 که زانده مرکب غلغله اوجیات است سوی وی بی
 که زری ز تیر که فخر اوست رخساره نور زیباور
 آرزوی بهشت داری اگر اوست راه بهشت و هم رهبر
 یعنی آن چاره ساز مسیح نزد او هر که رفت کشت صحیح
 و دیگر بزرگمایان و توالعان او را تا کجا توانم شرح داد
 تنها پنج درین باب قرآن میگوید نیک ملاحظه کنید اگر
 خرض در خلل نیندازد همین قدر کافی بود چه میگوید در
 انجیل و مسمو و دشنامیت و حال انکه موافق است قرآن
 را که پیش از بود در تورات و مسمو است
 بر پرستگار را و باید که حکم کند اهل انجیل به آنچه فرموده
 آن و هر که حکم بجای نازد به آنچه فرموده است خدا
 پس آن گروه اند خارجان
 در انکه شکر دان عیسی را کاهی خویش خوان او ان نشد
 است ظاهر از رنده قرآن

Contra illud
 in Iherosolymis
 scriptum est
 apud prophetas
 et apud sapientes
 et apud doctores
 et apud omnes
 sanctos
 + eplis r f d a

شتر این تصانیف و ضوابط کلام نه تنها اهتمام بر اصطلاحات
 پسندیده و لغت های چیده یافته است
 که مشتمل بر چهار فصل بود اول مدحیات و مطالب
 عمده دوم ذلایل و حجتها و مستحکات اثبات هر
 مدعای سوم التیام و انتقام ضامین و معانی چهارم
 الفاظ و کلمات چیده و لغات و عبارات گزیده
 و رنجهایی است از مقدمات مختلف و گفت کوی حجت
 و نوشته های مآلیم و محنین از رنده قرآن به انکه شرائط
 لایبی که مستور است و منتور داشته بود چند قصص تورات
 و بعضی اقوال انجیل و دیگر مجملات اکثر علوم و اقوال
 قدما و واقعات پیشین به صند و ربط یکجا کرده و
 بر مطلب را موافق مدعای خود گردانده بنوشت
 و ب چیزه جهت فراغت خود و گرداندن خلایق از
 خود تراشیده و ران میان ضم کرد اکنون از برای خدا
 بدوستان او دل از قید جانب داری برکنده
 و رعایت راسته را از نتایج سعادت دانسته تا مل
 نمایند که سوای ما خد و تقلیات کتب سماوی یعنی

in Iherosolymis
 scriptum est
 apud prophetas
 et apud sapientes
 et apud doctores
 et apud omnes
 sanctos
 + eplis r f d a

خدا را یگانه و رحیم و قادر و داننده و حکما و زمان و آفریننده
زمین و آسمان و پرورنده عالمیان و آلتین و اقرار بر روز
قیامت آوردن و از حرام پرهیزیدن و روزه گرفتن و نماز کردن
و خیرات دادن مقصد بند و محتلب محمد و کتاب خود
درج کرد تا یک شرط از جمله چهار شرطی که بجا آورده باشد
بند هر چند در صحیفه که مصحف خوانند سیر نموده تا یک چیز
هم بدست افتد که دست او نیز نویسنده بوده باشد
و شرط اول که برترین شرط است نسبت توان کرد
اگر راست پرسید اصلا نیافتیم الا چیزی که اکثر از آن بگویند آنجا
اول آنکه خدا را مردم را برای دوزخ آفرید و مردم خدا
باز نمی آید تا که دوزخ را برنگذایم و مردم را
در معصیت و جرایم می افکند چهارم خدا و فرشته
به اهل بابل فرستاد تا آنها را سحر آموزانند و سحر خدا
سوزاند یا دمی نماید و درین باب که در حدیث گذشت است
ششم به پیروان محمد دوزخ بر میان معین است و به
اهل کفر ای هفتم هر که درین اوست و قتل بر او حلال است
هشتم دیگران را چهار زن و گنیزه غیر معین و او را نه زن

عن ابي عبد الله
عنه السلام
ان الله
خلقنا لجهنم
لنبي الله
والا نبي

دوازده

و سواي این هر قدری که بدست افتد تم هر زن بکفانه به او حلال است
و هم نکاح با زن پسر خوانده و امثال این زیاد و از حد مجاست که
از اختلاف کتابی که سماعی دارد و سواي حقایق و دیگر که اگر یکجا
یا در جاف اتفاق کرد و اختلاف نمود ای وای ای وای صد
ای های بر فهمید که ای کس که چنین چیزی را از محمد است
مطالب بشم و ده اند پس حجت شرط اول معلوم شد
اکنون نماند که در این شرط دوم یعنی دلائل و بر این
مستحکم چگونه بجای آید نخستین باید دانست که دین بر حق که
بر سالت رسول بر حق باشد و باید که دلائل سالت و بر این
مراسل چنین داشته بود که باید و شاید و باید که از محمد این
و در حق است حقیقت نیست مگر وضع و دلیل اول این دارند
که توان بر صدق سالت و ثبوت محمد و بخیل را که گرفت اما
مشکل که اینجا در تمام عالم پیدا شد که گویای برین و دلیل
دوم این دارند که قرآن با مرتبه گویند یا دمی نماید تا مردم
باور کنند اما مشکل که مردم باور نمیکنند چه گویند که جهت
خوف خویش هر چند که باید و گویند و هیچ شرع روا نیست
و حکم راستی ندارد و دلیل سیوم این دارند که در قرآن بارها

و این است
که در حدیث

لعنت آمده است بکسانی که ازنده او را قبول نکردند اما
مشکل که مردم حق و حجت طلب از طعن زمان و در از زمان
نه ترسند و دلیل چهارم این دارند که مردم ناگوار و ناگوار حکم
تاریخ و عمارت و کشتن و کشتن است اما مشکل که فدای
و کاف حق در راه او خود را نثار کرده و کردن خود را باریک تر
از خود دانسته همیشه در سوال و جبهه عقول اند و دلیل پنجم این
دارند که حق و قلم شتر و بر آوردن طبع و مهر و نیت و
مکس ناشستن و امثال این اما مشکل که جواب هر یک
ازین در حدیث ۱۱ بوجهین الوجوه داده اند و دلیل ششم
این دارند که قرآن هر چه میگوید بوضاحت میگوید اما مشکل
که لب چیز به حاجت گفته است که ذکر آن برخی مسطور
گشت و دیگر بنویسند و غرض که راستی بخام و درستی
پیغمبری نه بر اقوال دلخواه و گویند بسیار و طعنهای که پیشین
و کشتن و از از و خرافات ناست و در عمارت بر کار
است بل بر کدر اندن و جبهه عقول و نمودن نمودهای عقول
و قرآن را که ازین هر دو یک نیست پس شرط دوم چگونه
بر و اطلاق کرده آید باری بر بنیم که شرط سیوم به کدام

پایه شکوه و تمکین دارند چه گفته جایی که هیچ گفتن نمیرسد
به ترتیب و به انتقام قرآن بعدی ایمان است که حتی پیروان
و معتقدان او اقرار می آرند و اعتراف می نمایند پس
و دیده و دانسته از اختلافات مدعا که در هر فقه و آیات
جای مجاست باید گذشت و از آیت ها که نسخ و نسخ و انتغال
باید زد و برنگار که نصف قرآن از آن پر است هیچ نباید گفت
و بر سوره و سیاره که بنامهای غیر مناسب موصوف اند و م
نباید زد و بر به الصالحه مقاصد و برهم زد که مطالب خاموش
باید گزید چه میگویند که آیت قرآن در زمان مختلف نازل
شدند و بعد از وفات محمد انهم را مردم جمع کردند و این
به ترتیب قرآن بطفیل دیگران است لیکن خیرند از آنکه این
عذر باعث شک و باز است چه حال لاف میزدند که
و قرآن تصرف بشری هیچ گونه راه نیافته است و هر چه
متصور است و رغایت کمال است و از جنس نقص
به زوال اکنون قایل اند که این نقص با بطفیل دیگران
حادث اند هنوز برین عذر جای رخصت است چه آیت
نسخ و مکرر بوده و مخالفت مطالب و افکار و حکام

پایه

M. ynter
 Korandebelt
 wleam pueris p
 adfenda grinto
 fadgalttsiqua
 nyselqes nyo
 ntearglisgr
 eft

vofeli Korum: ob-
tento salutem

که اگر مدتی همین کار کردن خواستی بالاتر از آن کی نرسی در
دوره مجاوله کوید چون میخواهند مومن را که با او را نکیند صدقه دهند
پیش از آن رافضی بعضی مفسران بر آن اند که بیداری این حکم
ش نزده شبانه روز بوده و دیگران گفته اند که زیاد از نایب
ساعت نماند و امام زاهد گوید که این حکم را بجز پنج یا شش
در محل نیاورد و باید این حکم چرکت بود و در نوبت که رام
سبب رود و اقلین است که چنانچه کارهای ناخوابیدنش
همیشه تباد کرد و همچنین این دو حکم مخالف پیدا شدند و
معطل ماندند اکثر مردم خدایت خام و فکرهای بیهوده می
خواهند پیش برند اما اقل اوقات زمانه یاری نمیدید
پس برهم خورند و در هم مانند و بادشاهان خود را به
کبر حریف خود که هر چند می بندند اما چون طاقت مقاومت
نبرند و بحکم ضرورت و صلاح می زنند همچنین بنمبر شصت
بزرگ خویش چیزی می اندیشید و بمردم کلیف می نمود
در هر چه سعادت و وقت نمیدید و معاذرت زمانه
نی یافت زود آیت نامح بهم رسانیدن ضرورت میشد
تا با زار رسالت کند و در مردم نامعتقد نشوند

ajunt M^{re}ni
vofe l^o r^o vert
affa. mliore m
travato.

conversio placit
Mellam. vesp.

الكرمان

و اگر همان ناسخ را برتری شمارید و قایل بر سببها هستید
که قبل بیت المقدس بحکم ایت ناسخ افضل و برتر است
از کعبه مکه تماشا است بر قصید کیهای این مروم که همین
دل خوش و دشت را بهر چرخ غنیمت میدارند بے آنکه
در هیچ چیز غور کنند و قایل نمایند و آنکه ایت ناسخ که در آب
حمام دارد بر دین مضمون حیات دنیای کفار ازین بسبب ایمان
نه آوردن ایشان بتوبه بقوان تو ای معامله ایمان نجشیه
موقوف است اگر از ترس شلاق و بیم جان ایشان
ضعیف کلمه شما میان بر زبان راند و دل او قبول نکرد
چه حاصل است از آن بلکه بقول شما میان انکس از کاف
منافق گشت پس این ایت ناسخ را چگونه کلام الله
میخوانید که بطفیل او از حالت بدی بحالت بدتری
بردم رسانیده اند و میرساند این قسم ایت های اگر
کس همه را جمع کند و نقصان هر یک را نموده رود
هرگز گفتگو اتمام نیابد پس اولاً آنست که ازین
در گذشته بگذرد و ای شما بر دایم گفته باشید
که همچنانکه دل انجیل ناسخ دین تورات است

با وجودیکه هر دو فرستاده خدا بوده اند همچنین احکام قرآن
 نسخ دیگری است با وجودی که هر دو فرستاده خدا بوده اند
 این حجت خام است و دلیل ناقص چه دین تورات احکام
 غیر متعلق و متعلق هر دو داشت احکام غیر متعلق مثلا اول
 دوست و ارحم الراحمین را بر همه چیز دریم سوگند نام پاک او
 به تقوی مجزاییم پاک و ارحم الراحمین حجت ده مادر
 و پدر را خیمه گشت ششم نامکن هفتم دزدی مکن هشتم
 تهمت مکن و دروغ مگویم از روی زبان بیکانه مکن و نهم
 از روی مال بیکانه مکن و غیره اینها هرگز تغییر نیافتند چه
 کدام این حکم با بر بودن خود یک نوع و جوی واجب دارد
 نه به امثال آیات قرآن که بودن و نابودن آن مساوی
 است بلکه به آمدن دین مسیح هر یک از آن بدیهه کمال
 رسید و درین باب خود آورنده دین جدید در انجیل میگوید
 مندرایم که من آمده ام تا تورات را باز سکالم بلکه کمال
 رسانم پس معلوم شد که احکام غیر متعلق تورات
 منسوخ نشدند بکلی شایدهی انجیل مانند احکام متعلق
 همچون شست و شوی اعضای ظاهری و امثال آن که

تشریح

تشبیهات بعینه و نمونها محض بوده اند تا خبر دهنده را که
 معنوی که آورنده آن دیگر خواهد بود و چون نمایند محقیات
 از له و آورنده چهارات اصل رهنمای طریق حق و صفای دینی
 صراط صفت انما خداوند بر دوسر حضرت عیسی که بر
 لطف و کرم این کسوت پر خیم را حجت شجاری جهانمان
 اختیار نموده با او میان اختلاف گرفت و تعلیم میداد و تلقین
 میکرد و در اعمال فرخنده مال خویش بر نموده وین سابق
 را بمساجح جمیل و دواشی جزیل به اقدام رسانید حتی نمونه
 قربانی جانوران که شارت جان نثاری آن نفس مقدس
 بود آن را تنزیر بغایت خوش شد و نهایت رضا بجا آورد
 پس احکام متعلق معطل ماندند مقرر است که طرح حضرت
 بزرگ و عمارت وسیع و مرتفع را مختار خان اول به انواع
 فنون تصویر نگارش میدهند و به اقامت دهها خوشنما
 و پر وازة دلربای ارانید تا نظار گمان را موس و از روی
 اصل آن پیدا اید و آنچه نمونه بود عده میرسانند مردم شربت
 تمام و شوق وافر بنگار و منتظر باشند بکن هفتمی که اصل
 میرسد نمونه معطل ماند همچنین آن مرسوم و نمونند حقیقت

(اعجاز)

اول دین تورات را رواج داد و نمونهای دین استقبال
 را بوساطت رسالت پیغمبران و انمود و بوعدهای بزرگ
 مردم را امیدوار ساخت چون وعدهای خود را بجا آورد
 احکام متعلق معطل ماندند همچو تنگ زر که چون زر وصول
 شد تنگ معطل ماند هنوز سخن دیگر در میان است
 قطع نظر ازین که احکام تورات قابل منسوخ بودند یا نبودند
 شمار حاجت گرفتن نمیرسد و معذور نمیشوند چه دین
 موسی در زمان دیگر بود و دین عیسی در زمان دیگر و
 مدت مدید بلکه چند صد سال میان این و آن واقع
 است و آری نمایی دیگر بودند اگر چه میان اینها چیزی که
 فرقی بود جاداشت آنها که رسته اتصال یک کار
 همان باشد و آورنده آن همان بود و با وجود این همه اختلاف
 امور و اعدا و فرمان چه معنی دارد عذر میا و اشتقاق
 کاجیکه گران است و سخنان باخوش یافتن عیب عاقلان
 بر هر مطلب خاطر خواه فرمان در بغل چه فایده اگر چه مبر
 شاه باشد و بر هر دعوی دلخواه تمسک نمودن بزد
 چه بهیودی است اگر چه کواه باشد

در طلب

در طلب معجزات نزد محمد از انصاف است که اهل الله
 بامدعی نبوت را عجز طلب نمایند تا بر تعلیم وی بی وفاء
 باور توان کرد و و کیشش توان کرد و این را از پیش خود
 نکلفتم بلکه اعجاز نمودن عادات انبیا و رسم پیغمبران است
 چنانچه موسی بجهنم فرعون و ارکان دولت و اعیان مالک
 و انبوی خلایق و هجوم بت پرستان ناحق شناسان
 و کثرت سحرا و معاندان پیرامون که تعلق بخواندن
 تورات دارد و عیسی به انکه مردم نزد او محجرب طلب نمایند
 خود بخود چه در شهر و چه بی شهر چه خشکی و چه در جلد دایم در
 نمودن عجایب است و شفا و اول از هر نوع رنج و غنا
 از سر مهر و بی مشغول بود و عجب است انکه خود را خاتم النبیین
 و پیغمبر آخر الزمان گویند است اگر درین کار خود را به از
 دیگران نموده و حال برابری آنها خود واجب بود این چه
 جوابی است بطلب کنندگان معجزه که همچنان گفتار گفتند
 انانکه پیش از ایشان بودند می بایست بگوید که بدین
 اعجاز گردیدند چنانچه در تورات و انجیل مکرر خوانده ایم

آنکه صاحب غم و صاحب شریع و ذو شوکت باشد و بعد از
 موسی علیه السلام پیغمبر صاحب شریع و ذو شوکت جز رسید
 انبیا مبعوث نشد و از غرض این نصاری که می شناسد که
 آن پیغمبر غیبی باشد در فوج است با وجود آنکه در انجیل
 آمده حکایت غن المسیح انه صاحبیت تبدیل شریع
 موسی بل تکلیف و این اعتراض را بوجه دیگر دفع کرده اند
 که تخریر این مقام نیست جواب خدای
 تعالی در سفر پنجم تورات بدین مضمون فرموده که پیغمبر را
 بر منبر انم برای ایشان انبیا برادران ایشان مانند
 تو و بنهم سخنان خود را در دین او و او خواهد گفت با
 ایشان از همه را که او را فرموده باشم و هر که سخنان او را
 که بنام من گوید نشنود من انتقام گیرنده باشم این نزد
 خدا تارس یک لفظه کار خود را درین عالم فانی
 به احقاق و خود ساخت و بر عالم باقی نه برداخت
 و بلفظی که گفته میرسد و شریع برت است معنی
 اعضا را بر هم زده افکار رسول بر حق نمود و دیگری را
 بجای او نصب کرد این لفظ بر راسته او جادار داما

در مرتبه

بر مرتبه رسول بر حق بکنوا انجا بعد از چنانچه بر افزودن لفظه
 تجاور و معنی نمود همچنین بر عدد و مقدار و یک لفظه
 تزارید نمود و که مقصد اخباری گشتند تا اهل جهال را
 بنمودن کثرت شاهان به اسانے توانست بازی داد
 ظاهر اینها و این نیاید حقیقت چنین است که در عدد و پنجاه سال
 قبل از تولد مسیح حب الحکم بادشاه فیلا و قیوس نام مقاد
 و دو عالم جمع شدند و تورات را از زبان عبری گردانده
 در زبان یونانی نوشتند و اکنون در هر دو زبان باقی است
 و نه در زبان عبری و نه در یونانی لفظه نه بدینست مگر چنانچه
 گفته که پیغمبر را بر منبر انم برای ایشان از میان برادران ایشان
 مانند تو معنی از میان برادران ایشان است بر این است
 که از قوم بنی اسرائیل باشد معنی مانند تو است بر این
 است که پیغمبر تو ای موسی پس کسی به ان مرد است کو
 نه پرسید که ان لفظ افکار اینجا از کجا به میسر بدین حجت
 بر این دارم که ذکر همین است تورات در انجیل مفسر
 آمده است و در انجیل بیان این معنی نموده است که برادران
 ایشان را از غیب است پس دلیل ان راست کو

انما یخبرون
 از خبری میگویند

بدروغ انجا مید چه انجیل کو ای بر بطلان امید به و اول
 دیگر که آورده است نیز یک انرا دفع نموده شد تا
 مردم خیال دیگر نمانند اول آنکه جماعت موسی را بر کسی
 که اطلاق میکند حجت بانیاد است چه استوار است
 قول خود را اصلاح نظر است پس معلوم شد که من
 در آورده است دوم آنکه قول محمدیان است که عیسی
 بدین خود موسی بدین خود پس معلوم شد که هر دو صاحب
 دین بوده اند و دین و شریع اگر چه در لفظیت فرق است
 اما در معنی یک پس چرا انکار کرد که عیسی صاحب شریع
 نبوده است بلکه صاحب دین بودن ایمان است که
 صاحب شریع باشد سیوم نیز قول شما است که
 دین عیسی نامش دین موسی است پس اگر عیسی صاحب
 شریع نبود چگونه شریع دیگری را مینویس کرد چهارم از انجا
 که عادت الله برین جاری است که پیوسته کارهای
 دینی را به ترتیب دارند و برخلاف ان کارهای دنیوی
 هر دم روبرو تزلزل و انیمانی نیک ملحوظ میگرد و چه در
 شریع موسی مشکوکات متعدد و حلال بوده اند

حجت
 بر اینست که

در این

و در شریع عیسی که بر مراتب از ان کامل تر است یک زن
 تنها حلال و دیگر همه حرام در شریع موسی طلاق جایز بود
 و در شریع عیسی که در همه ادوی بهتر است طلاق ممنوع
 گشت در شریع موسی حکم ختنه بود در شریع عیسی که سر
 بر رحمت و شفقت است حکم عذاب داشت در شریع
 موسی فدی و قربانی حیوانات بود در شریع عیسی یک
 عمل اقدس بجای از آنکه کیهان ان موقوف بر وقت
 است در شریع موسی شست و شوی ظاهری بود اما
 در شریع عیسی تنقیه باطنی است که تفصیل فرست
 فراخ میخورد در شریع موسی قصاص را روا داشتند
 در شریع عیسی حکم بخل فرمودند و اگر بسیار بدیگری سپارد
 هیچ محاکم اما خود دیگر و امثال این چه قدر چیز است
 که دیده و دانسته اینکس در قلم نیامور و مثلاً زور و نماز
 و باهائی دیگر پس این چه گفتن است که بعد از موسی
 صاحب شریع جز محمد مبعوث نشد اگر راست باز
 و راست گوی بود می گفت اری موسی صاحب شریع
 بوده است و شریع او همچو چراغ راه گمراهان و شعل

زود و زنده تاریکی بت پرستان بوده اما از آن وقت
باز که شعاع خورشید شرح عیسی آنتی را فتن گرفت
فروغ ایمان و توحید دین جدیدی رسید که روشن اولین
مخفی و مخفی گشته محمد که بهر سنانند و جزای و موقوف
و بهر ازنده حکام می و معطل است بنام خود شهرت
دارد اما چون مدعی بی انصاف از هر چه موافق خود
نیاید چشم از آن راه پوشیده دارد پس دیده و دیده
انکار آورد که عیسی صاحب شرح نبود اگر احیاناً انکار
آن مرد از راه بخردی و بخیر نبی است بدین اعتبار معذور
تواند بود اما به حال قول از تقسیم مردم از روشش نبرد
پنجم انجیل را که بهر مدعی خولیش حجت گرفته است
و انود که حوصله حقیقت دانی نداشت یا بر تمام
است انجیل و قوت یافت چه معجزات مندر
که من ادم تا تورات را از سکالم یا بخیر آن را نیامدم
که از سکالم لیکن تکمال گردانم و است میگویم شما
آسمان و زمین را بیل شوند و یک حرف یا یک
خط تورات کم نشود الا که همه بگردانید برین است

عل

محل اعتراض اگر بدین راه دارد که چه حاجت آن بود
که حکما و قدیم به دفع کمال رسند اگر عیسی صاحب شرح
بودی جمیع او امر و منیات موسی را بر هم زدی خود
تیز نمایند که سوال جا بطلان است پس برین تقدیر
بایست که دزدی و زنا و بت پرستی و امثال آن همه
را عیسی خصصت میداد و روز نماز و غیره را منع میکرد
انزیمان او را صاحب شرح دانستن نزد آن مرد ناحق
شناس جایز بود و آنکه گفته است که اعتراض نصاری را
بوجه دیگر دفع کرده اند لاف محض است هرگاه دلائل استحکم
او بدین زبانی ظاهر شدند تا بدلیل که او خود زبول داشته
نیامد و چه رسد رساله انصاف تورات باین معنی
ناقص است که اقباب نبوت از مصلع فاران که جیل میگه
است طلوع خواهد کرد و آن کوه مسکن ال اسماعیل خواهد
بود و عالمیان اتفاق دارند که بعد از نزول تورات
از فرزندان اسماعیل انجلیعت نبوت و تشریف است
مترک گشته بخیر یا محمد مصطفی بود صلوات الله علیه و سلم
جواب تمام کتب سماوی را مطالعه نمودیم

اینکه در این کتاب
از کتب قدیم است
که در این کتاب
از کتب قدیم است
که در این کتاب
از کتب قدیم است

و نظر بر فرق بعضی و افرو کوشش بسیار کردم اصله
ایتی نیافتم که مطابق قول مدعی باشد و تا خوانندگان
بریده انصاف ملا حظه نمایند که کدامی است مصداق
قول آن مرد است که است بهر جا که نام فاران آمده بود
انهم را درین مفتاح الحقوق جمع آورده شد فاران
که در بیابان است این نیست و بیابان فاران
خیمه ها بنشانند و بیابان فاران فرشتا و سر داران را
از بیابان فاران آمدند بحجت تمام نبی اسرائیل با موسی
و فارون و بیابان فاران گفت موسی به اسرائیل
در فاران و طوفان گفت موسی خداوند آمد از سینا
و از سیر مار پیدا شد و دیده شد از کوه فاران و با
او هزاران پاکان سواهی این مقامها نام فاران
در سفرهای موسی پیدا نشدند اگر برایست از کمان داری
اینهم هیچ مناسبت ندارد و نه محل احتمال چه موسی
ناقل است بر جفائی گذشته بطوری که خدای تعالی
از جانب کوه فاران که مکان مرتفع بود و قریب ملک
کنعان دیدار نمود و بدان سوبی اسرائیل روانه میشدند

چونکه

چنانچه در فصل دوم حرف الذال گذارش یافت پس
اقباب نبوت کوه مسکن ال اسماعیل از کجی هم می
رسند رساله و سلم کعب الاحبار گوید که در
توریت خواننده ام که محمد رسول خداست نه و رشت خوی
ونه غلیظ القلب در سواق او از سردار و دو مکافات
اشارت به اشارت نمکند بلکه از جرایم عفو کند و از
سران در گذرد و امت او بسیار شائش باشند
تکبیر خداوند عز اسم بر شیشه و بلند میگویند و از ار
تائمه ساق بندند و وضو بر چهار اندام سازند یعنی
روی و سر و دست و پای منادی ایشان در میان
هوا او از دهن یعنی موزن ایشان بر ما بها بانک نماز
گویند و صفت ایشان در غر او در نماز یکان باشد
و ایشان را در شب او از تبیج باشد چون مسکن ال
در مکه متولد شود و بمدینه رود و طول و عرض ملک
تا شام باشد جواب ظاهر اقوال پیغمبر شیعا
را میخواهد که بر اخص خود بخشد و آن مطالب دیگر
را برنگ دیگر و نماید لیکن هر که را اطلاع بر عبارت

اینکه در این کتاب
از کتب قدیم است
که در این کتاب
از کتب قدیم است

اصلی است میداند که هم در معنی تحت لفظ چه قدر فرو گذشت
نموده است و خیالات به ما حاصل بکدام حد پرداخته است
حق سبحانه و تعالی بزبان شیعیان میفرماید اینک کودک
من که او را بر کفتم دوست داشته من که از روز منشد
جان من بروی من روح خود را بر او و از فرمان خردید
امتها را بانگ نزنند و روی کسی را نبند و او را ز او
بیرون کشیده نشود که کوفته را نشکند و چراغی بزدن
رسیده را فرو نماند و انجیل خبر داده است که این
همه مناسب حال حضرت مسیح است و نیز ملهم غیبی بر
زبان پیغمبر کورچگونگی است که در آن مسیح را جارت
ساخت ستایش گویند ای ساکنان سنگ از
قله کوهها بانگ زنید بزرگ برای خداوند عز و جل
و در جزایر بگوشید ثنای او و برین است منطبق است
قول مسیح خاتم النبیین در باب تلامیذ ان خود فرمود
بدین مضمون ای پیغمبر بشما در تار یک گویند و در شنبه
و پنجشنبه شنبه یکوشش بانگ دارید در اینها
و ساکنان اوسان سنگ از آن نامیدند

Amnilex
Hana

نیز که

نیز که معلم آنها بموجب تعلیم استوار که بعالمیان میداد
و لایق مستقیم که بجهانیان می نمود بنام سنگ در انجیل
موسوم گشته است یعنی وقف و نصایح او بمشایخ بنیان
است هر که بران مقرون غایت عمارت اتمال را بلند کشید
از بیم افتاد که موهون شد و از خوشگست و در سخت
مأمون گشت آنکه گوید در تورات خوانده ام که محمد
رسول خداست و ذکر و ضو چهار اندام و غیره اینهمه در هیچ
جانشان نداد و نمودن نتوانست و همین از حقراصن
بر او علاج دیگر می رود و هوای این کسی که به لقب نبی
السیف ممدوح است در سخت خوی و غلبه القلب
چون نباشد و از جرایم دیگران گذشتن چه دارند
مکروفتی که تو از و مذکور است دیگر هرگاه از روست
انجیل بر آدمیت عیسای تلامیذیان او ثابت شد
پس چه حاجت بیان دیگر است رساله عبدالله
بن سلام گوید که ما صفت او را در توریت چنان
یافتیم که انا از سنگ است اهدا و همیشه او را لایه
و آنکه این محمد بنده فرستاده من است و او را متوکل

Amnilex
Hana

نام نهاده ام و او را از دنیا بیرون نه برم تا ملت کج را
راست نکند به آنکه خلق را بتوحید خواند و بر بکشت و
چشمهای نابینا و گوشهای ناشنوا و دلهای در غفلت
را بگشایم جواب عبدالله بن سلام و سلم که در انجیل
شیخ موافقت در مواضع عبارت توریت دارند
ظاهر اتمان فصل شیعیان را آورده مقدمات دیگر را
بلیس و دیگر و نمود و بر هر که خواستند اطلاق نمودند
باز همان تلقین میرسد که هرگاه انجیل ناطق است که
اینهمه مخصوص مسیح اند پس دلائل معقوله جهت دفع
ان چه حاجت رساله و همین گوید که در توریت
خوانده ام که باری تعالی توریت را بموسه علیه السلام
فرستاد و بطور سینا و انجیل را بعیسی در ناصره که
قریه است که مسیحیان را نسبت به آن کرده
نصاری گویند و قرآن را محمد و مکه و مدینه آورند
چون ابن سلام از مصالحه آیات توریت و تواتر
اثر صدق در ناصیه بمالون بنوی صلوایه الله علیه
بعز اسلام رسیده تصدیق حال او کریمه الذین

ایشان

ایشان هم الکتاب یعرفون کما یعرفون انما هم نازل گشت
و محمد حال خاتم الانبیا از وی پرسید جواب داد که
صدق نبوت محمدی پیش من معرفت حال او از حق
پس من زیاده است محمد گفت این صورت چگونه
تصور توان کرد این سلام گفت بنابر آنکه احتمال
خیانت مادر فرزند در نسبت پسر شبه پیدا میشود
و در حال محمد و صدق مقال او قطعاً شک شبهه را
مجال نیست عمر این سخن را استیذان نموده سر این
سلام را بوسه داد جواب در توریت ذکر
تختها که موسی در کوه سینا عطا شد و در آن تخته
بجز ده حکم دیگر نموده آمده است اما چنانچه که قول
مدعی است که تمام توریت انجا نازل شده باشد
باطل است بلکه مکتوبات خمس را موسی به الهام خدا
در مقام دیگر نوشته است و نه انجیل در ناصره نازل
شد بلکه شکر دان عیسی بعد از صعود او مژگار
خویش بوحی اسمانی نوشتند چنانچه در فصل بیوم
حرف الصاد گذر شد یافت و ذکر قرآن در هیچ

Amnilex
Hana

جای تورات نیامده است و این معنی را چون در وجه
 محض و انفرادی صریح است هرگز کسی بکس نشاند
 و نخواهد شد پس این همه دروغها که یک پس از
 دیگری بیایم از دظاهرا خیال کرده باشد که چون
 کار با مردم بله ضرر دارم همه بدرجهستی نمی افتد
 چنانچه بالفعل اقامه و پس اگر دین است داری زوجه
 او و در حق او بمنابه دین است که در حق تورات
 داشته است در رسوائی او و ضمانت زن وی
 و نجاست فرزندانش شده نماید اما نزد کسی که است
 طلاق است از رسوائی و بی ابروی چه پاک است
 رسالت و در انجیل آمده است که عیسی علیه السلام
 با قوم گفت که اگر مرا دوست دارید وصیت من می
 آرید تا وسیله پیغمبری که جدا کنند حق باشد از باطل
 و دین او ابدی بود و این اشارت بایشان است
 بیعت پیغمبر آخر الزمان است که دین او ناسخ اول
 و از غیر بر کران باشد و همچنین در انجیل آمده است
 که چون فارقلیط یعنی محمد رسول الله مبعوث شود

strenua ex
 Evangelio
 etc

کتابی در

کتابی دهد که من عیسی ام و تبلیغ رسالت برنج صد
 و صواب کرده ام و همیشه ایمان بقیه کذب تابعان
 عیسی علیه السلام میکردند و تخصیص یهود که مقررات
 در باب ایشان میگفتند و چون حضرت رسالت صلی
 الله علیه و سلم مبعوث گشت او را شهادت فرمود
 که آنچه عیسی گفت و متابعان او نقل کرده اند محض
 صدق و حقین صواب است و حکایت یهود در باب
 ایشان کذب و بهتان جواب عیسی در انجیل
 چنین فرموده اگر مرا دوست دارید احکام من بجا آرید
 و من از پدر در خواهم و او دهد شما فارقلیط دیگر تا یا
 شما باشد جاویدان روح راستی آنکه تواند عالم او
 را قبول کردن زیرا که ندیدش و شناخت او را و شما
 می شناسید او را زیرا که او با من باشد پیش
 شما و در شما باشد چون مطلب مدعی درین
 است که فارقلیط مراد از محمد بود و آنکه نظر بر مناسبت
 او نهاده لازم است که در انجیل هر جا ذکر فارقلیط
 بمعنی حقایق دیگر آورده شود تا حقیقت بوجه حسن و وضع

نظر در انجیل

کرد و تعریف فارقلیط را از عیسی پرس و بشنو که چگونه
 در انجیل بیان نموده است میگوید که فارقلیط روح القدس
 است و روح راستی مبعوث از پدر است و مرا در
 خداست یعنی شخص اول و دیگر گوید اهل دنیا او را نه بیند
 و نشناسند لکن از جانب من گردان خود گوید که آنها
 خواهند شناخت و من کنان باشد پیش ایشان و باشد
 از روی ایشان و بیاموزاند ایشان را همه چیز و باید داد
 بر آنچه عیسی گفته است به ایشان و در جای دیگر گوید من
 خواهم فرستاد سوی شما موعود پدر من و شما بشنید
 در شهرتان وقت که بپوشید قوری را که از گندی اید
 قصد نزول فارقلیط در آن است اما مختصری می آرم
 بدانکه بعد از صعود حضرت مسیح بحکم اموزگار خویش
 باز در مملکت مقدس و جندی از سرش گردان
 بجا آمد و بخت نظر باشند در شهر بیت المقدس
 گوشه گرفته و در روز و نماز گذرانند روز یکشنبه
 عید یهودان بود و نزدیک یکس روز ناکاه گذارد
 مهیب در آسمان پیداشد و باد تند حمله آورد و

تفسیر انجیل

adventus
 etc
 Mahkem
 non est
 infirmis com
 mag in h
 al Mahkem
 of confu

قرارت

قدرت نمائهای دیگر بظهور آمدند از الامم التمه از آسمان
 نزول کرد و ان التمش بان زبانها و التمه بر سر هر یک
 که در آن بقعه نشین بودند جا گرفت و در آن دم فارقلیط
 نهاد هر یک را از شعله محبت خالق برافروخت و در جهانها
 هر کدام تخم آرزوی بهبود خلقی بکاشت و کشتایش
 و انش و بخت جان ناری و قوت خوارق و قدرت
 معجزه چندان بخشید که اینجا بگفتن راست نیاید هر کس
 خواهد کتاب دوازده جوارری را مطالعه کند القصه صفا
 فارقلیط چنانچه گفته شد اول روح القدس است دوم
 صدور یافته از پدر سیوم خایب از دای مردم چهارم
 سکونت دارنده در بواطن بر کنیز دای او پنجم معاش کردن
 عیسی ششم نازل شوند در بقعه بیت المقدس اگر محمد
 روح القدس بودی از شهرت نفس مملوث نشدی
 و اگر از پدر آسمان انعامات یافتی از شخص ذات
 واحد او منکر نکشتی و اگر خایب از تقوای و قیال
 و جدال و هر کویچه و بازار نمودار نشدی و اگر در آسمان
 ش گردان مسیح جا داشته بعد از اقصای سال و عوی

کتاب دوازده جوارری

تفسیر انجیل

نبوت بنورش و قوت اسباب جنگ نکردی اگر معلم
ش کردی ای عیسی بودی انجام همه کار و بار او بر عکس
آن گروه حقیقت متشن نبودی اگر نزول وی در بیت
المقدس بودی به تمسخر یهودان از آن بقعه شریف
رو کردی آن تلمیذ و قبله گذار شسته را بار و کعبه قبول نکردی
فارقلیط در دلهای مردم انداخت که مسیح خداست و
پسر خداست و محمد از آن وصیت انکار نمود فارقلیط
الهام بخشید که دین مسیح محفوظ است از زوال و قیام
تمام قیام صحیح و سالم ماند و محمد گفت دین من ناسخ
دین مسیح است فارقلیط اندیشه کمالیت در بطون
آن ان نهاد که قضاعت بیک زن نماید محمد عثمان
شهرت از دست داده خود را پیر و ان خویش را
و جازت فراغت و نفس پرسته داد فارقلیط ضاهل
خود را فکر بتری و رای اصول و حقی زن و شوهر
عطا کرده و محمد از سر نو طلاق را جایز و شسته
و حکم موقوفه را معمول کرده فارقلیط در خاطر داشت
صالحان بگذرانید که اجر نیک بختان و مزد پارسایان

دیوانه

دیدار خداست یعنی خدائی که مستجمع جمیع صفات و کمالات
خداوند جمال ذو الجلال است خواهد بود و محمد ابرهه بنیاد
را اکل و مشرب و اعمال مرصع که آن نضعیف
الکلیب دین عالم سفلی محتاج به آن است در آن عالمی
نشان میداد فارقلیط باقی خویش رضامندی خود
را وانمود در بجل و بخشش نسبت بهمندان و کینه و ران
و حسود و ستم ظالقان و شریر و بدخواهان و امثال آن
محمد بکر در امور خمت که بدخواهی بدخواهان را روا باشد فارقلیط
تائیدات خویش را کرد آن عیسی را چندان همت بخشید
و تقارن انرا انقدر اثر داد که اکثر مرتبه در جماعه هزاران
هزار و غوغا میکردند و از آمدن مسیح ندانیدند و هزاران
هزار کس را عیسوی میساختند و محمد بخود ده و یکش
کاری نمیکرد پس خود تمیز نمایند که محمد چگونه فارقلیط باشد
هرگاه در کارهای این دین تفاوت زمین و آسمان
مبین و مبرهن میکرد و انکه گوید که محمد گواهی داد بر
صدق نبوت عیسی این گواهی بدان ماند همچون کسی که
منکار باشد وقت و فرمان روای زمانه باشد

از سر منافقان بداند از خود و دین
را در خم کرده با یک کند

و بگوید که آن مرد خوش بپهلوانی است و شجاعت شعار
و دلر همت اما دعوی سلطنت و حکومت او باطل است
همچنین محمد بر نبوت عیسی گواهی داد اما در الوهیت او
انکار آورد این معنی تقوین کردن است نه افزین نمودن
رساله روایت است که خدای عزوجل وحی کرد به
عیسی که تصدیق کن نبوت محمد و بر او ایمان آور و اوست
خود را بگو که هرگز از شما زمان او را دریا بوی ایمان آورد
جواب این مرد خدا ترس مکر عذاب را ثواب دانسته
بود که اینهمه دروغ نسبت به کلام قدس می نماید و از
ذات باری بر دعوی باطل استناد می خواهد اصول
دیگر را اگر چه جای خلیفه کرده است اما گاه گاه بغلط بر
هدفت راسته هم میرسد و لکن دین مدعی از یکسر
چشم عقل را بر بسته و زبان کفر را بکشد و هرگاه عیسی
مخلوب بنی آدم و مقصود همگی مردم بحسب تقدیر
و حکم عهد و موثیق پیغمبران ساله در وقت معین
و ایام مقرر از جمله خبیث بخون ظهور جلوه گر گشته باشد
و تمامی کار و بار عاصیان و مهمات مجرمان را بوجه آن

رو بر راه نهاد و چنانچه از کلام قدس معاینه میکرد و پس این
چه هرزه کوئی است که خدا وحی کرد عیسی که تصدیق کن
نبوت کسی که بعد از تو خواهد آمد حال آنکه در انجیل حدیث
قول مدعی خوانده می شود تا مردم از اندیشه دیگر باطل
قارخ شوند یعنی هر بنی که بعد مسیح دعوی نبوت کنند
بر قول او تصدیق نمایند و دروغ گو دانند پس حضرت مسیح
میفرماید بر هر کس که از انبیای گذاب انانکه بلباس برگان
در آیند و لب آن کرکال بر باند و شش خفته شوند بنمره خویش
یعنی از اعمال و کردار و بر همین مطلب همانجا گوید ایاهرگز
از خار انکور بهر سیده است و از خاشاک انجیر بهرین
باب مسطور است درخت صالح میوه صالح دهد و درخت
بد میوه بد هرگاه حقیقت چنین است که بعد از مسیح هر که
دعوی نبوت کند ظاهر نشان صالح را داشته باشد
و باطن بفلاح پیرایه پس چگونه مدعی گوید که بر اعم
پیغمبر صادق لازم است ایمان آوردن بر آن کسی
که بعد از عیسی سر رسالت داشته است انقدر
ضرور بود ورنه اهل جهل ساکت را مخلوب و بجهت

Amun ex
Alamin

دانند رساله در زبور داود علیه السلام آمده
که رحمت ما بر هر دولت تو فایض شده یعنی
لطف با سخن تو اینجسته گشته بنابرین که من خداوندم
خیر و برکت مصحوب تو گردانیدم تا ابد پس شمشیر حال
کن و بغیر اداری که رجب و ستایش تو غالب است
و سخن حق را مرکب خود ساز که ناموس و شریعت را
پرست و باز تو همراه ساخته ام و ام دیگر روی تو اضع
بیش بای تو بر زمین خواهند نهاد و شک نیست که شمشیر
که همه خلق را متابعت او باید کرد جز حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه و سلم نبوده جواب در زبور چنین
آمده است خوش طبع بر فرزندان مردم رنجسته
شده است نمک بر لبهای تو بنابرین برکت داد
است خدای تو تا جاوید به بند شمشیر خود بران خوش
ای قوی ترین بشکل خود و بحسن خود متوجه شو و بخوبی برو
و بادشاهی کن جهت راسته و حلم و دادگری و دوست
راست تو ترا می برود و برش عجب تیرای تو تیز تو مها
وزیر تو بقیقت بد لهما دشمن بادشاه تحت تو ای خدا

نادانگار

تا روزگار روزگار ان عصای درستی عصای بادشاهی تو
دوست داشته باشکاری را و دشمن داشته بدی را تا با
خدا خدای تو تو را مالید بروغن خوشحالی بیشتر از رفیقان تو
هر ان صفات که از خدای کلام ان پیغمبر عیب دال محصل
میکرد دلقین که غیر از مسیح صاحب ما بود یکی راست نمی آید
چه خطای این خلعت تنها بقامت او دوخته است اگر بر
زیبایی طلعت و خوبی نقای ان ذات مقدس از حشیت
الو هیبت وی تصور کرده اید ما و دیگری چه باشیم مملکت
و انبیا طاقت دم زدن ندارند و بحیرت ضم و بکم انداگر
بر هیبت او میت ان عظیم المثال تفکیم شان ان محبوب
عالمیان و صلابت ان ممدوح نقاریاں بجای بود که در
اشاهی تسلیم و هنگام سپری خود در اختیار مخالفان فرمود
که ای میوئید گفتند عیسای ناصری را گفت منم بنجر دشمنان
و نکایتن تمامی لشکر بر زمین افتاد و بر خاک مدهوش
ماند و بر حسن کلام جان بخش و لطف مقال روح پرور
اوجه گفته اید مردم خانان را ترک کرده و از هر چه داشتند
طرح داده تعاقب او را میکردند زیرا که چندان متاثر بود

Amun ex
Alamin

man
in scapulis
habitu
prosum

که طوفان منعدم شدی و امراض من دفع گشتی و مرکب
من ملک کردی و معنی شمشیر او را همان زبور بیان نمود
بگفتن که بشکل حسن خود متوجه شو و بخوبی برو و بادشاهی
کن و این اران گفته است زیرا که عیسای بادشاهی بود
و بادشاهی معنی را شمشیر حسن و تیر حمله در کار است چنانچه
شمشیر یعنی بادشاهی صورت را لاچار و نام خدای او
چندان صریح در زبور آمده است که حاجت بیان ندارد
اما تا سخن از این را جای تاویل و تسویل نمائند همان پیغمبر
در همان مقام ذکر نام او میت او نمود و گفت بنابرین
خدای تو ترا مالید بروغن خوشحالی بل مدح از معنی شمشیر
حسن میجو که آید از تر از تیغ فولادی دیگران است
و تیر حمله و نیک گرداری عیسی که تیز تر از خیر جوشن
خانی نظامان است درین عالم خود را در دیده مغلوب
حر به خونریزی دیگری ساخت و برینا که خواست سخن
آراست یعنی این شمشیر از ان فلذکلبس است اگر انرا
گفتی باری این اتم بلو که ان تحت اران گیت و کلام
کس است که نشینده ان سریر الهی باشد و بروغن

و شمشیر

خوشحالی مالیده کرد که داود از ان نوید میدادی می زند
رساله در کتاب الیسیا پیغمبر حق تعالی فرموده که مرا بنده
ایست که بد و خورم باشم و وحی به او فرستادم تا عدل
در میان جمل خلقان پیدا کند و چشمهای کور و گوشهای
کور و دلهای در غلاف به برکت او گشوده شود و آنچه را او
داده ام بهیچ بنده نداده ام بتایش من ستوده همه عالم
باشد و ان ستایش از چهار صد عالم به او میرسد تازه
بتازه و نو بخوبی او را بر ار برشته تا بنگر گویند و یا حق
کنند و در میان خلق موافق باشد که هیچکس ان را باز
ن تواند ستانند و مهر نبوتش در میان هر دو دوش باشد
و این همه اوصاف حضرت ختمه پناه صلی الله علیه و سلم
جواب چند کوی که خدای خروجل بر مردم نافرمان
و مبتدعان کردن کثان خورم است خورمی ان ذات
پاک که در کتاب الیسیا و کتب دیگر مندرج گشته بارها
در چیز بیان امد و افاقه مهر نبوت از بهیچ جا معلوم نشود
مگر کجا آمده است که سردارنی او بر کتف او و این
سردارنی بنام کس است که او را الیسیا خدا و سر دار

اشتی خوانده است بدین مضمون کوچک متولد شده است
برای ما و پسر ما را داده شده است و نهاده اند سردار
او بر کتف او و نام او خوانده شود عجیب مشیر خدا
قوی پدر و زکا را بنده سردار اشتی پس معلوم شد
که علامت سرداری بر شاه کس است که بدین صفت
ناموصوف است این بر محمد چگونگی روا باشد و ناید آن که
ان علامت سرداری چیست و سردار کیمیت سحری
چند نوشته می شود و بداند چون شاه عین مکان خداوند
زمین و زمان یعنی مسیح سردار جمیع انان خوست
که محبت و شفقت بر غایت خویش را ممکنان را بنویسد
خونابه اجل و انما بد خود را در دست مردم جویند و
کذاشت اما این قصه جان فوس که چگونگی او را گرفتند
و بستند و چقدر اهلها را سازند و چنان تمهید داشت
بذات مقدس او کردند و چطور در محکمها بودند و
در آخر کار جریسان فتوای ناحق بران معصوم دادند
و بر دوش صلیب نهاد و بکشتن بودند در از است
اینجا سخن تنها بر علامت سرداری او میرو یعنی ان

۴

علم فو نشان و رایت گریزاننده شیطان نیزه
یک منفر لوی نصرت اثر که بر دوش نهاده بسوس
تخلی طامو جوشد تا دران مصیبت که حکایت
سالاری و حقیقت سرداری را بنیان حال فرخنده
مال شرح دهد سالار است که جهت زعامت خویش
و عوام بدین حد در رسوای و خواری بر واری نماید و
انست که جهت بهیو و کافه انام حتی سربدار اختیار کند
پس انجیل میفرماید عیسی خود را از دوش ساخت مطیع
بود تا دم مرگ از بخت نامیده شد بدان نام نامور
که بنام او جمله کنان اسمان و زمین و دروغ در کج
آیند و سجود نمایند رساله عبد الرحمن زید انصاری گوید
که ادم علیه السلام گفت من در قیامت بهترم چون فرزندان
باشم الا یک پیغمبر که نامش احمد است که فضیلت او
بر من بدو چیز بود یک آنکه همسر او یعنی خدیجه در دفع
شیطان یار او باشد بخلاف همسر من که مدد شیطان
کرد و دیگر آنکه حق تعالی یاری او داد تا شیطان بر دست
او سلمات شد و شیطان من بر کفر و حقیا بماند

اینکه در فو نشان
علم فو نشان و رایت
گریزاننده شیطان
نیزه یک منفر لوی
نصرت اثر که بر دوش
نهاده بسوس تخلی
طامو جوشد تا دران
مصیبت که حکایت
سالاری و حقیقت
سرداری را بنیان
حال فرخنده مال
شرح دهد سالار
است که جهت
زعامت خویش و
عوام بدین حد
در رسوای و
خواری بر واری
نماید و انست
که جهت بهیو
و کافه انام
حتی سربدار
اختیار کند
پس انجیل
میفرماید عیسی
خود را از دوش
ساخت مطیع بود
تا دم مرگ از
بخت نامیده
شد بدان نام
نامور که بنام
او جمله کنان
اسمان و زمین
و دروغ در کج
آیند و سجود
نمایند رساله
عبد الرحمن
زید انصاری
گوید که ادم
علیه السلام
گفت من در
قیامت بهترم
چون فرزندان
باشم الا یک
پیغمبر که
نامش احمد
است که
فضیلت او
بر من بدو
چیز بود
یک آنکه
همسر او
یعنی خدیجه
در دفع
شیطان
یار او
باشد
بخلاف
همسر من
که مدد
شیطان
کرد و
دیگر آنکه
حق تعالی
یاری او
داد تا
شیطان
بر دست
او
سلمات
شد و
شیطان
من بر
کفر و
حقیا
بماند

سینه
سینه
سینه

و هب بن منبه گوید که خدای تعالی بر ادم وحی فرستاد
که منم خدای که مالک ملک اهل مکرمه ایکن من اند
وز دار کعبه همان من و این خانه را شهرت به پیغمبر است
خواهم داد از اولاد تو ابراهیم نام که از انما است کند
و بر انستی که از عقب یکدیگر آیند از انما و از انما
به پیغمبری رسد از فرزندان تو محمد نام که عقب و خاتم
پیغمبران باشد و او را از جمله کنان حرم و اولیای
کعبه و آب و نهکان و حجاب کنندگان ان کنم علما
گفته اند که کعب بن لوی اوصاف رسول صلی الله علیه و سلم
و صف ابراهیم یافته بود و لاجرم روز جمعه که در ان
تاریخ از انما و بر کفندی قوم خود را جمع کرد و بعد از ادا
شای حق تعالی بر ایشان خطاب کرد که بداند که روز
روشن است و شب تاریک و زمین بسته و آسمان قف
و کوهها میخای زمین و ستارگان دلائل راهها و حکم کسب
و خلف یک است نزد ما و جفت هم کرده اند پس یکدیگر
پیوندید و خویش را نگاهدارید و تربیت فرزندان بجا
آید آخر گویند که هیچ نموده باز گشت یا هیچ رفته باز آمد

خانه

خانه کعبه پیش شماست در محافظت حرم کوشید و کعبه را
ارایش نمایند و ملذمت این بقعه شریف بفرمایند که از دست
باشد که شان خرم عظیم شود و پیغمبری از انجا مبعوث
کرد و محمد نام که چیز را راست دهد و بعد از ان سخنان
گفت که ای کاشش که من در ان زمان بودم تا در
تقویت کوششها نمودم جواب عبد الرحمن زید
انصاری و وهب بن منبه مد پیغمبران تازه بهر سیدند که
بر هر قول انما بجا انما و صدقاً حرف دیگر کنایش ندارد
اگر از روی کتاب سماوی گفته اند ان کتاب در برده
خشب بوده باشد و فضیلت محمد که نیک وی هرگز
خشب نیست چرا فراموش کرد که چیز را و دیگر بستان
ضرورتش گشت اگر مراد از مسلمانان شیعیان محمد است
بودن وی است این را باور کردم چه امثال این کارا
زود از دست او می برانند اما اگر مراد از مسلمانان در
جگر که خاصان الهی اندن است این هرگز نمی شود چه مجموع
ارواح خبیثه از بدو انکشاف صبح نمون خویش که به
از کتاب جریمه متکبری و غرور خود سری مردود و

ملعون گشتند مستحق عذاب ابدی شدند و بدترین
لعنت که بدان گرفتار اند که اختیار نداشت از و نه
ستائیده شد پس چگونه صورت بند که برگزیده خوش
پشیمان گشته است عفا کرده باشد تا در ارواح طیب
شمرده گردد و گناههای که مخصوص بنام آدم و ابراهیم
باشند نیز عفا خام است چه هرگز هیچکس ندیده است
و اگر طلب کنند نتوانند نمود و مکار و فتنه و فکارت که
کعب بن لوی می ارد نیز بنیادی ندارد و جراتش بقیه
داده ام و تخصیص بحث خود را در رحمت انداخته است
چه این را و یا از یکسر کرباس اند رساله و هب
بن مینه گوید که در کتاب اسماء که بعضی از انبیاء
بنی اسرائیل نازل شده بود خوانده ام که باری تعالی
فرمود که بنی اسرائیل را بکرامت برگزیدم و به نعمت
پرورش دادم و چون کوفتند به شبان بودند که ایشان
را باز آوردم و کم شدای ایشان را جمع کردم و خور
نعمت در ایشان اثر کرد تا قوجان آن کوفتند آن
سر در یکدیگر ریختند و بعضی لقبیل بعضی برخاستند

9
Hafiz
Chaghani

۱۵۱

۱
وای برین امت خطاکارستم که ازین که خداوند در روز
افزین اسمانها و زمینها حکم جزم کرده ام که دینی ظاهر کنم
که بر همه دینها غالب آید و از او قطع معین فرموده ام اگر
بنی اسرائیل علم غیب میدادند بگویند که که خواهد بود و
ان دین پیغمبر علی ایضا باشد جواب آری ذکر نعمتها
حضرت باری در حق بنی اسرائیل و ناحق شناس آنها
در حق ان رحمان در توریت اکثر جا آمده است و وعده
دین آینده و فوقیت ان دین موعود بر ادیان دیگر جا
بجا مستور گشته چنانچه ان روحیه حجت سرشت تمیز
حدیقه بهشت نگارستان ناظران صفا تفرج گاه ارواح
عقلدایخ تجلیات خدای دین فرستاده الهی مطابق
و وعده در زمان معین بظهور آمد و از لغایت ارجاء
و بدایت بنیاد تا امروز بدرای مرشدان کامل و
مجتهدان کامل مرتفع و معارضت و بدواریه سلطین
عدالت انما متحصن و محض و نجایانهای متعهدان و
فوتان مصفا و به نهانهای بهتدیان رفقه
و به غلهای وفا کیشان و فدویان همیشه بهار

که اندک پس بعد متابعت ماضی را کمال دین داری
خیال کند به آنکه احدی را ذوق حقیقت دانی بهم رسد
یا شوق غور رسد پیدا بدید عجب نیت اگر مصنف رساله
جمله حروف میم و حا و دال را که در متن تورات و انجیل
بسیب انواع مقاصد و کوناگون مطالب حکم ضرورت
متداخل اند و ان حروف را شمرده بنام محمد مرکب
ساخته انگاه مدعی ان شدی که چندین هزاران
مرتبه نام او در کتب مذکور آمده است از و فو ر و ان
و کمال خدا طلبی همسران او دور نمی بود اگر بسنج
رضای شنیدند بلکه در اسمتبار و افواه این معنی
سعی بیفایده نموده اند و فوط خود را و نا عاقبت اندیشه
این قوم چه عجب اگر چنین فضولیات هم معقول و موجه
بمکان می نمود و نیز بهیچ آنها بدرجه استحسان می جاد
چنانچه بالفعل تصرفات دیگر که در رساله نگار برده همه
مستحسن دیگران گشته است با وجود تورات و انجیل
که شماران از حد و عد برون است کسی طالب
ان نشد که ان رساله را به اصل مقابل کند و انگاه

و نگذار متوجه عابدان و متراضان متلون و به بلبلان
دانشمندان و پندگویان مملو و بجوهای خوش شهیدان
مرطوب و سربز می باشد و توجه ظاهری و باطنی قائم
مقام هیچ که باغبان این بوستان زندگانه و گلستان
جاودانی است روز بروز در ترقی رونق و تزیین و طراوت
است کمیت که از ان راضی اجلل و دین کمال الهی
ندارد اگر بهر دو ان برحدوث و سه منکر اند و میگویند
که منتظران و نیم از راه شک و حسد است که بدان گرفتار
اند و اگر محمدیان مدعی اند که ان دین دین محمد عریض
ای است از راه چهل و نه وری است و رنه دین
که نه سیر دارونه دلیل عقلی و نه گواهی نقلی دارد اگر
جهل و بکر با بحث می بود که باور میکردند که چنین دین
فرستاده خدا باشد القصه در رساله باز بهمان
کفتاکو ضرورت شد هر آنچه بار گفته شده است
که این قوم خدا تا ترس و شرم و ان نفس خویش اند
بنیم عذاب دارند و نه امید ثواب بگویند هر چه
بزرگان این بنویسند هر چه دل خواهد و ان دیگر است

که از

ببیند که گاه بیک آیت صادق ده تا دروغ می آید و در هر یک مخالف خویش یابد و درازان آنرا ف و زید و فضول را الهامی برد تواند بود که نزد بعضی بمنقد رگه بود که جهت استنشادهای خویش امداد و معاونت بر آیت کتب سماوی نموده است اما نمیداند که احوال آنکس امثال کس است که در بحر خویش رستمداد و استعانت بر رشتیا و زمین و فروزنده عشق می جوید یقین دال که کلام الهی هر چه صحیح و سالم است گشته بر بنده سال و در اندک تصرف بشری متدفل است زینک معرق مخالف است و نیز انانکست

11
contra illud
qđ Mahtrid
d'aphtas
d'aphtas Mahtrid

در آنکه قرآن گوید که خدای تعالی بر اقرار رسالت محمد از پیغمبران محمد و پیمان گرفته است کیت که هیچ افسانه نامسموح را بر خط انصاف تواند کشید و بر لفظ اثبات تواند گذشت مشهور معروف است میان محمدیان که پیغمبران مرسل و غیر مرسل یک لک و هشتاد هزار بوده اند چه بلد شد

که هیچ

که هیچ یک بر چند و موافق خویش اقامت نمود و برین خبر چندان ضروری هیچ یاده اشتی هم گذارستند بقرآن صادق القول و راسخ الوعد میباشند اما درین وادی اینهمه فرو گذارست از چه راه بوده است بگذریم از تعد و پیغمبران و نوشتههای ناپیدای آنها اگر بر قول پیغمبر و قرآن خود باور میکنند محمد و پیمان اینها بر اقرار نبوت پیغمبر خود از کتابهاست که موجود اند برادر و نه بنامید و الا نه فهمید با گویند که تنها گواهی مدعی در حق خویش رسم دین و دریدهای ناخوابت اندیشان است و دعوی بی بنیاد همچو نقش ایوان است یا صورت

contra illud
qđ Mahtrid
d'aphtas
d'aphtas Mahtrid

پیمان در آنکه کتب سماوی بر گزینان نبوده است در قرآن اکثر جابه اهل کتاب تاکید میروند و بطریق که خواننده با مشید این که بی محل و کاوش بی ماحصل ایاز چه راه است ظاهر این و آن خود را بدین روشنی می خواست که دل خویش کند یعنی نام محمد در انجاست اگر عیسویان و یهودان منکر اند

همانا از سر صدق تجاوز دارند و بر این این قومها به دیانت و حق پوشش اند و برین محل هر فتنه که از شما سر میزند نمیگویم اگر شما این بدین تهمت کس متهم مساخت پس سر رشته معقولیت از دست نداده گفته میشود که نزد مردم خبر دارند حاجت گفتگوی بسیار است چه می شنوند و می بیند که قوم عیسویان چقدر سعی وافر دارند و در نمودن کتابهای سماوی و چقدر جهد بکار می برند تا مردم هر مذنب و ملت از کلام اسمائے که اب از نکان و قوت روحانی است بهره و در کرد و از تبحر از خان و همان خود جدا نیست اختیار می نمایند و بر از آن محنت تن در میدهند و محبت بیکان کفان را دوست میدارند تا بدینچه که خود ایشانند دیگران نیز بدان اشتناست مستفید شوند و این طایفه از اموز و دیروز در میان ایشان معمول است بلکه از آن مکتفی که حضرت مسیح فرموده است که بروید سوی تمام عالم و دعوت کنید به انجیل خلاق را چنانچه قبل ازین درین باب بتفصیل بنیان رفته و آنچه قرآن منکر

در جواب

در عذاب و عقاب مردم حق پوشش ذکر کرده است یقین است که هر که در حق پوشش اسرار الهی نیست بدو رشتی باشد اگر چه بعل نبی تواند بود و چنانچه بارها به ثبوت نبوت اما در آن آنکس و تنوعت ایدی آن بی سعادت شک نیست لکن ازنده قرآن عرض دیگر و ثبوت چنانچه درین برده

contra illud
qđ Mahtrid
d'aphtas
d'aphtas Mahtrid

در آنکه اختلاف نابودن در قرآن از چه راه است اگر مراد بی اختلافی آن بوده باشد که قرآن را در حقایق و معانی و مطالب و مقاصد با انجیل و غیره اتفاق تمام و موافقت کمال است بر سر باطل است چه کمان ندارم که از یک است هم اتفاق داشته بود مانند اتفاق لفظ و اثبات مطالب و امر و نهی و امثال آن که در میان قرآن مندرج است نیز بوجه حسن و حرف تا نموده شد که ندارد پس سبب تفاخر کدام است قرآن هرگاه از اخبار انجیل مخالف خود و مخالف دیگران است

contra illud
qđ Mahtrid
d'aphtas
d'aphtas Mahtrid

در آنکه گواهی خدا باشد است امانه نبوتهای جهانی کافری دین است کس که در گواهی خدای عز و جل شبهه داشته باشد اما اگر کس گوید که این گواهی

کوهای خداست الهه نوازی نوشته وجود دیگر هم داشته
 بود و در بر گرفته و نوشته هر نویسنده هر داستان و
 منتهی هر اوست ایمان باید آورد اگر او در تصنیف خود
 نوشته باشد که بر صدق قول من خدا گواه است
 چنانچه برین وادی برکت بخار است که نویسنده غرض که
 هر یک نیک میفهمد که صداقت مدعا نه ازین راه است
 که در قید کتابت آورده اند چنان ازین حیثیت که نام کوچه
 خدا در قرآن است نه دلیل حقیقت کوهایی است مگر زعم
 می بود که مشاهدی از خارج عاید میگشت اما چون در باب
 کوهایی خدا که در قرآن است بخیر قرآن گواه دیگر تا حال بهم
 نرسید پس لایق نیست که تصدیق بدان کرده اند حال
 اگر قرآن مخالف جمیع نوشتههای دیگر است و آن
 نوشتهها همه راست اند زیرا که یک راستی دیگر است

affirmant pro
 auctoritate libri
 affirmant

اندر

از هر فقه قرآن چنان با خبر اند که در میان محمدیان کم هم میرسد
 پس اگر با فوسن کسی از محمدیان مطلب چند از قرآن مخفی
 داشته بود و آن مرد را بخواهند از آن مخفیات دیگران را آگاه
 سازند از حیثیت که بر آورده خفیه کشتی پیغمبر شد خوانند
 گفت که غلب و پرده داری و در ضمن و مطالب قرآن
 از جمله محال است است چه قرآن در روم و شام و عرب
 و حج و دیگر ممالک دور دست پراکنده است این خیال
 درین محل کجایش ندارد و ازین باور که چنین گوید بسیار
 معقول گوید چه کاری ممکن است هم برین منظر قبل ازین
 که دعوی نبوت کند درین ملک های مذکوره انجیل
 مقدس و دیگر کتب سماوی منتشر بودند خصوصاً
 در فرنگستان که مرکز دایره اهل ایمان و شیخ حکم و انشور
 است پس آنچه مدعی گفته است محض برای غرض
 گفته است و دیگر بدتر که غرض هم بر نیاید چنانچه پیشتر
 مسطور گشت

و ربان رحمت که محمد میخواست که و انامید لطف حضرت
 که در باره منافقان و دشمنان خود داشت در باب اختیار

Contradict.
 qd Mahomet
 de Mahomet
 manifeste
 poudend

سزا داد که محمد داشت باز نمایان خود اگر به احسان
 محمد نسبت کنم از مناسبتی که در راست و کج و نور و ظلمت
 است بخوابد بود چه او پیوسته و معاشرت و معاظفت
 آنها بود و این و معاشرت و معاذرت او در حق و محبتش
 و این و مطلب انتقام او در حق و خواهی بل یا فروخته این
 و برید خواهی و نشانه لبی لقی که اگر کارخانه قهر و جبر الهی
 در تحویل این بودی در عین آوردن بسیار در نمودی
 اما تعلی کسی است که تحمل او از درک ما و شما و غیر
 وزیر بیرون است
 و ضعف حافظه محمد دیوی که با محمد همراهی میکرد و میگوید
 که آن مسلمان شده بود پس باعث نسیان محمد
 دیو نباشد بلکه می نماید محمد در وادی حافظه با طبع تنگ
 حافظ بود اما رایی دیگران است که نه بسبب تنگی
 حافظه و نه بطفیل دیو بوده است بلکه اکثر اوقات با
 همچو حیوان کار می افتاد که مجال برخاستن از میان
 آنها دشوار بود پس لازم شد که آیات نازل شود
 که هرگاه برخاستن نتواند غدر طیار در رشته باشد

14
 Demon qui
 Mahometem
 comitatus
 erat Ma
 hometum

می نماید

می نماید این معنی بیشتر چنان است زیرا که ایتی که درین
 و لولوی پس موافقت دارد به آیات دیگر
 در سرنوشت یافتن قومی ذکر این داستان و مثال آن
 در فصل هفتم گذارش می ماند
 و را قوام محمد بنادانی علم تا به خوش گفت که عالم نهانی
 نمیدانم اما کیفین اگر که میدانیستم چنین و چنان میکردم
 معنی ندارد و اید در تقدیر است الهی اصلاح میداد و کارگاه
 که در بود و نایب بود از ازل مقدر اند و در آن میان تصرف
 خود را بکار می برد و اول مستمندان و عاجزان حرف زد
 از خود را نمیکرد و جاهلانه وانمود

در آنکه اگر جمعی عربی آموزاند از جمله محال است نیست
 اگر جمعی اعرابی را تعلیم کند و مدحیات را و زبانی که میان آن
 هر دو فهمیده میشود تفاهم نماید یا بوسیله میانجی غیر بی نظیر از
 تقویر یا تخریر احوال جانبین جلوه نماید که امحل تعجب نیست
 مگر مرکز نموده است که اهل حج عربی دانسته باشند این
 غدر طفلانه است که چون قرآن در زبان عربی مرقوم است
 چگونه تواند بود که شخصی عجمی درین کار مداخلت داشته باشد

Mahometes
 ipse facit
 se nescire
 facit

Contradict.
 qd lingua
 arabicam
 non potest
 hoc dicere
 lingua aut
 ebraica aut
 illigere opo
 tetur

این بابا بیاضی ازین دو حال نیت یا ستمعان ان زبان
چنان سوده لوح بوده اند که با امثال خیرات علی می یافتند
یا اندک مدتی به ازین عذر نمیداشتند
در آنکه معجزه نه تنها برای ترسانیدن عذاب اند بسیار
کلمه و تمامه معجزه و فوائد آن بسیار اند مثلاً قدرت تمام
حق جل و علی عقیدت انرا به نیکان خدا گردید که های
بد را از زمان حیرت پذیری تا پیرن کاران دوران تحصیل
فوائد جسمانی ترغیب اعمال روحانی و غیرهم که عبارت
در تفسیر آن حال کوتاه است این برین معنی در رو که معجزه محض
برای ترسانیدن باشد اگر از منافعت معجزه خواهی عظام
یا به کتب سماوی مطالعه کن خصوصاً انجیل مقدس
که ششم از معجزات مسیح در آن میان مندرج اند نقل
انجیل است که آن حضرت عزیمت داخل شدن شهری
نمودند کمان بلده از بی سعادتی قدر او زاندا نشنند
و ابا کردند و دشمن از تلک میزدان او بهم آمده عرض داشتند
و گفتند ای خداوند اگر اجازت دهی بگویم که لاش
خود اید و هلاک گردانند اینهارا ان متحکم مهربان شاکر دان

miracles po
trity nont
tu ad inucl
sultorem
jet alios or
fines.

خویش را

شاکر دان خویش را زجر و عقاب که دو گفت خبر از آن نداری
که آن گیسو که شما را درین فکر انداخته است یعنی غضب
شما باین بسبب و سوس بشیطان است و اگر تو مود این بشر
نیامده است جهت هلاکت بنی آدم بلکه برای استخلاص
ایشان باعث آوردن این نقل آن بود که اگر چه خدای عادل
بارها بعقوبت های شدید ظالمان و سبک دلان را تهدید نموده
است لیکن بیشتر مغفرت و سلامت مرحمت کرده همچنان
اگر چه بارها در زمان پیشین عداوت هولناک و سبک
جان چاک بظهور می آورد لیکن بیشتر رحمت عظیم و جنان
قدیم این انان ضعیف را به نواخت و معجزه بقدریکه نفی
هوسد امی ساخت

در آنکه قرآن گوید که یک روز نزد خدا چون هزار سال است
امداد زبور آمده است که هزار سال پیش خدا همچو دیروز
است

در نیکامی زن محمد چه احمق بوده اند که به دروادی
عزت و حیای زن محمد به کوه غازی نمودند مگر نمیدانستند
که درین قضیه خدا قاضی است و غیره بقتی به چهار کوه نزد
پیغمبر رسوا میشوند و نزد خدا دروغ گو چنانچه قرآن گوید

خود تو را

De feminis
Machinis

در آنکه از فحشای کلام قرآن پنداست که سبب گردیدن
اجرایان در دین محمدان بود که قرآن در زبان عربی
بود و از نده ان نیز اعراب بوده است اگر کسی سوال
کند که اینهمه انبوی نصرا که در بستان بهر سیدند
و پیوسته متوطن عرب بوده اند و هستند چرا ایمان
بر انجیل و عیسای آوردند حال آنکه انجیل در زبان عربی
نبوده و بقول شما باین بر شخص نازل شد که عبری
بوده است باری چه خواهید فرمود دیگر چگونه دعوی
دارید که دین قرآن تکلیف بر جمیع طوائف انام
دارد حال آنکه ان ویکران اعراب نیستند تا بر آنها
اختیار این دین لازم میشد اگر خوش آمدی محمد
به اهل عرب بگفتن امثال این چیزهایی بود مدار
دین بر زبان بودی نه بر اهل و ایمان
در آنکه جهت اطلاع و واقعات الهام لازم نیست
طرف خبری بودی اگر واقعات گذشته به الهام
خدا معلوم هیچکس نکشتی غیر متوطن اقصای

arbes cre
dent Koran
via arabic
scripturam

کوه

کوه طور نبوده است و در وقت مخاطبه و مجاد به خدا و موسی
حاضر نه با وجود ان اخبار است بوسیلک کتب متقدم و اقف
و خبر دار است نه به آنکه محتاج به الهام یا به ناله جبریل بوده با

ante Mahme
tem prole
tiam Evangelii
in Arabia

در آنکه پیش از محمدیم نمایند در بستان بوده اند اگر
بیم نمایند هر دو منبع تحت لفظی است مخفی نمایند که الهام
بسیار قبل از حدوث محمد رسولان مسیح در بستان
پدید آمدند و اهل ان سکن را از جوی کاشف معلوم
معروف خویش رسانیدند و غفلت گذاران بادی هوا
و هوس را از عذاب و عقاب آخرت کوشمائل
نموده کرده کرده مردم را طوطیای بنیش کرامت
فرمودند و در زمره اهل ایمان را آوردند و یکس چون
محمد حدوث نمودند تنها از عذاب الهی بمرم می
ترسانید بلکه از عقاب خویش که جنگ و جدل و
قتال باشد چنانچه در موقع خود گذارش یافت به
منکران خود چاشتنه های حشائند و اجازه های لذت
نفس چنانچه زود و در میان خورشیدهای زن پر خواند

او معلوم خواهد شد بسوی خود راغب می ساخت
اگر توان میگوید که دعا اعرابان بسوی پروردگار در
طلب پیغمبر و دیگر بود محل حیرت نیست چه همه بی شکست
برایز نیستند اگر در میان آن جوانان راه حق چند
باشند که از وعظ و موعظه زبانیان صادقان
وزیرده از روی جهان پیغمبری نمایند که در اوضاع و احوال
همسری و همخانه نه آنها نماید چه مثل مشهور
است بگو تر با بگو تر با باز کنند هم جنس با

De uxore sed
quam Alakito
fieri utrumque
junct

هم جنس پرواز
درخواست تکیه محمد بازن پسر خوانده در حین حیات
شهر حسین این واقعه را در تفسیر تفسیل می آید
و چنین میگوید که محمد زینب بنت جحش را حبیبت
زینب حارث خواستگاری فرمود و زینب بیکان
اگر برای خود میخواهد این خطبه را قبول نمود و چون
دانست که برای زید بود اما کرد چه جمال زیبا بود
و دختر محمد بود و گفت من چرا از او کرده شوم
و برادرش عبدالله نیز درین باب با خواهر اتفاق داشت

و کلام

حق سبحانه این است فرستاد و نرسد و نشاید هیچ مردی
که و نیده را و نه هیچ زنی ایمان از نه را چون کرد خدا و رسول
او کاری را که باشد ایشان را اختیار از کار خود و چیزی را
بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا
و رسول سازند و بعد از نزول این است زینب و برادر
راضی شدند و او را عقد و جود گرفت و حق تعالی پیغمبر را
اعلام کرد که در علم قدیم ما مقدر شده که زینب
داخل ازواج طاهره توانا باشد پس میان زید و زینب
ناسازگاری پدید آمد بمشابه که چند نوبت زید عزم
طلاق کرد و پیغمبر مانع میشد و گفت خدا که یاد کن
اینرا که گفتی مرا آنکس را یعنی زید را که انعام کرده است
خدا بر او و تو انعام کردی بفرزند خود اندن نگاهدار برای
خود زن خود را و بر سر از خدا و نهان میکردست
در نفس خود آنچه خدا پیدا کننده است یعنی زینب
داخل ازواج تو خواهد بود و مترس از سر زینب مردم
که گویند زن پسر را بخوارست و خدای سزاوارتر است
که از او ترس در آنچه باید ترسید چون بر رسید زید به

و کار نامه کریمان در بخوابد و دختر محمد که هزار جز و ثقل منکوحه پسر
لطیف گشته بود ثابت میشد تا رفتن محمد به دستورست
در خانه او سخن دایم و بر فریاد آن ضعیفه اصله گوش نهیم
هیبت مهلت مردم با اینهمه کردارهای وحشی تقرب
الهی دارند و با اینهمه تنگ و ناموس و صلحیت خود را
اصلح الصلح و اعظم العظمی الکفارند و پیروان آنها می
گویند که همچو پیغمبر ضرور بود که در عالم بایده راه خدا عالم
نماید یعنی آن را می است که تفضیل ال بظهور پیغمبر
پس آن مومنان در آن راه تجامل و تقاسل رواند از
چه اینک پیغمبری فرستاده شد که هر شک که گفتار محبت
بگردار حمل کرده است شنیدیم که محمد قبل از وفات
وصیت کرد که زنهای او را دیدگان بجای مادر دارند چندی
که بخود و انداخت یعنی که او را نیز بجای پدر می شمرد
باشند به شایسته تلف کند شسته باشد در دل که
خبر هیچکس برین راضی نخواهد شد چه اجمال او بر ظاهر
اند پس همان بهتر که نقش زنهار و عصمت و صلحیت
به او باشد

زینب بجای که درشت ما او را بتو دایم تا نباشد
بعد از تو بر مومنان تکیه و دوستی زبان پسر خوانده
خود را چنانچه محمد بانه زینب آمد به دستوری زینب
گفت یا رسول الله به خطبه و کواه او فرمود الله المزوج
و جبرئیل آتش هدای عارفان بصیر و مستبصران خیر
کدام عدل و احسان من جانب الله محال دارد در
فرمودن آنکه مترس از سر زینب مردم که گویند زن پسر
را خواست ما زن او را بتو بخشیدیم هرگاه نزد امیرال
ان و یار و یاران روزگار چنین عمل قبیح و کبریه بود
است تا عند الله چگونه باشد که عین تقدس است
و در حکم خواستگاری زود و دایک زن و چنین زندگ
هر دو کدام انصاف حسن تدبیر الهی است تا این چنین
امر باشد ایست بر خدا حمل توان نمود و ندانم که کدام
نتیجه خیر و حسن معلول پیغمبر شما را اجازت گشته
است که با وجود طعن عام و خاص و سایر الناس
خواست که همچو عمل صالح بوقوع آید تا مذهب طایع
متنفذان اینچه کرد یا کدام کار بنده و تفضیل پیغمبران
و کارنامه

انعامات خاص که در باره محمد و قرآن مندرج است
اول زینای لکهای نه تا دوم هر چه در خاتم بدست افتد
سیوم هر زنی که بر و مایل کرد و چهارم باز پس داد
برگزینا خواهد و جای دهر سوی خود هرگز نخواهد کیفیت
این حال و چگونه این حوال پیش کشد که خبثت به از
قدسی و ترکیب به از تجرید و حیوانیت به از روحانیت
است شرح نمودن چه فایده دارد و حقیقت این
کالبد خاک که مرکب چهار عناصر متضاد است و تربت
بزرگان فضیلت و ارفاد که جز میلهای پستی و
خوابشهای مستی از فزاید بیان نمودن نموده
که جان شریف را اسیر تن و مغلوب بدن ساخته
اند و خواهر در در بجز و بنده را به ازادی نواخته چه بهره
از آن سبب جمع نمودن این توده می نجاست و
اسباب ناپاک که جز آن نیست که در سبب معقولیت
بسته دارند و باب تمنا و میلها کشاده چه همین
که قدام بلوغ در شهرستان اراده گذاشتند بمناسبت

دی

دیگر هندوان و به و نمان روح اینها محکوم نفس و شیطان
میکرد و متن حاکم آن همواره خورم و خندان زیر آن میخوانند
که از حقیقت واقع این و آن دار سیده طریقه دیگر که
مخالف است اختیار نمایند چه آن ذات و تجرد
و اجب که از هر لالشی و الوود که منزله و مقدس
است و یا بر بگویم که عین روح است که روادار شده
باشد که از روح طایفه خاصان و برگزیدگان او مغلوب
نفس که بحدین نیکبست گرفتار است بوده باشد
حال آنکه یک در تقاضا و شرافت و علو رتبت
و نهایت افریده شده است و دیگری در کمرت
و نجاست و اموا و کثافت گفته باشند به این را
مردم ما بر تمیز اند بباران اینهمه شست و شو
قرار داده اند که ظاهر از آنست که جمع کننده اسباب
ملوثات باشد گفته باشند که بگویند ما از نجاست
برقع برو می نهادیم از پس که با حیا بود دختر همه
کز آن سر لطف او بوده است او را نیز گذشت گفته
باشید که اینقدر متراضن بوده است که بر سر میخورد

کوم که با وجود خندان برین کاری انقدر نفس طالب و
شهرت غالب داشت که زینای او را حیا به
و شمار می نمانده بود چنانکه لک و می هرگز خشک
نمیشد گفته باشند که اینهم از جمله معجزات او بوده
است که بر صدق رسالت او دلالت میکرد کوم
اکثر حیوانات اصلا از جماعت سید میشوند نه این
راه رسول خدا اند گفته باشند و او و سلیمان
زوجات متعدد داشته اند پس بفرمایند چون در
بر وادی ترجیح بر آنها داشت مقصود از آن او این
بود که نه تنها از زینهای متعدد اتفاق نماید بلکه هر که
خواهد برگردد و هر که نخواهد برگردد و هر آنکه در
نظر او مطبوع آید بشوهرش حرام و به شوهر جلال کوم
که بدین صفتها به ترجیح بر بفرمان داشت این است
بلکه بر سرشید باز آن ماقبل و مابعد چه آنها
تنها خست درین وادی برده باشند یا می برند
اما بفرمایند شما کوی شید بازی از دست آنها برده
است بخت عمل و بد آنکه کرده و ناکرده داود و سلیمان

David et Salomon
mon plus
cher frere

فراتر

راستگویی

سند گرفتن درین محل به وجه است چه محمد خود را صاحب
شرح و مرشد عامل و بر عالم میگرفت و آن دو بر آن
تنها بعضی خبر اندیده را داده اند و ذوق شکست بوده اند
و السلام اگر مسند میگیرد ادم و نوح و ابراهیم و موسی و
عیسی را یاد کند که صاحب شرح و راهنمون خلاق بود
اند تا بمقابله کرد و در درجات احوال مشخص کرد و
چون داود و سلیمان پاره دوستدار لذت صوری
بوده اند از خارت و حضرت معنوی سلم نمانند
چنانچه از لقا حضرت داود بر زن او را به اسم
بتشیع که بحجت حصول مراد خویش شوهرش را
جای خود نشاند و بکشتن داد بدو نگاهبیره با تمام
انجامید و مبتلا بود سلیمان بر زینهای هندوان
منتهی به بت برشته شد پس لایق تر آنکه ذکر
تعدد زینهای این پیمبران حجت بفرست نمایم نه
جهت بیروی و متابعت گفته باشند که ابراهیم
نیز یک کثیر سوای لکهای خود داشته است آری
مگر آن نیم اما دل به بخش کوتاقت این دوا

صورتی که در این
صورتی که در این
صورتی که در این

Abraham de
Hofland
fili Agor
anellam

را در مد نظر عقل آورد بداند که در تورات است چون مت
مدیر آمد که ابراهیم از غره فرزندی محروم میماند زش
بر اسم را از اجازت داد که با کینه از نزدیک شود
بل بجا و حمد ابرین پله آورد و از آن کینه اسمعیل هم
از شش چون حکم الهی از سر از فرزند و بلند متولد شد
اسحق نام نهاده شد و در عهد خویشی ساخت
بعد از چندی اسمعیل معصوم مادرش بسبب بدلو که
و فرمان از دی از خانه بدر انداخته شدند اکنون
نیک و نیک که اوضاع محمد به احوال ابراهیم در کلام

در خصوصیات صورت جبرئیل صورت اصلی جبرئیل را
بصورت دیدن و استاده بودن او بر کماره آسمان
و نزدیک رسیدن او نزد محمد از نیمه صفتها بوی جسم
بر می آید اکنون معلوم شد که فرشتگان را محبت
میدانند نه روحی و مرکب میدارند نه مجرد
در چگونگی شوق قرصینه گوید که کفار قریش از محمد حجة
طلبیده بودند و او ماه را دو نیم کرد و درین اثنا محو
نمود و آمد بدین مضمون نزدیک آمد قیامت و شکافه
شد ماه و همان مفسر میخواند که انشاق قریش است
کنند بنو شتهای سابق حال آنکه در کتب لقه عذمت
قیامت نوع دیگر آمده است و آن است قریب بوقت
جزا تا یک کرد و نهایت و متغیر شود و توشش بر یک
خون و غیره پس معلوم شد که در روز جزا عذمتی که
درها محسوس کرد و تا یک شدن جرم او است
نه شکافه وی و ظاهر است که انشاق قریب بوقت
قیامت نیست چه زیاده از یک هزار سال گذشته

Confession

11

است که قیامت بوقوع نیامد بلکه هیچ اثری از آثار آن
که در تورات و انجیل تفصیل آمده اند مبین نیستند
پس هرگاه قریب قیامت فطرت انشاق ماه
نیز باطل است و دیگر در باب قیامت که وی پیش
از سر نزد محمد رسیده بودند و در آنست که وقت
معین آن خیال باعث شدند و او را درین باب
مجال سخن نموده و اکنون که جرات بیان این معنی
پیدا کرده است چه معنی دارد اگر چه شوق فر را باور
داشتن بحسب تحقیق دور از کار است اما
با بکل تنگ نماشش آن نمی شود زیرا که مقرر است که
شیطان پیوسته در تقلید انجیل حقیقه و تعلیل و تقطیع
خاصات الهی قبی باشد و توبیخ از آن انواع
تسلط و تدویرات بر حق انگیزد و شعله در
نظر مردم می آرد و نتیجه که گوشت اصل انداخته که همان
پاره پاره کرد و چهار اقسام از چهار طرف نمودار
شوند و امثال آن پس کوه خارا در میان هر دو
قلعه قرار دیدن چه قدر کاریست کدام خردمند

از دیدن چنین شعبه شبیه خلل در ایمان می افکند و
از انجیل از روز روشن و خارقات سخن میگوید
که هیچ یک از آن خاله از فواید عالم و منافعت بنی آدم
نبود چشم بسته بدان باز یابا بکشید چه حاجت گفتوی
دیگر است هرگاه محمد در ناتوانی معجزات خود کواه خود است
چنانچه سوره الرعد گوید بدین مضمون میگویند از آن که
کافر شدند چرا فرو فرستاده نمیشود در محمد نشانه از
پروردگار او جز این نیست که تو بیم کننده و هیچ معقول
گفته است اما حقیقت که سخن را به اتمام نرسانیدی
بایست که بگویند ما دمی که متوالی بیم کننده و چون متوالی
دو نیم کننده و در همان سوره گوید تویند از آنکه نرویند
چرا فرو فرستاده نمیشود و بر وایت از پروردگار او بگویند
بدیست که خدای کمره میکند هر که خواهد و راه نماید هر که
باز کرد و بوی خدا را بهین که چه دوستدار خدا بود خود را
نیک نام و خدا را بدنام نمود و در سوره اطر گوید گفتند
چرا نمی آید برای ما آیت از پروردگار خود ایانید بر ایشان
جز آنچه در کتابهای پیشین است اینجا ظاهر است

از این

کتاب کار داشته است همانکه اهل کتاب از واقعات
پیشین و معجزات پر تمکین واقف بوده اند زیرا که
ایشان را سوال بارسل جدید مطابق اجتماع کارها و
رسولان قدیم بوده است و در سوره الانبیا گوید بلکه گفتند
سخنان است چون خواب بلکه بر لبه است از خود بلکه
اوست عراست درین محل حسن خیال بر سر خطمانه
پیغمبر خود است و دل و دشت و جگر سوختن خویش را
نخواهد ظاهر کند و بدین عبارت می نویسد کلام پیغمبری
میگوید و در خیال است معنی افکند معنی چند که هیچ حقیقت
ندارد حاصل که ایشان در کار پیغمبر متحیر و مضطرب گشته
گاهی اوقات این وقت اوستا خود وقت اوستا اح
زمانه اوستا مفری می خوانند و می گفتند اگر چنین که ما
میگویم نیست پس باید که بار و برای ما معجزه از این
قرآن را در دهیم تا که فرستاده شده بود و بدین پیشین
نگریده بود و بدین پیشین از ایشان هیچ اهل شهرت
که هلاک کرد و ایشان را و تفسیر این است میکنند
که امم گذشته استیا طلبیدند و بعد از ظهور ایشان ایان نیافر

در اهل

و به افکار و گدیزب هلاک شدند سخت مردم اند در
وادی طاف واری ایان خوش آمدگویند است
که در دین های حق چه در حین حیات و چه بعد ممات
ارند ایان از هر طبقه مردم خیل خیل میگردانند و از افکار
و گدیزب بر گشته از هلاکت رها می یافتند و اگر نمیدانست
چرا اوستا و انجیل را مطالعه نکرد و در سوره العنکبوت
گوید گفتند چرا فرستاده میشوید و بروش نه از پیشین
پروردگار او بگویند این نیست که استیا نزدیک خداست
و جز این نیست که بیم گشته ام اشکها را ایان پذیرد نیست
ایشان را انکه ما فرستادیم بر تو قرآن را خوانده شود
بر ایشان و تو تجدی کرده و گویا ترین سوره در برابر
قرآن از ایشان طلبیده و ایشان مال و جان در
می باز نهند و معجزه ان می پروراند معجزه روشن
تر ازین گویا باشد پس همان بهتر که ارند قرآن
از دعوی انجیل باز آید و فقط بر فصاحت امیدوار
نمایند که بشنوند نصیحت عبارت از ایان و سخن سارا
ماند نه بخارات و معجزات پیغمبران

در انکه حضرت عیسی خبر محمد نداده است در حرف خاجواب
داده اند

در اساس کار می و به اتفاقی که محمد باز نهی خود داشت
اگر با نفوس خوبیهایی در پیچ و تنگنای ظاهری و جمعیت باطنی
و کتاب فضایل قناعت و متابعت ارباب سالت
و تحصیل اخلاق و پیروان و مرید معرفت روح در و ران
نزد پیغمبر شما مشغور نمود باری را می از انواع رسوایی
که بطریق اختلاط کثرت عورات بظهور می آمد می یافت
و او را فارغ الهاله از بد حال حاصل میگشت چنانچه بارها
این صحبت را در انچه خوانده میشود و چون تفصیل آن
غیر از ضایع روزگاری فایده دیگر ندارد و لاجرم
آن باب نموده شد

در قبضه محمدیان گوید در قرآن است مرخدا می راست
جهات مشرق و جهات مغرب پس هر کجا که رو
ازید در انجا است قبضه خدا پرست که فراخ کند است
و دانایان کلمات خلیه موافقت بر اقوال عیسویان
دارند نماز عبارت است از بر داشتن فکر بر جبهه

اگر کار

non convent
Mahanti cum
exoribus

conversione
Maccanensis

De mactare
Samaritana

کرد کار که یکسان حاضر است در همه جای پس قلب خدا پرست
نه مخصوص محل است و نه مکان و قوم می با قوم
اسرائیل همدرین باب مخالفت داشته اند و در
یک از ساری نزد عیسی صاحب استکشاف این معنی بود
که پدران ما فذل کوه را مخصوص عبادت حق داشته
و اند و بنی اسرائیل به اورشلیم ان معلوم حقیقی در جواب
میفرماید و می اند که قید کوه اورشلیم در میان نمائند
و ان وقت اکنون رسیده است که سجود کنندگان
سجود بکنند بروج و بحق بچنانکه سزاوار است
درین سخنان تعلیم کرد که عبادت پروردگار متعلق
به امکان و محال نیست بلکه عبادت تعلق دارد به توجیه
دل و حضوری جان چنانچه قرآن نیز اقرار نماید اما
چنانکه ان مردم غیر الوضو و متبوع الاحوال بوده است
زود از قرار خود برگشت چه حال انکه میدانست
که مرخدا می راست جهات مشرق و مغرب با وجود
ان چند نوبت در قرار دادن جهت برای عبادت
خدا در و قبول نموده است چنانچه در حرف ف

بیان این پذیرفت و حال آنکه می دانست که هر کار و آورد
 نشود قیله خدا پرست تمام باشد با وجود آن تمام نوشتن
 در آن درشت که مردم روی مسجد حرم آرند و حال آنکه
 قایل بر آن بود که حق سبحانه و تعالی خداوند فراخی است
 باز فراخی او را به تنگنای حرم مکه وای نماید این تغییر
 اقوال نه مناسب احوال خرومندان است تا به
 پیغمبر آن چه رسد هنوز قرض و دیگر دارم کس را که
 و حوی بر آن بود که دین او برای کل عالم است
 و احکام او متعلق باشد بجزویات همچو شست
 و شوی اعضا و غیره یا ارشای نادیده همچو وزن
 قطب نما که قومی قله نما گویند هرگز قفل سخن
 پسند و چه درین مکان اقالیم سبعه مساکن
 اربعه بیشتر مردم به غیر و به هر آن چه میداند که
 قطب نما چیست و سازنده آن نیست تا بوسیله
 آن آلت قطعه زمین مکه و بقعه مدینه را در قیاس
 آرند اگر غیر شما خواه ناخواه میخواست که عبادت
 و نماز سفان هر قبا و البته سوز و صوب بوده باشد

gradibus
 antanis
 spiciantia
 acis ingates

چاهانی

چاره چنانچه می چاکان و غور رس محتاجان میکردن ستاد
 بر اطراف و جوانب افاق همچنان کامل مع الاث مذکور
 و چون این جماعه از شرق تا غرب و از جنوب تا شمال
 منتشر می کنند و مکان هر موضع و سلطان هر جزایر را
 حقیقت هر دو قطب و دایره معدل النهار و خط استوا
 و درجات که در خط و دیگر قواعد و قانون علم ریاضی
 که جهت تحصیل تفاوت مکانی لابد است تعلیم می نمودند
 که به این محال عقل است که این حکم کل و رکل عالم شایع
 و معمول باشد از زمان بعد تخت و پنج و خواجه چند
 هزار فرسنگ روی بوسی کعبه و لورند کعبه بخانه چند
 هزار فرسنگ چه منج که در وادی قطب شمس از هر
 اقلیم سلیقه درشت درشته بود و خفاصت است و
 از نیست که در سفر و با قطع نظر از باد و طوفان که آن سبب
 دیگر است بر سال گشته نام می شنود و حل نمیرسند
 پس حکمی که وابسته چندین اشکال بوده باشد هرگز
 از خدا نتواند بود و نیز اگر کسی بر حالت مسافران این
 سواد اعظم نگوید که بیشتر عمر در سیاحت صرف میکنند

ignominia
 fecerunt
 omnino
 conventus
 Moralibus

و کوه و دشت و بر و بحر جای گذرانیدن شان و نوشته
 در تغییر محل و انتقال مکان و مردم که نسبت بمکه شرق
 رویه اند متوجه بغرب میشوند و همچنین جنوب و شمال رویه
 درین الوف اقام و صنوف گروه سوزن قطب نما
 و سنگ مقیاس کجا رواج دارد تا بوقت حاجت
 روی بوسی کعبه تواند آورد و خصوصاً در وقت کرد و غبار
 و باران که بیشتر در آن زمان محتاج به آن باید شد لازم
 از اطاعت و بندگی خدا در ماند و از حضوری وی محروم
 این حرف به اعتبار شما گفته میشود و لاله عقل که
 باور کند که اسباب خدا رس سنگ و این است
 خال آنکه سوزن مذکور در همه اطراف عالم یک صفت
 نه مانند بلکه در هر اقی تقوی پذیرد و یکدیکه بعضی جا نیست
 و چهار درجه تفاوت میگرداند و معلوم نشد که هیچ
 وجه این حکم کلیت ندارد یعنی قایل آن نیست
 که مردم تمام عالم اطاعت نمایند و محکوم آن باشند
 گفته باشید که یهودان چرا

شده است لکن در هر که آن دو شرط مفقود اند
 عدم شرط سیوم کمان نمودن و دراز کار نمودن و خود
 که فخریه فرزند ابراهیم دارد و صلح و رشتنی قیله نامی را
 چرا از دست داده جنگجو و مردم ازاری و پیش گرفت
 خواهد گفت که وقتی که باد شمس ابرافیل و اریوخ و خدور
 لایه و طوال بر سر شهر صدمه و غمره تاخت آوردند و
 تمامی شهر را ویران کردند و در آن میان لوط هم که برادرزاده
 ابراهیم بود مع جمع کثیر و اموال و اشیاء اسیر شد ازین تر
 ابراهیم با جمع خانه زاد که موازی سه صد و هزده نفر بودند
 اہمت را کار فرموده شب شب بر سر دشمن حمله آورد و
 چنان تر و د بهادرانه نمود که غنیمت را شکست داده تمامی انبوه
 و طوایف انام اسیر شده و لغای برده را مستخلص
 نموده مراجعت نمود این قصه اگر از تورات یاد دارید
 و جهت اثبات آن می آرید که در دیگر تفهیل نیز رسم
 محاربه بر سوم بوده است نیز راه بمخلوب سخن برد
 چه ابراهیم بهانه رواج دادن راه حق با خدای حق هرگز جنگ
 نکرده است و رخت و بخت و انت و بت دیگران را بستم

Mahtan
 in sui
 aspiant
 aspiant
 qui
 sonant
 500
 500
 500

و این
 و این
 و این

نستائیده و این جنگ که مذکور شد نیک می نماید که نه
بطع زور و یور و نجس شامدان دل بر انجینه بود بلکه
دلسوزی برادرزاده و جگر گوشه شمشیر کلک او شد
چرخ جنگ نمودن جهت محافظت جان و مال حلال است
اما جهت طمع و توقع حرام و در بهمان قصه خوانید یافت
که چون نوید فتح و فزونی حضرت ابراهیم بکوشش پادشاه
صدمه رسید خود به استقبال آن حضرت برآمد و بعد از
شناختن او و خبر و پشت که رخساری صدمه اسیر شده باو
مرحمت نمود و اموال و امتعه از آن خود و اندک غیر ملتس
و ی را قبول نکرد بلکه تمامی توابع و لواحق باو از آن دست
اما محمد بن امان خایم او را از و نهان میکرد و بدید مایه های
خود را و اوی نمود و ایت نامشتمل بقاب و خطاب
بهم میرسانید چنانچه در سیاره هم سوره الانفال آمده است
که خیمت ابر خدا می راست و پیغمبر را پس ترسید از خدا
و بپشتان او دید احوالی را که در میان شما است و فرمان
برید خدای را و پیغمبر او را اگر هستید از اهل ایمان اما
چون دید که فایده نکرد باری بر قلت خیمت رقتانند شد

Abraham Isah
Sema, Me Lib
Se Decho

Mahmud Khan
Khan v. Deval

چنانچه

چنانچه در سیاره هم سوره الانفال که نوید بداند که انجینه
خیمت یابید از هر چه که باشد پس واجب است هر چه
را آنچه حصه آن و پیغمبر را و مرشد او و خویشان را و پیما را
و ما کین را و ما فایان را به زور اگر مستعد که ایمان
او را بدید بجز او را و پیغمبر را و مرشد او را و خویشان او را
حاجتها و حاجتها تقصیر نمود و اگر گوید در عهد موسی بحکم خدا
بنی اسرائیل جهت تسخیر ملک کنعان با سکاکن را بکنی
مبارزه داشتند و اکثری از قبایل آنها بقتل رسیدند و
بعد از جهاد بلیغ آن ملک را در خزانه تصرف خود او کردند
این قصه هم بمنزل و مناقصه دعوی شماست بحکم آنکه
اولا ملک کنعان چون زاد و بوم اسحاق و یعقوب که جدان
آن قوم بودند بود و مردم اجنبی زمین موروثی آنها را
متصرف شده اکنون بوزمان و قتل نمیدادند پس
این قصه و دیگر است چرخ بر دعوی ملک و ملک دشمن
است نه بعد از رواج دین فتنه برداشت ثانیام هر سوس
در وقت باهم افتاد و لشکر و و طوف بعاخت و نه که
جهت مهم از ی قوم خویش کوششی گزید و توجه بطن

که یکپس نان خیری خورد و این حید را به خیر می نمایند
دویم باید نزول احکام تورات بود و درین حدیث که از
را بجا می آورد و موسوم بود بعید هفتاد و یکم باید آنکه
حق سبحانه و تعالی در سفر و حضرت امدت چهل سال پیشینان
انرا امدد و معاون بوده است و از انواع مخاطره مصلحت
بمملکت قدیمی بزرگان شان باز آورد و این حدیث سیمی
بود بعید خیمه و درین ایام از کارهای وزیر و مشاغل دنیوی
باز می ایستادند و درین روزها تعطیل بخندید و قربانی
بهیچ چیز

و دعای خیر و حق آنها از هر جهت حقیقی و خوب است می نمود
پس معلوم شد که حکم الهی که بپیشی اسیر ایل صادر شده
بود نه برای زور و تعدی بزرگهای از دکان و مختاران بود
بلکه جهت یک دعوی حبلی که این قوم به آن کرده و بستند
کارهای دینی و ایمانی متعلق بر تقدیر الهی و اختیار ان نیست
ایمان دعوی ملکه و ممالک متعلق بر تقدیر حقیقی و مجازی است
انرا حضرت مسیح چون شد که او را از بیهوشی کل عالم
و خطراتی منته ادم فرستاد و روان داشت که برای محافظت
خویش با محافظت و محاصمت دیگران بر چه چیزی هم بدست
در شش باشت با وجود این به استعدادی خوب است بمنای
کار خود را از قرار واقع میکرد و چنانچه باره تفصیل آمده است
و بار می آید

pergamon
ad bora
unfals
n'ale proqada

و آنکه زیارت مقامات مشرفه بر سیل فزون عموما لازم
نمادنی موجب نیست حکم تورات بود که جلد اسیران شیخ
بسم ایل بخوار و خزان رسال سلطنت و حاکم
مقر حاضر آیند و حسب الحکم اداب را بجا آرند که از آن
باید خلاصی اسیری مهر بود و درین حدیث حکوم آن بودند

یکپس

و محبت الهی است این اقوال انجیل را بر زبان آوردن
که من بر شوق مآهوتی است یقین دارم که ملاحظه تمام دارم
تا خوانندگان را نفرت رود بد از شنیدن که تنها بر وصال
محبوب حقیقی اشتیاقم به آنکه بجز این مزاج میسر اینکس شد
و این جسم زودیکال به سعادت خواهد ماند تا بر این باره
سیر این لطف و آن لطف نموده ام تا به بنیم که در شمس
انصاری و باب آدرشین بدن چه چیز گفته اند و آن هدی را
نزدیکان بگذرانیم و از انصاف است هر که شریک رنج بود
شریک راحت نیز باشد و درین باب فضایل بزرگ
نشان میدهند اول آنکه این تن زبونی و ناتوان کفالی
فنا و مورد هزاران رنج و اطم بوده است و رانجا نوحی
نزد رسته عطاشی شود که زبان قاصر بیان از جمله از این
تواند بر آمد و هرگز نماند و تا اندماند دوم سرحت
و جلاله بجدی میداد که در ظرف انجین طی مسافت
هزاران فرسنگ نماید بیوم قوت دخول و خروج
در جوار بر منفرد و احبام محمد در شسته بود و هیچ شئی
مانع او نکرد و چهارم در زیند که طلعت او در خشنودی

4 of the caprin
afifi

از امها از مهر و ماه بالاتر توان گفت و در هر یک حسن
چنان که نماید که سحر او را در مجلسان آن بارگاه خود
لین آنکه در بزم کاشف جلال و جمال آن مستحکام است
مستغرق اند کار بدین خوبها اندازند و در جیب حال خود گویند
ما را نه خم و نه رخ و نه حرص نیست است برادر ز رخ
پرو که مشتاق تقائیم در باب تحویم اخذیه که یعقوب
بر خود حرام نموده باشد که بخت را با راس ظلمدن شدن
با حلیف خود که تواند بود و مکدر و غیبت او تا دیگران را
ظن صدق و حق او پیدا شود و در تورات است که خدا
تعالی بر حضرت نوح و اولاد او خوردن خون را حرام کرده
بود بعد از آن تا بودن اولاد حضرت یعقوب هر که حکم
بخلاف آن نیامده است پس بد است که خوردن
خون بر حضرت یعقوب و اولاد او حرام بوده است
و نیز در تورات یافته میشود که یعقوب و راس خون
غنائی دیگر بر خود حرام کرده باشد یعنی وقتی که عقب
کش را از یعقوب خشک شده بود و فرزندانش
در خوردن گوشت بنا کردند و خوردن تا همراه گوشت

فان لا یمنع
من ان یأکل
من لحمه

بنا کردند

به خوردن نشود و آنچه حسن و تفسیری ارد که یعقوب را
چون مرصن عارض شد نزد کرد که اگر خدای تعالی او را
شفادهد بر طعام و شراب که دوست تر دارد بر خورد
حرام است و حق سبحانه او را شفا و گوشت و شیر شتر را
که از همه مملو است و شراب و آب و دست تر میداشت
بر خود حرام ساخت و چون بر متابعت او از تناول اینها
اجتناب نموده گفته اند تورات بر ممت اینها حکم کرده است
حق سبحانه فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند
بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر حرام کرد و اگر این دعویست
بر کواشی تورات موقوف است یعنی که قول آن مفسر
پادرو است زیرا که رای او بر تورات موافقت نکرد
و جهودان درین وادی حق بجانب بودند زیرا که تحریم
در گوشت بیشتر یک تورات است نه نزوق و اختیار خود
خارج از تورات ظاهر میشود و در باب حرم هر یک حسن گوید
که اول خانه که به روی زمین بوده است خسته و برای
مردم نازناست کنندان خانه است که در یک دایره است
و بسیار نفع و کثیر الخیر و برکت او بجدی است که اگر کردن

Interpres Korani
afifi Jacobus
Patriarcha
Santabem fbi
fhusam inter
afifi fbi
carne au Cade

le temple de
canol

confectio
Temporis
cani

در وی طواف و نماز بر است بعبادت یک که در خیر
مکه واقع شود و درین خانه یاد و زحمات نهانی روشن است
یک از اینها سنگی است که اثر قدم خلیل الرحمان بر آن بوده و
این سنگ است بلکه چهار است اول تاثر آن سنگ
از قدم ابراهیم دوم حوض کردن قدم آنحضرت در او و همچنین
سیدم بقای آن رقم مدت محمدی چهارم محفوظ بودن
آن سنگ با وجود کثرت اعدای و نیز گویند که ابراهیم و عا
کر و بخدا که روزی ده اهل این بلده را از منوره با حق تعالی
این دعا مستجاب گردانند و حکم فرمود که هر چنان که از
یک دهر فتنه‌ها از زمین منقطع ساخته نمیکند آورد
و هفت بار بر گرد خانه طواف کرده و زمین تنها من
وضع فرمود و منوره اهل مکه از اینجاست و قدری غایت
آن خانه گویند که ابراهیم بر داشت اصله‌های خانه بعد را
و پس ویدر پیش یک شده هر یک در وقت خانه
کار میکرد وند و واضح است که اسمعیل سنگ جمع میکرد
و بدست ابراهیم میداد و بعد از اتمام خانه پدر و پس
دست تضرع برداشتند و خیرهای در خواست نمودند

این امر

Alchim eg
esfer

این مرد در گرد کردن چندین حکایت با محنت محبت بر
خود اختیار کرد چه کلام قدس مخافت خود دارد و تورات
تفصیل مسافرت و منازل حضرت ابراهیم را بیان میکند
و از ابتدای بر آمدن شهر او را که مولد آن بزرگ منش
بود تا انتهای محل اسودگی او در شرح آورده است که
که گفته حسن این مقدمات را در کرده است بدین نحو
بود اگر نظر بر تورات کنید چه در قول این و آن تفاوت زمین
و آسمان است تورات و نماید که طراح برادر ابراهیم مع ابراهیم
و سایر اولاد شهر او را آمده بسوی زمین کنعان روانه
شدند و داخل شهر هاران که در ملک میتوتانیا واقع
است گشته اند و بعد از آن ابراهیم همراه زن و اولاد کنعان
رسید در شهر شیم و اینجا مذبح ساخت و از آن مکان
انتقال نموده و رجوع الی بیتل و ای خیمه زد و اینجا نیز مذبح
ساخت و بعد بسبب خشک شدن آب تورات مصر رجعت
نمود و از مصر رجعت باز به بیتل و ای تمکن شد بعد
چون بسبب افزونی متعلقان و ذوال اسباب ظاهری
کنجایش همراهی با اولاد جمع گشت ابراهیم و اولاد جدای

در وقتیکه

در وقتیکه

اختیار نمودند پس لوط به نزدیک رود اردون منزل
گرفت و ابراهیم بفرمان الهی بر زمین کنعان سیرکنان
مقام چون را که در میدان میزی است پسند نمود و
در اینجا مذبح اراست و در همان ایام ابراهیم لوط را از
دست دشمنان رها نمود و در این مقام بعد از دو سال
از لغایت رسیدن در ملک کنعان با کنیزش را با غار
نام صحبت داشت و اسمعیل پدید آمد و در همین
میدان میزی شمرده بهم رسید اسحاق از خدا یافت
و همین جا از ملک قوم لوط آگاهی یافت بعد وقت
بسوی جنوب مسکن شد و رجوع الی قادس و نور
و در اینجا فرزند و کنیز اسحاق متولد شد و بعد از چند گاه
بجای خدا کنیز را منع پس بر کرد و نمازش بر آورد
صواری فاران و اینجا اسمعیل نشو و نما یافت و نیز اندک
کردن گرفت چون مجد جوان رسید نمازش نگاه او
بایک زن مصری زاد کرد و ابراهیم در پستین مدت
در آن بگذراند و بر قربان کردن اسحاق حکم نازل شد
و سایر ادر عمر ۱۲۴ در شهر چرون فوت کرد و از

دین

دست ابراهیم مدفون شد و در سال ۱۲۴ ابراهیم نیز
بجای خود جل زده از القبا در البقا حلیت نمود این را ند
سفر و مقامات حضرت ابراهیم پس حسن از کنیا
ثابت میکند خیرای که در خوشش آمدی پیغمبر خود
نویسد هر گاه گذران حضرت هرگز نمیکند شده است
و از کدام جای تورات زناقت اسمعیل با ابراهیم
می نمایم تا در کتابت و ترد و در بنا و فکر این هر دو
به اثبات تواند رسانید هر گاه اسمعیل را شرف
حضور و قربت آنحضرت هرگز دست نداد و نال
آن سوخ خود حضرت موسی است چگونه راست اید
بگفتن آنکه آن را وی حکایات الهی و نقل قصه‌های
معنوی در ذکر چنین محاسنات فو که داشت نموده باشد
یا ضعف حافظه او را یا بدین روایت لیکن این بنم
تا مناسب بنده با قصص است و چگونه باور توان
کرد با وجود تحقیق حقایق واقع بزرگ جد خود اسمعیل
داشتن نموده است هر گاه کارش که از خود سرزد
بود یعنی بر آوردن آب از سنگ در قید کتابت آورد

در وقتیکه

و انکه واقعات خود همچون مندرج های برجای را مکرر بنمایید
تمام در قمری اردو امثال این خبر را که من در اورده حسن
اند چگونه از خاطر محو کرده باشد توقع دیگران دارم که در بیان
حسن همچو او خود را بازی داد بازی ندهند و بر یک او
بر مونس و ابراهیم تهمت نکنند

و رباب کثرت زبان لجاجی و مغرورانه طالبان هدی
و صفار احمد بیست لطافت روح موافق معقونیت است
و البتکان موس و هوار کثافت جسم مغرور طبیعت
این از آن گفته می اند که چون محمد باقر در عجلیات لطف
بشوق تمام کلمه و کلام در رشته نیست و تابان خود را
به اجازت و وعده است آن دلخوش سخته کران
نیاید اگر دیگری نیز در اوصاف مجروحان که سزاوار
حمد و ثبات تبار حرف زند و عیس صاحب خود را
که عین تقدس و برترین پاکان بود پیروی او بطریق
تحقیق و هدایا نظر کنند این معنی به هیچ شبهه بسیار
مقبول است و مقبول حضرت بریم که مادران سرور
روح پرور بود پس بیاورید که قرآن میگوید چهار زن

بر مونس

Polygamia
List of Maho
notaries

بر مونس حلال است و کنیزکان چند انکه خواهند معلوم شود
که این همه تعداد و زنان نژاد ارنده آن بر زن بمنزله یک
زینت خدارسی است بنا بر آن چون دیگر مومنان را لایق
آن ندید از خود کمتر رخصت داد و یا انکه بخود حق تقاسم
که عین روح است کارهای جسمانی به از روحانیت اند
یا شرافت انسان ناطق از حیثیت جسم ثابت میگرد
نه از حیثیت روح باخدا انکه در اشتغال لطف به این
کس مقیدتر و معوقتر روحانیت و حقانیت بهتر میگرد
نیک میدانند که ادم اول غیر از یک زن نداشت
و از آن وقت باز تا طوفان نوح یکتا به و روحیت
معمول بوده است مگر لامین که دو زن گرفت و رفتن
او هیچ دلالت بهم نمیرساند چه زانی و ادم گمش بود
مانند حضرت ابراهیم که با غلام را محرم خود ساخت بنیب
این را مار با میان نموده ایم و حضرت موس که جهودان
را در رفتن زنهای متعدد منع نمیکرد و از سخنه ذلهای
ان قوم بود و بنی حضرت مسیح در انجیل گواه این
معنی است و آنحضرت عالمیان را بدستور سابق

ad Mod
canon templum

Chaplain
natura
aut ditoris
ca

دست نمیرسانند الغرض این حکم که تخصیص بهر دو ان بود
محمد به تعلیم جهانیان را نمود و خوش گفته است هر که
تقلید و زید دیگر هیچ ندیده دیده بود که ملک کنایه
معنور و محقر است و دورای این تنها بر مردان ان گروه
این تقلید لازم بود و مسافت این راه بقرب
زیارت گاه را بر ان را بهیچ کلکشت و سیر و نحوه بود
همچین بسبب است تمام به استان بوسه مشرف
میشد انکون مقابل کینده که ان گوشه افق را
بوسعت تمامی آفاق چه نسبت است انب و او
است که امت مسیح معمول دارند و ان نیست که
طواف بیت المقدس و زیارت حصنها و روضنها
دیگر که میکنند محض از راه اخلاص میکنند و از آنجا که احوال
جمهور را نام و طبقات مردم خاص و عام بسبب دور
دست و به استعدادی و خطای بی پروا و غیره قابل
مسافرت و شایسته سیاحت نیستند خصوصاً
امثال این سزا بر قوم غیور است لازم نمودن دور از
تیمیر و تبعید از تقدیر الهی است در انکیزات دادن

و نوع اولین تعلیم نمود و از آن کس را بر حالت سخت
یعنی گرفتن یک زن و پس باز اور و چنانچه تا حال
در میان ان او دیده میشود و محمد بر عکس ان نمود که
مردمان را از راه تنگ باز داشته راه فراغت را بر سر نو
بکشاد و سر رشته عدل و انصاف را در کمال ندید
بطوری که فرقی میان انسان و حیوان کم ماند به پرستم
اگر به کنیزی که بدست یک از شیعیان میافتد حلال
است زن دیگر که برضای خود خود را بسیار در اجرام است
هنوز این فراغت را کم دانستند و در بعضی ممالک
حکمت دیگر انکینند و ان نیست که برای یک شب
یا اگر پسند افتد چند روز زن را در عقد نکاح میدارند
و بعد سر میدهند و دیگران که تابع همان قرائند
این عمل را نمی پسندند

و تفکر ساینده نجات را در بهترین نیکوکارهاست

alcom of syne

تعریف و توصیف خیرات در کتب سماوی مکرر آمده است و همان کتب بامید ثواب و خوف عذاب تکلیف این معنی نموده قول سلیمان است هر که در حق فقرا تفقد بکاربرد و زرقند بخدا برای سود سپرد و آنکه بر او از محتاج جنبه در کوشش نهاد در روز و ثواب است بآنکه فراموش می رود و در باد و الشعا بغير صوفی مایه که برای خود داری تشنگی جهت گرسنه و تشنگی و سب فرا جاده در خانه و بیرونش به برهنه تا بوضع آن داور کری نصیب تو گردد و به تعجیل ناخوشی و پیر نورانی به خود صبح و منصب یاب از عظمت الله و ایضا درایت دهم و یازدهم گوید اگر جان عزیزت را جهت گرسنه بگذرانی نفس عاجز دیگر استیلا سختی آرام یاب از خدا و بر شوی از روشنایی و تابش بهجای سیراب و چشمه سبلان و جریان دایمی در انجیل است که در روز خضر وقتی که حضرت مسیح بر عالمیان عدالت

میکنند

میکنند و بر اعمال کل عالم باز پرس می نماید کار که هر کدام نسبت به انبای جنس کرده اند باید و خواهد آورد و نسبت خود را طلاق خواهد کرد پس روی مهربان سوی صالحان آورده میگوید پیش آیندای بختگاه بدین میراث گیرید ملکوت را که اعاده است برای شما از ابتدای عالم زیرا که گرسنه بودم و مرا خوراندید تشنه بودم و مرا آب دادید غریب بودم و مرا احاطه دادید برهنه بودم و مرا پوشانید بیمار بودم و بعلایت من امید در زندان بودم و برای دیدن من امید الهام نیکوکاران به او جواب دهند ای خداوند که دیدیم ترا گرسنه و خوراندیم و که دیدیم ترا تشنه و آب دادیم که دیدیم ترا غریب و احاطه دادیم و در وقت برهنه بودیم و در رنجوری و کسری عیادت نمودیم آن محافل برحق در جواب گوید راست میگویم شما هر چه نسبت به این برادران کوچک کردید در حق من کردید و بسوی ملعونان نظر کرده خلالت ان فرماید سبحان الله در بر شدان و معلمان حق و باطل چقدر تفاوت نظر میشود نیکوی که در حق دیگری کرده باشیم

در و ماغ بچیده دارد و یا شاید بازی که خیر از فسق و فجور بیاوشش نیاید یا اوه کوی که همچو شتر به مهار از شترانه معقولیت و حرف زدن اخلاف نماید امثال این مردم را جهت منع کردن بغير لزوم احتیاج نبود چه انقسام مردم در دین موسوی و عیسوی کوشش و انجیل داشته اند اما رنجوری که از فرط مواد و مطلوبه و بارده نالان بود یا ضعیف و خفیف که بعد از حرارت خیزی وی را طاقت نرود نماید یا خردمندی که شرب و رفور و تنبیه و قیصفت حقایق و معانی جمیع بلوغ نماید یا شایخی که در دریزی مضبوط نهاده کوشش به اندازه دارد یا باوری که در راه خدا و جدت سلطان دارد و کمر سعی در معرکه بسته دارد یا نیک نفس که در امور لایبدی که انان محتاج است به ان اعتدال را کار فرماید انقسام مردم را باینکه یک موجب چنین فواید چرا محروم باید داشت اگر چه شمشیر بر گردانیده بتن دراز است اما حواله قابل ان نمودن عین فهمید که است

در اینکه با زنان مشرکان نفاق بستن حرام است دین

conjugium cum
femina illius
allatum

یکه را چندان مستحسن می یافتند که نسبت بخریش تن دارد و دیگر را خیر از خود کامی غرض دیگر بود چنانچه حال دیده شد در آنکه منع شراب بر سبیل تعلیم بود است مقرر نموده اند که هر چه از وسط تجاوز نماید امید بهبود از ان نباید اگر تنها به اعتدال شراب شرب را نیز بودی یا آنکه به اعتدال استعمالات دیگر نقص نرادی انگاه بدنامی بر شراب جایز و روا بودی هرگاه نیک دیده میشود که سر چشم معنی این نفس شوم انان است پس شراب بدست ذراته نزار و مکر در خوردنهای ان آنکه بسیار خوار باشد او دانکه بسیار خوار باشد او معقول گفته است در قرآن که در شراب و کیفیت متضاد است یعنی نفع و ضرر اما بحیاب گفت که ضرر بیشتر از نفع دارد چه سود و زیانش و چه دمی یابد و محقق میگردد و در نفس دیگری نه در نفس او پس زبانه جهت بدکاری بکار برد و نیکوکار جهت نیک کرداری نوش فرماید بدخون و مستیزه چون که جز شدت شرارت کارش نباشد یا نیک ظرف که همواره بخارات باخوبیا

vinum est
in datus in
est probatus

نوشه

در نامه

موسی و عیسی نیز به امتنان خویش تاج بختی که از دین
غیر یافتند نمی نموده است و در باب اجتناب کردن باری
در وقت حیرت تورات هم تاکید می نماید پس بدانید که
درین حکم تازه کاری دیگری نبوده است

در چگونگی مجامعت با زنان حکمی که در میلهای نفسانی و
خوابشهای شهوانی همچو ملاطمت امواج بویچید اند هر چند
کسی بیشتر رود که قمار و سر اسیمه تر کرد و بسیار این
در این دنیا و شوق و نایک نفس که میان شرم و حیا را
چاک زده بامید چنان گشتیان خود را در طریقه ملک می
در اند و معنی اینست فرای را بهی که دلخواه آنهاست در
خیزمائی آورده اند و چشم عقل را بسته از کا و و خرم به
شعور تر گشتند و سرزنی ملک صدمه که بر بوطیان گذشت
میدانند و هر که بران عمل خبیثت می کند بپنج خود
تنبیهت میکند که خرد داده است مایان را که زنا را مثال
زراعت اند هر جا دینیم قلعه را به نمایم حتی رفته رفته چه
از زن وجه از مرد و هر که بداند که یا قند خلایق دانستند
نمیدانیم و درین باب استوار و معذور توان داشت یا

plus matrimo
nux juxta kura
num qualis
licitus

Contra tatal
farran: pon
ne v farran
atura v farran

شاکر

شاکر در آنچه اگر است و حاضری نمود می گفت که من تنها
بر زنا اجازت و ادم امانت کرد و رشید حجت می آورد
که کدام کشتکاری در محل ثانی عورت ممکن بود که در
پسری توانست شد و از آن هم بهتر است چون بپتیر
ان است در همان نزدیک نوشته شد پس بفرستید
برای نفسهای خود کارهای نیکو را و بر سید از خدا
و بدانید که شما فراسنده این جدا و مزوده ده مومنان را
الحی که جای حیرت است بر میزنند کشتگان چنین نهاد
پسندیده معنی دارد بلکه شایسته کلام الهی میدانند و می
الکافرنه که به رسالت چنین رسوایی که بدو بسته او آسمان
و زمین افزوده شده است این مشکل هرگز حل نمیشد
یعنی عورات را باین مزروع در هر مکان قلعه را به
نماید خواه آنجا قابل رستن بود خواه نبود خواه خوشه
بهم رسد خواه نرسد

در چگونگی سوگند گوید و درین باب میفرماید
که گویند بخور بنام خدا و تو امانه دروغ و به ضرورت
و گویند محو بر خدایان باطل یعنی بر معبودان کفار و این

in p...
g... d...
...

قد و قیود از آن است که چون سوگند خوردن مراد باشد
کسی است که در سوگند ذکر آن نموده میگرد پس بپتیر
او درون خداوند صدق را بر امور کذب خلاف اقصا
عدل است و گویند خوردن سوگند بخورد اظهار اخلای
بدان سوئی نماید و حقیقت خویش را به آن وجودی که در
استعمال گویندی در ارتقا می کند پس خلاف
اقتضای عقده و بند است که بندگان خدا در غرض
خود اظهار اخلای و اقرار راست نسبت بمعبودان باطل
نمایند غرض که سوگندی که در شرح محققان جایز است
مشتمل بر بشر الیه است اول رکن دوم ضرورت
سیوم مناسب چون بر شما بر خداوندان قنوت
و ذکایان این شش طهارت نوشته است از این در
گذشته آنچه که درین باب حضرت مسیح فرموده است
در قلم آوردیم یعنی اصل سوگند خوردن به اسمان
که کس خداست و نه زمین که جای مقدم اوست
و نه باور شلیلیم که شهر باو شاه بزرگ است نه بفرق
زیرا که هیچ کس بران قادر نیست که یکسر سوئی خود را

قادر

تواند سیاه داشتن یا سفید کردن بلکه در کفایت چنان است
که با مشند که خیر از گری و نه روز مره آنها نباشد از این
پیدا است که آن معلوم را هیچ بچانه که در امور دینی و دنیوی
تعلیم بهترین و تلقین سعادت قرین بجهانمان داده است
بچنین در وادی صحبت و ملاقات شدن بیکدیگر طریقه حسن
و احوال برادران معنی و اماند پس بپوشش رضا بشنویم
و در بطون دل بنهم دل هر کس که خالی از عقل است
این نصیحت شنو که به بدل است

در چگونگی طلاق گوید حکم تورات بود که اگر مرد بعلت حیثیت
زن منکوحه خط طلاق بدست وی سپارد و در خصمت نماید
رواست و اگر آن زن بشخص دیگر نکاح بندد و او نیز ویرا
طلاق دیند یا فوت کرد و الکا شوهر قدیم بخوابد که بار دیگر
بدستور سابق پیش خود بخواند و انیت اما عواصیت
مذکوره که قرار داد بزرگان ملت بوده اند این اند مثلاً
پسین و عقیملی و مستی مکر و بزرگانی یا جادوگری و خنزه
و در رضای طلاق ده شرط بجای آوردند که آنکه تا زمانه که
شیر الیه دیگر به اتمام نه انجامد زن مذکوره به خصمت شوهر

کتاب...

جدائی نکرند و دوم در زمان خصصت خط طلاق بپست زن
سپرده آید سیوم قصید مذکوره بحضور کواهان اقلد و قنا
منقطع کرد و چهارم در آن خط اسمای سه پست از مرد
وزن تداعیل کرد و پنجم خط طلاق بحروف مرکبه نوشته نشود
ششم اگر قضا را بر خط مذکوره قطره سیاهی چکیده باشد
خط را بر سر نو نوشته آید هفتم اگر برای سهوی اصلاح یافته
باشد منقور نبود هشتم طول کاغذ در اثر از عرض بود
نهم خط مذکوره بامهر کواهان بود و دهم در مقام جدائی
خط را شوهر حواله زن نماید و گوید بیکر این خط طلاق و ازین
جدائی شود و حلال باشد هر که خوابی خوشی که درین موی
اگر خط طلاق روان بوده است اما باین شرط و مشروطه و قد
که مذکور شد ندانند بهرمانه سهل بد نفس راحت ظلم
برین خلقت ضعیفه اثبات نباشد تا ما حکم انجیل است
که اصل طلاق ندهند و وقتی جنودان به از روی نفس
نزد حضرت مسیح ذکر طلاق و میان نهادند و گفتند طلاق
دادن بزن بهر جهت چون است جواب شد بیکر این حقیقت
است آن اول خبر نذر آید که و رای یک زن دیگر نداشت

و گویند

و بنویسد شوهر باز و جز خویش بجدی است که از ما و روز جدائی
اختیار نماید اما از منکو جدا نکرد و زیرا که هر دو یک گوشت اند
یعنی حقد تفاح بجدی اتصال بهم میرسد نه کوی دوی را در جاد
و جدت می آرد پس مسیح صاحب مابین یکدیگر درین باب
حرف زده است یعنی هر که از یکدیگر ساخت دوم جدا کنند
گفتند چرا موسی فرمود که مرد و خط طلاق بدست زن بسیار
وراکند جواب داد این دستوری از بر سختی و لهان شمای
بوده است لیکن نفکر کنید که در از خن جین بنویس پس هرگاه
طلاق داد و خلعت سنگدلی است و هرگاه است عیس
این حکم را چنان بریشی دادند که گویا هرگز در جهان رسم
طلاق نبوده است چه مناسب بود که محمد خلیس طلاقه جدیده
و کزیده را بیکر ناقص منسوخ سازد و قانوق ناقص که
بسبب سختی و لهان زان را براج بود و بعد از آن با تقضای
حکمت دادار به همال و درین کامل و راه کمال حکم بر خلد
ان امر حازم لازم شد و از آن باز بعد اسان در کون نمود
و رقیق را بقیق داده معاف و مرفوع القلم گردانید کلام محبت
طریق کمال است اری از روی انال جوینده راه است

بنویسند بار کران چنانچه در سیاره سیوم سوره البقره گوید یا رب
یا ربین مرا بار کران چنانچه بار کردی انهار که پیش ازین بودند
چون خلقت را با صلاحت حقیقت داشت و در سیاره نهم
سوره الاحراف آورده است که محمد دو میکند از آتش ان
بار تکلیف انان را بنده و زنجیر که برایشان بود ای
یاران مگر بکار که از شما این قوت منفعله زایل شده است
که اصل شترم ازین از رو ندر آید با وجود زاید قوت
و استحکام ذاتی که نصیب مردان گشته است خود را
بجدی زبون و انمودید که مخلوق عاجز تر که زنان اند و صبر
و شکیبایی فوقیت بر شما این دارند چه بر بار تکلیف
نفس که مرد طاقت برداشت نداشت خواه طواخواه
کرمان بیچاره بر میدارد و در زنجیر رسا که مردان
شما این بدان عاجز بودند این خلقت زبون و ناتوان
خواه بدوق خواه نالان در پای خود میکند میداند که این
همه ناجوانمردی بطیفیل کیت بدان به فراغت شعاری
است که در باب ان مسیح صاحب مادی در انجیل خردا
است راه فراغت شعاری پنهان و نیست و بسیار آند

کوران

که در آن راه میدرانید در آید بر راه تنگ زیرا که ان دیگر
بهلاکت می برد و ظاهر است گشته که از تنگی ما دارا
بود اگر زمانه شش بمقتو و مقید نشود و بزور و زوی منقطع
کاروان باز داشته اند و در خرق شدن یا شکستن
محل تعجب نیست و سنگی که بالذات میل برشته دارد
اگر بار دیگر اضافه نماید کدام امید صعود از ان مانده بگویم
بر خصوصیات دیگر و شتر الطر حقیقت که بزن طلاقه منته
فرص گردانیده که تا زمانه که بایک شخص دیگر فضیحت
نشود بر شوهر اول به او تفاح درست نباشد و این معنی
سر اسر ضدیت بیکر توریست دارد چنانچه گفته شد
که زن طلاقه اگر شوهر دیگر کند بشوهر اول نرسد
و بیکر گشت در نظر خدا

در چگونگی نماز بار معبود بسزای تکلیف نماز و
تا کید بندگی بر بندگان در توریست و انجیل نموده است
و طاعت خویش را بر ذمه مخلوق ناطق از جمله لوازم
بل فرضیه گذارشته و خبر داده که محتاجان را بخرج باو
بحث مهم آری احتیاجات صوری و معنوی است

statio
secunda

معتبران را از عیب بد و موجب نریز عقیده و دل بستگی است دعای که مقرون به اجابت گردد و عبادت که مقبول حضرت ارو بود و شتمل است بر چهار امور اول تصفیه اندرون و پاکیزگی قلوب درین باب تورات می فرماید قبل از نماز تطهیر کن جان خود را و منباشش همچو کس که جنت از منباشش خدا نماز میکند از دو انجیل میفرماید اگر سز زش از جانب دل نداری یعنی دل تو گواهی بر بدی تو ندهد امیدوار باش در هر چه طلب کنی از خدا و در نما قبول دعای قوم بنی اسرائیل بفرما شایع فرمود کوتاه شده است دست خدا در آن گردن شمایان و گرنکشته است کوشش او در زان شمشیدن دعا امادری شما حجاب شده است مابین خدا و شما و چرا می شمایا حایل است تاملی نکرد و روی او شما و شمشیده نشوید زیرا که دستهای شما پلید شد بدینچون و گرنکشته بدی و گنهای روح و زبان بختش تبت میان شما کس طالب دادگری و حکم کننده راستی استی اعتماد کننده اید بهر و گنهایا البت من محنت شدید و بدی را بیدید

امید

امید دوم بعقیده درست و ایمان سالم درین باب انجیل میفرماید هر چه خواهد گشتانید به ایمان آوردن و نماز گذاردن و در جای دیگر میگوید هر که طالب دانش است از خدا نخواهد که دهنده است بیدریغ و بخشنده بقرا و آن لیکن بشرط که به ایمان تمام و به شبهه طلب نماید و نه بموجب دریا مانده که از یک سولجوی دیگر بگوید و باید میکرد و امر سیوم بجز و فرست چنان حضرت ابراهیم در وقت نماز خود را خاک و خاکستر میخورد و ذائقه با دل خسته و حال شکسته خود را بخدا عرضه میداشت و میگفت مایل من ای خدای من کوشش خود را و بشنو و کن چشمان خود را و بین ویرانی ما را و شهر را که بران خوانده شده است نام تو نمیکشتم دست دعا بحضور تو به اعتبار نیکیهای خود بل با اعتماد تو و بسیاری رحمتهای تو ای خداوند مهربان بشنو و عرض حال مرا و مهربان شو بمن و توجری عمل نما تعطیل میکن بدوستی خویش امیر چهارم به نیت راست چنانچه حضرت مسیح میفرماید وقتی که نماز میکنید میباشید همچو منافقان که دوستداران ایشانند و انجمن با اندویش میکنند چنانچه از

عقیده

انها با اهل بازار رسد تا مردم نمودار شوند راست گویم شما که چنین مردم نشو و خود را ایضا از دعای دیگر فرماید و ای بر شما ای کاتبان و نویسندگان که جهت نماز با گرفته میشود زیاده از دیگران آری محمدیان را نماز پنج وقت است اما از صفای دل و عقیده درست و نیازمند است صادق و راستی گو و ادا کردن الفاظ عربیه به اعراب و مخارج و انرا در تلفظ آوردن بوضاحت و ملاحضات است که بیشتر معبران خوش اواز و طوطیان ساز نواز مانند و جنبانیدن زایش و فش و خم و چم و دادن اعضا است که بیشتر بمستان لا عقل و قاصدان پریشان دل میمانند عجب نیت که این تملکات را اهل شعرا به پسندند اما خردمندان بجان رنجدار است که دین ما از هر کونان طبقات عالمیان و رفکارانک حالتی همانان که از د جهان افرین حمت انتظام کارگاه ظاهری افریده است تکلیف نماز پنج وقت و ده وقت نموده است بلکه در اختیار مجتهدان دین و بهر آن ارباب یقین و اگدشت که هر قلم مردم را موافق حال او تکلیف نموده کرد و

و لکن

و لکن هر اقلیم را مطابق صلاح دید و رندگی و طاعت تلقین نموده اید پس تا رکان دنیا و جویندگان آقا در شبانه روز هفت بار رجوع بخدای ازند و سایر انکس و دیگر و وقت یعنی صبح قبل از اشغال دنیوی و بعد از فراغ آن و روزیک شب و عیدهای دیگر که در سال متواتر داریم از جمله فالین دانسته و کلیسیا حاضر میثوم و در آن روز خود را از کارهای ملکی و مالی و خرید و فروخت و کشتکار بازمیدار بلکه از هر شغل که مدار معاش جمهورانام و املاک معیشت خواص و عوام است مجتنب میباشیم و عبودیت معبود را هر یک در آن خود میگوینم چنانچه سزاوار فهمید که این است که هر چه بگوید باید که بقصد نه بروش بلبلان که هر چه خواهند ای ما را که نماز خواند دل از حق تاوانی شسته نشوی ز آب بیرون از خود و در رجونی میکن روح تو ز راه کرم گردد قلب تو ز رشک نرم گردد و ذکر جزم و دمایم شش نتوان وضو تقسیم در فواید خیرات ششم ذکر خیرات در حرف مرطوب کشته اما بعضی فواید بر سبیل اختصار درین حرف گذارش

نقشه که محتاجان میسر توریت مشایخ به اب نمود یعنی خرج
 که آب هراتش سوزان را فرومی نشاند بچنین چیزی که برآه
 خدا تصرف میشود آن چیز قهر قهار را از میان بر میدارد و دانیال
 مانند ساخت برزی که در عوض خلاصی اسیر دهند و سلیمان
 تشبیه کرد برزی که به سود بسیار در وسیع صاحب مامقابل
 کرد و پنج که کاشته شود و یک از علقه روزگار که عالم حاصل
 بود گفته است فقرا را بی است که از آن مردم ~~بخت~~ بخت
 می رسند اندک ارث مایان است و هر که برین راه قدم نهاد
 منور شد و نیز گفته است اگر میخواهی سود خود را زیاد طلب
 باشی ز خود را بیکسان ده و نفع بسیار از آن بر داری
 و از زر قلیل منفعت کثیر بستان و بدیهه آنکه نتواند لقا ببرد
 تا بیا به آنچه نتواند کم کرد پس بذل کنیم ز زمان فلان را
 تا بیا به آنچه حاد و آن را اگر در توضیح منفعت این بشنود
 حسن و تقیض نماید این پیشه مستحسن سخن بزرگی میکند
 قصوری نداشت چه سخاوت پسندیده ممکن است
 محرومان و خرد و اما چون سر رشته خرد و خرد است
 میرفت برین چند سر کفایت نموده شد

ابزار

در باب سلوک با مسکینان توریت فرماید که اگر مسکینان
 و فقرار و محالست بنواست بر محبان و در احسان مسکینان
 در ملک مکن و تغافل موز در التماس از در و کان رو
 مکروان از محتاجان و از نفاس بغضب چشم می پوش
 و جامده که در تقای تو ترا لعنت کنند زیرا که دعای
 که در اوقات غم میزد که و تلخ چشمید که گفته میشود
 بتجمل مستجاب میگردد و از فرید کار او می شنود و در
 آخر گفته است که با فقر آخلیق و بزرگ باش و مخلوط
 کن خود را با او

deanfa
 fanda
 oadla

در چگونگی بذل و بخشش در راه خدا حضرت مسیح به است
 خود اموصحت که هر چه در راه خدا میدید محقق و مید
 و طالب تحین مردم نباشید و خردار شوید از این که
 دیگران به بنید تا در یافتن احوال از پیشین پدر سمانه
 که مراد از خداست محروم نمائید و چون صدقه و مید بوق
 بنوا را نید چنانچه در رسم منافقان است که در انجمن ها و
 بازار با جهت ستایش خود و بدین دستور او از گشتن
 میگردند راست میگویم بشما که مراد خود را یافتن پس نگاه

صدقه دهی چنان ده که دست چپ تو خبردار نباشد
 هر که ده دست راست تو تا صدقه تو نهان ماند و بد تو
 که بنیده نهان است یادش آن تو رساند و قول
 یک از علمای با خبر است که زنکای مرحله مزلوم نمایان
 است و از وراج پدید بران را هنر پس هر که متاع
 خود را از شکاره می برد و معلوم که رغبت بر خفارت
 خویش دارد ~~(در اینجا قول)~~
 در سبب بگفتن ریح ز ریح که در متاع و دیگر که قابل
 از ریش باشد اگر محصول کرد و سبب دادن و ارم
 از آن ریح خوانند و در قرس سود گویند و هر کس این
 قسم ز را حلال داند از جماعت خیر و ان خارج است
 زیرا که سود خود را داخل در دست چنین شخص را
 قهر میکنند و جد آن مرده را هر جا به پرتابند پس
 در تعریف ریح پنج چیز متصور میشود اول آنکه متاع
 که بسود دهند ستاننده آن متاع چنان اختیار باید
 که از دهنده باید که هر چه داند بکند مثلاً شصت که است
 یا خانه یا دو کالای خیر فلک دیگری داده است و گزاینه

prohibita

از آن میگرد و آنرا سود خود را نتوان گفت زیرا که من کل الوجوه
 اختیار آن متاع نداده مگر فقط جهت استعمال نمودن
 آن دوم آنکه هر آنچه دیگری دهد بر نیت زیاد طلب و بدهد
 اما اگر جای دیده دهد به امید آنکه قرض قدیم براید سود خود را
 نتوان گفت چه توقع چیزی ندارد که بزر بهم میرسد بیوم
 آنکه هر که زیاد از متاع خود طمع نماید اگر نقد است ربح
 بود اگر جنس است ربح بود اما اگر ازین دو بیرون است
 مثلاً متاع حصول اخلاص و روال به اشتیاق موجب باشد
 سود خواریست چه بر ظاهر است حاجت شمع ندارد چهار
 نفعی که بدست آرد بصیغه وام نمود اما اگر بیم اسب
 ز روح و سوختن او یا قصور نفع در میان بود برین تقدیر
 فایده بقدر خسارت بخاوند ز جایز است اما این نکته
 تعلق به اصل قضا و ارباب شریع دارد که در هر نوع
 داد و ستد ضوابط معقول قرار داده اند و به ارفقای
 رسوم هر مملکت خود را قانون شایسته طرح نموده تا
 مع دست در افلاس و خواری دل بفلکست و آن
 بملکست ننهد بلکه جانبین از یکدیگر مستفید شوند و بچ

از

هر چه از قرضه اربستاند رویت که بحسب موعود لازم
 که در میان خود داشتند بدست اردو بلکه اگر قرض گرفته
 بطریق انعام رضا و رغبت خود برنده و بدر و با شد
 زیرا که هر یک خداوند مال و مال خود است و لیکن انا که
 خود را در راه مسلمانان کوفتند سلیم می پندارند بعین است
 که قابو یافتند همچو کمان می رابند و زر ملک و نقره خام
 چهره از خاص وجه از عام برجا توانندی برارند و ضعیفان را
 خون مفت از نام بدوق تمام رغبت می نمایند و میگویند
 که سود درین محمدی حرام است و متاع بیت بیت و پنج
 بیاسه داول جلال و یک کشتی از انچه می ارزد و بهای
 اضافه و ادن نهایت حسبی است زیرا که ان دیگر ربح
 بود و این سود است کویا مندر تحمیل بر کله ربح بوده
 نه بر حیثیت او برین تقدیر باید که رطل گران بکلف و
 زینت جمال را سبکبار نماید یا حید مروه و لش
 گرم خورده بدیخاف بکلف و توغشش مزن و دست
 کرد و بعضی برین حجت می ارند که سود خواهد وقت مقرر
 دارد و درین پنج نه اری چنین است اما چون وقت
 و اول

وصول از معین نیت و موقوف بر اختیار طلب کننده
 ز راست مختار اند که داده خود را زودتر بدست آرند پس
 مقصود این تک چشم از ربح هم اولی ترمی براید و این
 طرز در میان محمدیان بحدی معمول است که حتی قاضی مفتی
 مضائقه اند و پیغمبر شهاب سود خواران که قبل از قبول
 دین از او مردم ربح و زودیده اند عاف و رسته است
 درین باب هیچ نمیگویم اما خود تمیز نمایند ماله که بستم و
 انصاف بدست افتد هرگاه بکافران خلل نیت برلمانان
 چگونه تواند بود
 در چگونه است بدان که تفسیران در قرآن است ارنده
 قرآن در تفسیر است بدان و غوررسی قصه هم دخل نموده
 است و میگویند که شهادتی و محمدی در هر معاخذ کافی
 است لکن اگر کویا می مردم میسر نباشد بمقابل یک مرد
 شهادتی و وزن در کار است همین دو سخن را پسند
 داشتند میگویند و زودیده اند که از یکدیگر و که کار و
 تدبیر است و دیگر که جهت تحقیق و انچه لازم است خبر دهد
 شرح منوال بطبرس و جوی تحقیقت واقعه و بیان قواعد

در چگونه است بدان که تفسیران در قرآن است ارنده
 قرآن در تفسیر است بدان و غوررسی قصه هم دخل نموده
 است و میگویند که شهادتی و محمدی در هر معاخذ کافی
 است لکن اگر کویا می مردم میسر نباشد بمقابل یک مرد
 شهادتی و وزن در کار است همین دو سخن را پسند
 داشتند میگویند و زودیده اند که از یکدیگر و که کار و
 تدبیر است و دیگر که جهت تحقیق و انچه لازم است خبر دهد
 شرح منوال بطبرس و جوی تحقیقت واقعه و بیان قواعد

گفت و کویا کویا ان راست و دروغ که مبدیان و نیکستان
 و داناان ان اقالیم بکامی بر بندیدین و شنیدن تعلق
 دارد حال انکه در تحیل تقدیر درین باب هیچ حکم نیاید
 است زیرا که چنین چیزها بر وقوف با دشمنان عدالت
 شعار و عقلای هر دایره اتفاق حلیفه حضرت حج معروف
 است و بر ظاهر است که کویا می مردم ار از ان و سفلکان
 و تیران از ان و کویا می و خلاصان و انشال ان حکم صد است
 و دلیل حقیقت ندارد پس چگونه کویا می و محمدی به
 قید و قیود و دیگر کشف راسته معامله تواند شد هرگاه
 راست کویا می محمدی این دین چنانچه هست مشهور
 و معروف است و افزون بر زمان حجت کویا می
 که به جهت ضعف حافظه آنها لازم کرده اند اگر نیک
 ملاحظه کنند بیشتر بر این استقلال و به استقامتی
 این قوم حمل توان کرد و حافظه و نشانی غرض دین
 که حکم کل بر تاج اتفاق و سخنان اقالیم دارد حال عقل
 است که به احکام جزئی حکم کننده باشند و اگر باشد
 حجت بطلان ادست

در چگونه یاد او شش بهشتیان سوانج احوال و لطایف احوال
 اهل بهشت که قرآن نقل کرده است بیشتر بحالت فرمان
 روایان نفس پرور و نفس پروان هر زمانه و دهر می مانند
 که شکر کرامی را در بهشت است به اندامی که از اندو و در کرداب
 شهوت و بدنامی سر سر مستغرق مانده و حقیقت گذشته
 آنها بعضی را وایان به راه بهایت فراوان در بر آورده
 و طریقه بگویند آنها را بنوعی عیب پوش نموده اند که نزد اکثر
 مکره و مقبیح نمی نماید اما قرآن هر چه بحالت بهشتیان خود
 نوشت پورست کننده و انمود و اصله بحالت پارسایان
 و ملائکه ارباب شرم و حیاء داشت و این قسم نصیحتها را
 کویا می نا بالغ بجای شیر مادر میخورند و بدین بند نشو
 و نمایی مانند و جوانان به مغز نیاد و در دشمنان غرض تمام
 از دست میدهند و در شوخی کار آنها بحد میرسد که حجاب
 بیان ندارد و الغرض عده سعادت ان جماعه مشرت
 است با زبان و انرا مفسران بیان کرده اند که هر یک را
 سوا می منکوحات که در بخان در شسته مفاد حور ان است
 و اوصاف جمال شان را بسیار مبالغه نموده و درای این

در چگونه یاد او شش بهشتیان سوانج احوال و لطایف احوال
 اهل بهشت که قرآن نقل کرده است بیشتر بحالت فرمان
 روایان نفس پرور و نفس پروان هر زمانه و دهر می مانند
 که شکر کرامی را در بهشت است به اندامی که از اندو و در کرداب
 شهوت و بدنامی سر سر مستغرق مانده و حقیقت گذشته
 آنها بعضی را وایان به راه بهایت فراوان در بر آورده
 و طریقه بگویند آنها را بنوعی عیب پوش نموده اند که نزد اکثر
 مکره و مقبیح نمی نماید اما قرآن هر چه بحالت بهشتیان خود
 نوشت پورست کننده و انمود و اصله بحالت پارسایان
 و ملائکه ارباب شرم و حیاء داشت و این قسم نصیحتها را
 کویا می نا بالغ بجای شیر مادر میخورند و بدین بند نشو
 و نمایی مانند و جوانان به مغز نیاد و در دشمنان غرض تمام
 از دست میدهند و در شوخی کار آنها بحد میرسد که حجاب
 بیان ندارد و الغرض عده سعادت ان جماعه مشرت
 است با زبان و انرا مفسران بیان کرده اند که هر یک را
 سوا می منکوحات که در بخان در شسته مفاد حور ان است
 و اوصاف جمال شان را بسیار مبالغه نموده و درای این

در چگونه

قرآن گوید که در این ن رادین جنت باندازد و شبانگاه
 رزق میوه و گوشتها و دیگر داد و ستد کند و خمر را
 و نیز جوهای شیر موجود است که طعمش تغیر نیافته
 و جوهای انگبین مصفا از موم و گوگرد و کان برای خدمت
 کردار و استاده شوند و مستور شوند از بخار و از بخار
 و انعام و از دیدمانند شوند و کوزه و ابر لقاها ملو از خمر از
 جوی که ظاهر است بر زمین جنت و زیور کنند از آنها
 ایشان را از ذهب و پوشند جامهای سبز را از
 و بای تنگ و از ستر حال آنکه بکند زده باشند و بختها
 راسته برابر یکدیگر میدانم که بعضی گفته باشند که مفسران
 میایان در این وادی مبالغه های دیگر نموده اند و بعضی
 هر سخاوتمندی میایان را بعضی و طول کشیده این
 مرد ظاهر از آن خبر نداشته است که تا خبر بمان می آورد
 بنده عرض میدارم که از هنگام بدایت شعور و
 ابتدای طوطی غیر از سبق موفقت ارواح و ورق تقیه
 باطنی نخواهند باشد و سوای مذکور معنی روحانی که از آن
 عقل گرفته غذای لطیف گیرد و دل پر نموده طراوت

ناره

تازه پذیرد و کر تمام و نفرت کلی داشته باشد که مرغوب
 طبیعت او گردد که چنین چیز از حد فزون مقید بوده باشد
 و حدیث روح نورانی گذرشته مذکور میلهای تنو ظلمانی
 در میان نند لکن چه توان کرد که اتفاق بدین نوع افتاد و
 طبع بهبود جاد و ایل عزیزان باعث است چه حاجت دین
 تفسیر نیست میدانم که بهشتی نباشد بهشت که اهل
 حب زود و درایت و پسند نمایند یعنی شیر و شهد و گوشت
 و شراب فراوان و صحبت با زنان و الفت با سیران
 اما مردم ممالک دیگر که بعضیها بیشتر میل بر تماشا های
 فرح بخش و طایفه بر اضافت شیرینی و فرق بر علوم و برخی
 بر عطریات و گروهی بر سیر و نگاه و جمعی بر موسیقی و دیگر
 بر دیگر تفانیس و حجابیات که هر کدام تخصیص رغبت بدان
 دارند و هیچکدام از آنها موقوف نشده اند ازین وعده و نموده
 احوال بود فکر هر کس بقدر همت او است بگذریم
 ازین تا مبادا بر کس کران نیاید و با جفیل زمین بر مدهات
 خویش ظاهر اغذیه بیاورند که چون ذرات آن مرکب
 است بر روح و تن هر یک در خور حال خویش مستحق انعام

ماده

و بادشش است بر این تقدیر می بایست که نصیب هر زن
 بر تاضن و محورت یا رسای این دین چند و چند یار
 اتفاقا مرد و در عوض تنگویی و عصمت و عفت خویش بمانند
 تا جدالت سویت یا بدخواهد گفت مگر خدای تعالی
 قادر بر این نیست که جز این معنی را بوجه دیگر کند و دور
 از محمولیت است که هر چه در عالم مرفعی با حقیقت حکم
 بدی داشته است و عالم علوی بر عکس آن باشد
 جواب پسندیده دادید ما نیز چنین میگوییم که از و چون
 جز لذات که تعلق بحیثیت حیوان دارند بقدرت مطلق
 خویش بوجه دیگر خواهد نمود زیرا که منصب و اصلان
 او با نگاه منبع است آنها را محتاج بخلق و خلق و خلق
 و رشتن بعید عقل است و خلقت نقل و کسی که
 چنین وعده نموده است غیر ازین از چندی بلند واقف
 نبود تشنگان را نمادند از خواب همه عالم بخشم
 چشمه آب و کیمیت که عهده جواب بر نقص که شکر
 بهشت قرآن است بر ایست بر رسم ایاد و در و قبول
 بر عقل و اسلحه یا سبب در میان خواهد بود یا نه چون دین

عالم

عالم مطلق هر که به اشتها خورد و اوزا از حیوان هم فروتر
 میشود اما اشتها و سیری اینجا متعلق است به سبب
 بسیار و بار او چنان زیونیاست که بدشوار عذر از آن
 توان نمود اینجا نیز چنین خواهد بود و معلوم است که انکار
 این همه خبر خواهد کرد و خواهد گفت که توانایی او
 بیش از رسالت میایان است و انما سببها که
 در پیش می آید بخواهی اصلاح میدهد که دیگر جای و نمرد
 نباشد بنده هم همین را عرض میدارم که به آنکه این کس
 محتاج بخوردن و امشامیدن بوده باشد بحکمت آن
 حکیم مطلق اعضا ظاهری بهشتیان و قوای باطنی جنتیان
 راحت تمامی و راحت دایمی موجود خواهد بود و در کس
 را یک ذره فتنه کی نصیب او است نیک میدانند
 که خوردن و امشامیدن جنت بایاری این قالب
 غرضی را بر شده است تا بزیاد و مصلحت درین
 بود که شیبای اغذیه لذت بخشند تا به خوف بکنان
 گردد و اگر نه خوردن را امید داشت چیزی که مخصوص

بخلقت اسفل است محض بطبع لذت بی ضرورت دیگر بر
خود قرار دهد شنیده باشد که خوردن برای زیستن
و فکر کردن است اما اختلاف شما با ما معلوم شد که
زیستن عالم باقی برای خوردن و جمع کردن است و السلام
همین سوال بر اخذ جز آن عمل که محض جنت تامل و
تأمل و آنچه آمده است کرده میشود اگر جواب دارید
و بیغ نخواهد شد چیزی ای بسا در خاطر داشته باشیم اما بخت
برین نموده ایم که شادی و استراحت عالم باقی فقط
آن دارد که پیوسته به کم و کاست مستمر یک حالت
بوده باشد و الا تفریق در تامل و راحت آن نمود
خلاف استحقاق آن حالت است بر این تقدیر عا
التواتر و التوالی در استعمال حیوانه و کارهای جسمانی
مشغول خواهند بود پس فهمیدن معرفت الهی که حالت
غایب ایجاد عقل نیست و شغل و دستداری آن دوست
حقیقه که سبب افزایش اهل تقوی است که خواهد بود
الجملة بوستان عدن نام که به تابغان خود وعده میکند
این لغز را در توریت خوانده ایم که اطلاق شده است

بر فردوسی

بر فردوس روی زمین که درین عالم ناموت مکان حق
ادم بود و آن بوستان عدن بیشتر بر آن اند که در طوفان
نوح در پرده عدم رفت اینجا سخن در عالم لا موت داریم
که مصون از صدمه زوال است و مامون از خطر انتقال و
کیفیت آن محل را بخیل بیان میکند که موافق آن هرگز
نه چشم دید و نگوشش شنید و نه در دل هیچکس گذشت
و نیز از بخیل است که در جهان دیگر مردان زنانه ستانند
و نه زنان مردان را بلکه در آسمان باشند همچو فرشتگان
خدا که منزله اند از نجاست تن و زن و مدار سعادت و غم
ایشان بر معرفت

فردوسی
تألیف

Polygamia non
propria magis
genus humani
in monogamia

و میکنند که نکاح مشروط درست نیست مگر به این
شرط و وقت و میان باشد این آرای هم موافق میباشند
زیرا که چون وقت معین نیست همین که دل خواهد برتابد
و هر که خواهد بدست آرد و اگر چه بشر این مذکوره از روی
قرآن صریح و انیت اما کلام او درین وادی و رعایت
این خیر و وسعت تمام و فراخی مالا کلام دارد و پس تابغان
نفس در مانده نیست بلکه حب المدها کار خود را
پیش می برد و چشم خرد از موجبات و مقصودات
نکاح و خسته دارند و آن مشتمل بر سه مقاصد است مقصود
اول توالد و تامل باشد آری کثرت زنان منحل این
معنی نیست و لیکن تجربه پیوسته است که اکثر ممالک که
مت کثرت آن قانع نیست زن اند معورت تر اند از دیگر ملل
که ساکنان آن باز نهایی متعدد و اختلاف دارند ظاهر آن
این عادت و زنان است تا تابغان نفس را در زن ستانند
عذر و حیل نمایند و این را که گفته ام در اول و محمد معاینه گشته
چون موافق استماعی که درشت می بایست که این نوعی کثیر
و شکری عظیم فرزندان او بوجود می آید مقصود دوم

امداد و غوار که کدک است و این ثابت میشود از روی
توریت پس در او تیش جواحق تعالی گوید بکنه سر
او مدوکاری مانند او و بر ظاهر است و خانه کتس
چهار زن که می و کیزکان دیگر بوده باشند احوال آن
خانه بر جوی و اخلاص شوهری چگونه و اتحاد دیگر کدام
پای خواهد بود و یقین که چنین حرم محبوس است از خیر و لال
از شرف و وفاداری و کینه چنانچه هر که میدارد
میداند مقصود و سیوم رفع و تسویش و علاج حاجت
ات که وجهت این یک زن کافی است چنانچه
خوش است اصل فرماید تا خوشتر زن نباشد یک مرد
یک زن بدارد و یک زن یک مرد پس محمدیان
بسیب علاج این همه زیاده های زنان می جویند و می
یابند معلوم است که مرض ایشان هرگز زود بهی نمی آرد
بلکه برهن استسقامی مانند که هر چند مستقیمه سیر خورد
تشنگی بحالت اول است و دومی بر زنان این قسم
مردان که چون شوهر خود را گرفتار و بگری می بند و راه است
خود را می بند و دیند به بخش ترین گناهان الود میگردند

una miter
della penna

و لطیف

و لطیف شوهر به انصاف جان و تن خود را اسیر کند
به واسطه بشیطان می سپارند اینست شرافت
حکم جدید که احکام قدیمی انجیل را منسوخ ساخته است میزدیم
که بر اجازت تعدد زنان این عذر در پیش دارند چون اصل
عرب را نسبت دیگر اقوام نفس غالب تر است و شهوت
غالب تر اگر حق تعالی زن متعدد و جایز نیست نهایت حد است
بکار بر وجه هر کس را منطبق برشته های اوقات رسانند
این عذر جوابهای بسیار دارد و لیکن عیان محتاج به بیان
بسیار نیست مقرر است که اقلیم که حرارت غیر و شهوت
انگیز بود در مرد و زن یکسان اثر بخش است پس اگر
فاصله در عرب بدین بلکه فارقا را ند و طبع ناس از منوط
الحرارت نشان بموجب آب و هوا فرو گذارند در
اعتدال نموده و مریض مانند جوع البقر هم رسانده و لا
معتاد اقوام دیگر متکب کشته مفعولان نیز در طلب آن
عمل پای می بخورند و در زیر که هر دو تقیم همان اقلیم اند
پس هر عذری که درین باب دارند عذر محض است

در ضوابط وصیت گوید ضوابط کلیه وصیت و اوصایا برین
چار الفاظ احتیاج می یابد زیرا که هر ملک بمقتضای راه و رسم
خویش ضوابط خاص و رسوم مجده برای خود تلقین میکند
و اکثر آن خال از انصاف و تنی از حکمت نیستند پس
چرا یکبار که حکم امونا نام و احکام نارسا احتیاجات
رسوم و ضوابط دیگر از اجتناب بر هم زده مردم از آری
بر سر طبقات زوایا بدو داشت رعایا مخصوص قبی
که استقدر معلوم هم نباشد که موصی را و وکل را چه قدر
تواند گذارند و متروکات کدام عنوان و شرط الطرز
و فرزند و غیره تقسیم باید نمود پس اول تر است که چنین
چیز را در اختیار عقلی زمان و مجتهدان دوران واکد داشته
شود تا بدقایق هر گونه مشکل و رسید به تدقیق کار کند
چنانچه رسم دین کلی است

ffama de
morte

در باب کوان زن فاجره چه بدست این اصل فتمید
نمیشود و مگر فاسقان این گروه امثال حیوانات در بازار
و رد و بار جبر تا و اوضاع هم می یابند که در باب آنها
چار گونه مقرر گشته است اگر در بکار می امثال فاجران
اقوام

اقوام دیگر بد که و نهانی بکار می برند کوان شش و نه می
که قرار یافته است هرگز نمی توانند رسید ظاهر ابدیه و در
این قسم اشکالها در میان نهاده شد تا اثبات آن
ممکن نشود و چون بارها مردان رعایت نموده شده است
و زنهاران محروم مانند پس حمله باید بکشت تا زنان را
بالکل جای کلمه نباشد بلکه فی الجمله کار سازی آنها نیز کرد

(در)

در باب توبه گوید توبه را مردم چه فهمیده اند مگر میدارند
که هر توبه کننده هرزه گو که عمر را به لهو و لعب میگذرانند باشد
و نفس را بخرق و فجور رانده بهمین که در وقت تنفخ
توبه بر زبان رانند ناجی و رستگار شد این قسم مردم
بازی یافته ابلیس اند و او درین خیال مردم را بلند
و امیدوار توبه ساخته و رشک بین او امر الهی جز است
می بخشد و از رضا جوی می باز داشته به امید توبه
در منتهیات مستحکم بسیار داری می از آن دوزخ
که همراه سلاطینی دهنده عالمیان مصلوب شده بود
در اضعاف هنگام برگردن خویش استغفار نمود

9e de l'arabe

والتجابه ان خداوند مهربان که در پهلوی خود نزدیک یافت
اورد و بخشیده شد لکن امثال این واقعات بقیه
نا در اندر این عزم شدن و طریقه که بیشتر عادت
بر ان جاری است از دست دادن نامناسب حال
مایان است این را کسی نفهمید که توبه دم واپسین ان
قدر قوت ندارد که در زمان سلامت در شسته است
بلکه حقیقت بخان است که توبه لایق که از صدق نیت
و صفای طوین بوده باشد در هنگام نوح و تنگنا در
در امرش توبه کننده شک نیست از و چنانچه باید سرزد
خواه در وقت حیات خواه نزدیک ممت

و رشتن کفاح کوید غلت انصاف کفاح دوا باشد یک
قرابت و لاوت دوم قرابت نسبت قرابت دلالت
همچو پدر و دختر یا برادر و خواهر اند و قرابت نسبت
همچو دختر و خواهر ان زن که منکوحه اوست پس و شرح
اکمل انجیل ادب نسبت تا چار شست است اما جهود
در ان فواعتی داشته اند
در باب تیمم و وضو محمد اب و نور افوق الحد بلند برد

indefinita ma
Hirany

Lotio Mahim
nonante
Ottocena

از بخاک تیمم سپرد هر چه از خود برون آید باز
برگشته سر نمون آید غرض خیمای جان روحانی را
چگونه توان داشت و جان نداشت در توبه و حضور
چنان که در دست نشسته باشد محمد که خلیل الرحمن
وقتی که رجوع بخالق میکرد و تفکر اصل خویش فراموش
و خاکستر بنیاد خویش را بر اینها ذوالیده زینت خود
و خود نمای را می زد و درخواست که بتقلید ان قدوه آید
پرستان حقیقت دان تیمم را قرار دهد پس چه باشد
معنی را صورت گردانید و حقیقت را مجاز ساخت
خود بمران عقل سنجید که کدام فرق ان با بایم
و حیوان متحقق میکرد و قطع که دست و پا و سر و روی
هر دو را غسل داده باشند کدام محاسبه اعمال و غور
رس فرود گذار شسته راه کمال نموده میشود وقتی که اعضا
ظاهری چند نوبت بخاک مس یافته باشد و چه فضیلت
است اگر اب از این ریخته بسوی انکشته جاری نمایند
یا برعکس ان از انکشته تا به این ریخته جریان کرد و جوابی که
موافقت با عقل کند و حجتی که بدان تشفی خاطر آید کرد

منافذ و مجاری الساع می یابند و پیوسته انجار حقیقه
از مسامات جمیع اندامها مترو و خروج اند پس پاکیزه
درین قریبند کنده کجا ماند که لحظه الحظ و غماش
الایش است بلکه از قریب تر توان گفت چه هر چه در ان
است مخفی و مست کن است و هر چه درین است آشکارا
و متحرک اگر این وان را میخواهید صفاد مید کوشش نمید
بر کلام انجیل و ان اینست چنانچه اعضای خویش را سپرده
آید در کارهای بد بجهنم و در دین در او کرمی یعنی زبانی که
در کفر و انکار و فحش و دروغ گشاده بوده اند در شما و اقرار
و ذکر خیر و راستگویی بکشتند که طهارت او است
وضو و تیمم و دست که برستم طریق و بشهوات نفس
و کشتن و استن و مال و دکان را برود و در ان
کرده اند در کرم و حسان و اجمال صالحه و شمار بیکان
و او اگر در حق دکان دراز کنند که طهارت او است
وضو و تیمم و چشمهای راه که تحریکات را بدوق تمام نظر
کردند و خط و افرو گرفتند یعنی خلوت رضا بکوان بودند
بر کرده خویش متاسف و گریان باشند و در شکهای پرد

دور از کار است همین را خواهید گفت که در وقت
سجود و نماز می باید که ظاهر و باطن ادم پاک بوده باشد
اما نام باطن چیست یا میکنند که دعوی ان بظاهر است
نمیرسد هر چه میگوید از ظاهر بگوید جواب واجبی این
هم بغایت الهی تقدیم رسانیده میشود نه بکج سخنان
اما بسبب فهاں پر ظاهر است که این بنیه ان که
مربک است بروج و بتن و یک از ان بالذات لطیف است
بسیارگونه نه به خباثت جسم متلوث نمیکرد و الا به نافرمانی
خانی که تعلق به اختیار و قبولیت اینکس دارد پس
هرگاه ان جواهر لطیف که مراد بروج است پلید شد
یعنی محرم گشت و تقدس ذات او مبدل گشت
باری بگوید که اب وضو و خاک تیمم بر حالت اصلی
ومی چگونه بازی از و چنانچه گفته است نه تیر که
درون از وضو نشو در روشن نه خاکهای تیمم صفاد
جان را و انکه بالذات کشف یعنی وقت و پذیرفت
در این چه حاجت گفتگو است زیرا که هم بچشم ظاهر
دید میشود که همواره فضیلت و مواد معطر از

چنان نمایند که طهارت آنها نیست نه وضو و تیمم و غسل
 هذا الکلیس نمیگویم دست و پا و سر و روی آلوده
 بنماز حاضر شوند بلکه شستن اعضای مذکور خوب است
 جهت تازه کردن دل و هوای مغز و خوشنمائی به اهل
 جماعت و فوائد دیگر و امثال این اما این قید نیست
 و شو که چنین یا چنان آب باید ریخت یا نصف یا ربع یا تمام
 سه بدست تر باید نمود و امثال آن تعلق با کز که ندارد
 پس کدام ثمره نفس الدیمی بوقوع آنجا انداختن
 درین قید و نامگذاری دیگر غیر از ضایع کردن اوقات
 ماحصل و کسرت چه نزد دانسته اشکارا و نهان
 دست و پا شستن و معده و امعای آلوده پاک کردن
 (مصلح طعام)

در باب تحریم معلومات محمد مکرر ذکر حرمت معلومات
 نموده و به اعتقاد خود و حد دل و دماغ را
 به اتمام رسانیده چنانچه در سوره البقره کرم کرد
 بر شما نیست را و خون را و گوشت خوک را و آنچه
 او را بر او زنده بران در وقت ذبح نام غیر خدا و دور

سوره مائده و توبه و حج گوید حد دل گوید بر شما
 چهار یا پانزده بسته زبان مکرر مکرر خوانده خواهد بر شما
 تحریم آن و در سوره مائده بار دیگر کرم کرد و شد
 بر شما نموده و خون و گوشت خوک و آنچه او را
 برداشته باشند غیر خدای را و آنچه بفشردن کلمه
 باشد و آنچه بچوب و سنگ زده باشند و آنچه از
 بلندی افتاده باشد و آنچه شخ زده باشد و دیگر
 او را و آنچه او را خورده باشد درنده مکرر آنچه در باید
 شما از آنها ذبح او را و آنچه ذبح کرده باشید بر سنگها
 و آنچه طلب قسمت کنند بر تیر و این استفتای بیرون
 رفتن است از دایره اسلام و بر او نایمید شدند
 کافران از دین شما و تمام کرم بر شما نعمت خود را
 و اختیار کرم برای شما اسلام را دینی و در سوره
 نحل گوید جز این نیست که خدا حرام کرد بر شما مردار
 و خون را و گوشت خوک را و آنچه او را زنده بر آورده شود
 از برای غیر خدای بران ازین معلوم میشود که نیم خورده

سگ یا خوک یا جانور زخمی که برای پناه خود و جاهای
 نجس و تودهای مراد و رانده باشد و الو و کشته
 اگر بعد از آن ذبح نموده شود و حد دل است یا جانوری
 که به امراض همچو خارشش و غیره یا زخمهای دیرینه
 کرم خورده و ضد بلای و دیگر که و هم تصور کنند اگر
 ذربوده باشد و بعد از آن مذبح کرد و حد دل
 است معجزه ذبح و قتل چه قدر موافقت دارند
 زیرا که گوشت آن را فقل ذبح از حالت مردار است
 در حالت پاک می آید و اب این را مقدار است
 موضع مانع ناپاک میگرد و در تفصیل نامهای اشیا
 و حیوانات و پیش آمدن واقعات و دلالت
 بر آن دارند که هر چه و رای آنچه مستطوره شد هم حکم
 حلالیت دارد و تا مردم درین شبهه نداشتند بودند
 تا یکدم تمام قرآن گوید جز این نیست که خدا حرام کرد
 بر شما پس و جانوران و ربای و طایرهای
 که اقامت آن هیچکس جز خدا نمیداند حکم تحریم ندارد

مکران معدودی چند که در قرآن قلمی شده اند همه
 از شما قابل تناول خواهند بود و این هم دور از
 شعور و فهمید که چه چیز درین عالم مخلوق اند
 نه برای خوراک آدم چون تنک و شیر و پنک و بوم
 و شب پرک و مار و موش و خار و در و قیل و شب و شتر
 که بعضی آن جهت حمل و بار برداری سواری بکار آیند
 و دیگری برای مداوا و علاج امراض و دیگری جهت
 قدرت نمایی این دنیای نیاز آفیده شدند پس اگر
 این چیزها را تا یکدم تحریم بیرون اند معلوم که همه را حد دل
 میداشته باشند آدم را عقل در همه جا در کار است
 پس جانوران اند که طبیعت آن با طبیعت تنفوذ کردن
 است و دیگر آنند که اگر در یک اقلیم نفع بخش است
 در دیگر مضرت رسان پس حق سبحانه و تعالی بجهت
 همین مایان را عقل و خرد بخشیده است تا در رد و قبول
 این و آن تمییزه کار کنیم و تنک را بر کرم و بعد از آن
 چه خوردن و نا خوردن این چیزها ثمره بخش جان و ناپاک

تن و بدن است نه نتیجه ده هلاکت و نجات آخرت
 پس تا مردم از فواید و مضرت معلوم باشد بجز تائید
 بقول او جانین و کس و بوجای سینه و دیگر اطباء متقدم
 و فهمیده ای متاخر قانون و شفا و اختیارات بدلی
 و دیگر کتب خواص ایشان تصنیف کرده اند یقین دانند
 که جهت امثال این چیز هیچ احتیاج چنین بخیری نماند
 بود و اگر باز همان را میگویند که جراحی قلع جودان را
 از بعضی حیوانات بر سبیل تاوان و سسرای کسان
 منع نمودند چنانچه قرآن نیز بر صدق این معنی گواه است
 و نیز مصلحت دیگر که پیش ازین معلوم کردم خدا خور
 است غرض که از بریز کشت برای تنگ تن خورش
 ای بد و بد جلوی نفیس می بود عین مصلحت بود
 چنانچه اصل نصاری در جمع و شنبه و دیگر روز های
 سال از کشت و رنج از و بهر می رسد احتیاج
 می و زرد و با نفس اماره سر از القادری و بر تابد
 اما که را که نظر بر حصول خیر آخرت و فایده باطنی
 باشد

باز داشته بود و از کشتن که اندک از این صحت خور است

نباشد یقین که جهت فخر و خوشنمای و خوردن و شام
 و دیگران را بحقارت و امانت یاد نموده و باز از قلب درستی
 خویش را چیده بدخل و غداری خود را در راست باز
 و دیگر روز کاری شهرت میدهند روزی چندین از
 بزرگان ملت موسی که صلاح صورت و فلاح معنی بودند
 نزد حضرت عیسی کشانیت کش کردند و وی را برخواستند
 و گفتند که در آن تو در مخالفت و بر اسم پشیمان فرو
 گذاشت مینماید و دست نداشت را بطعام میرسانند
 آنحضرت در جواب میفرماید ای منافقان خوب نوشته
 است در باب شما الشیطان و انیت این است
 به لبهای خود را گرامی میدارند لیکن ذل ایشان از
 من دور است می پرستند را باطل و ایشان تعلیم
 میدهند نصیحت های اویان و ترک میکنند فرمان
 خدا را و در میان میگویند که هر چه از رویان به بیرون
 خود کنند بجنس ساز داد می را و ان اندیشه های
 بدی و زنا و قتل و دزدی و حرص و نظر کردن بر نیت
 بد و اقوال کرده افعال خود را است پس ان محکم بر حق

Summa Ma
 Rmtrij
 Caput porci
 nae fidei
 tam

اگر ان مردم نیز همچون قرآن بر تحریکات ششمان
 انگار میکردند و میکشند که گوشت خوک و آنچه به شیر
 قسمت کرده شود و آنچه خوب زده شود و آنچه از
 بلندی افتد و آنچه پس خورده و دیگر جانور بود همه
 حلال است بجز حرام ایشان را می نامید خبیثه
 حال آنکه قول قرآن نزد ایشان اعتباری ندارد
 (مخرج)

در باب احواف نصاری برای بهشت و دوزخ
 مکان دیگر نشان میدهند و از اینها طور یو مینامند
 یعنی مکان خالص کشتن و تنقیه یافتن و این حامی
 است که خدای عادل بوجوه آورده است تا آنکه
 پیش از وفات ریاضت در برابر مکافات عیال
 خویش بر اقامت نموده اند پس در اینجا رفقه
 از عهده تلذذ هر گناهی هر چند صغیر تر بود و بدواید
 و بعده سزاوار او را حال ان محل مقدس گشته
 بریدار خدا و سعادت مندی جاوید بهره مند گردد

Luogherini

در تقدیس وجودی که قابل لطافت و امکانات تنقیه
 درشت تعلیم نمودن آنکه اول و آخران در نجاست ان
 یعنی مقامات این حد خاک که رحم و کور باشد
 (مختار اول)

در آنکه طعامهای اهل کتاب به اهل قرآن حلال است
 حال آنکه درین باب است هیچ داری با وجود این هر چه
 بر زبان می آید می رانند و بر اکل و شرب ممانت متعسر
 نمیکند ظاهر این است برای ششمان توافق نکرد
 اگر متعسر است تا سنجید جریل بسیار کرد

در تنبیه و تادیب دزدان چون در کم و کیف دزدی
 تفاوت است در عقاب و عقاب نیز می باید
 که تفاوت می باید که باشد گاهی دست بردن
 کافی است و گاهی دانی و گاهی زناکاری و هم و
 انکس بجای است که کار همه در گذشته سر برد
 واجب می شود پس این قرار داد جزئی قرآن
 امثال دیگر قرار داده است
 در انگار بعضی تحریکات که نزد کفار معمول بود
 اگر ان

juxta Europ
 oia f. l. 10

per puen
 juxta
 garbatu
 f. 10
 comissi

در تابد رسماً که محمد باشت که بانی خود و عده میکند
چون خواست از تو انبارین شد که قوم بی اسرار
بریت پرستان غالب آیند و از شما بایان او بر یکا لکان
سبقت نمایند فرمود اگر احکام مرا نگاه میدارید پنج
تن شما مان با صد تن یکا لکان متقاومت نمایند
و صد بزرده هزار این قوت عظیم و قدرت لاریج
به کم و کاست نصیب آن گروه عقیدت منشی گشت
اما چون محمد خواست که درین هم تقلید نماید با کمال
خود فرمود اگر باشد از شما صد نفر و غلبه کند بر هزار
از آنکه کافر است اندک آدمی تقلید آدمی کند اگر چه شکل
است باز جاد دارد و لکن آدمی که تقلید خدا نماید
هرگز از عده و عده بر نیاید پس روز از قول خویش
برگشت و دست از خشت های بزرگ گونا می ساخت
و گفت اکنون سبک گردانید خدا بر شما و دانست
که بر شما است ضعف بدن پس اگر نباشید از شما
صد نفر و ثبات نمایند و غلبه کنند با صد بزرده و صد
نمیدانم آنچه رخاظر انجام دارد چگونه بر سنل خضر بقلم آرم

Mahometes
propheta fuit
Arabum
qui sua facie
vidi

تا هزاران

تا هزاران را مدح وقت نباشم عجب است که خدای تعالی
قبل از عظامی عطیه از ضعف و قوت آن گروه و وقت
بنمود که ای این عطیه من درین جایجا است یا بجای است
و بعد از آن از حقیقت و رسیدن از دهم حصه بدو حصه
آمد آری وقتی که مدار بخشش برست و بود و دیگر ترک
بر عکس این نتواند بود اگر محمد بزرگ بایان متقا لک بود
برابر دیگران هم دشوار نمیدید درین هم کمی میگردان یافته
رفته بحکمیت و شجاعت آن جماعه می رسید و درینجا
چه حاجت گفتگوی دیگر است نیک می نماید که محمد
باب بخشش گشاده دارد اما همان میدهد که دیگری
با خود دارد

در القحاح آقارب که باعث تفرقه حقیقت باطن اندر
انجیل کرات و مرات قطع کردن با خویشان و اقارب
که تحمل در امور دین و امان باشند آمده است پس
حضرت مسیح صفا میاید که آمده ام با جد کنم پس از پدر
و دختر از مادر آنکه مادر و پدر را زمین برشته است دارد

Evangelist
monachus
Engelst
vates ac
propheta

شایسته من نیست و آنکه پسر و دختر را از دوستی من
بیشتر دوست دارد و لایق من نیست و هر که صلیب
خود را که عبارت از تحملی و بار برداری جمیع محنت
پیش آینده است بر ندارد و در پل نیاید سر اوار
من نباشد و هر که جان خود را بیاورد که مراد از محافظت
کردن نیست هنگامی که در راه خدا فدا باید شد و او را
جان خویش است و هر که مملکت از دستان خود را که مراد
از فدا شدن است و ضرورت او بر بامیدار و خویش
را بخش که اول خود را بشیبه شمشیر داد و بعد از آن
اینهمه را بایان نمود و ازین تشبیه در کمال نفیست که این
معدن خلم و کان مروت طرح شمشیر زنی در و اوج اوج
در عالم اشغال دیگران انداخته است بلکه محافظت او
خلوف این قسم بندازد و ده است جز آن نیست که
هر یک قاطع آن افشا که باعث انفضال دوستی
حق بوند باشد
در چگونه حساب قمری شمسی در تورات آمده است

Christus dicit
qui non se
gloriat non
in se ipso
sed in
cruce

که خالق ارض و سما آفتاب و ماهتاب را خلق کرد تا
اوقات را شرف حاصل آید و ایام و از غوام عاید شوند
و حکما و منجم مقدم و متاخر تجربه یافتند که دور آفتاب
در سه صد و شصت و پنج زور و چند دقیقه کامل می
گردد و دور ماهتاب قریب در سه صد و پنجاه و چهار
روز پس برال تفاوت قریب بازده روز در این
سیارات ظاهر میشود و بدین موجب هر سه سال
یک ماه قمری اضافه میگردد و در این مقدمه جان مشهور
است که هیچ قوم مخالفت این معنی ندارد و بارست
معتقدان قرآن و دانندای راز لوح محفوظ بکدام دلیل
واقعه شایسته زوری را نفی میکنند و بکدام تاویل است
را دروغ می نمایند (آیه ۱۰۰)

در وعده بهشت که قرآن در جمل میکند و در انجیل هیچ
نزقه است که منصب سعادت مندی آید بی تکلیف و جدل
حاصل میشود و نه رموز و دنان سراسر الهی که مفسران
آن صحیفه سماوی اند حرف برین لکاشته بلکه در آن
نوشته بر خلاف نوشته قرآن مشهور گشته حاجت

anous solaris
est 365 dies
anous lunaris
254

Christus dicit
qui non se
gloriat non
in se ipso
sed in
cruce

Christus dicit
qui non se
gloriat non
in se ipso
sed in
cruce

کافعی

قبل ازین میان ندرفت و انتخاب اثر ان برای تازگی
 حافظه خلاقان نگار نمود و میشود که سعادت مندی جاوید
 انجیل نصیب انکس است که فقران روح اید و حلیم
 و فکلن و تشنه دادگری و مهربانی باطن و دل پاک و
 صلح اندیش و تحمل در محنت خانه انکه شب و روز سلاح
 پوشند و خون جگر ناتوان نوحشند حضرت مسیح وقتی که
 دوازده حواریان را برای دعوت انجیل تعیین کرد
 اول قوت انجیل را بنام بخشید و فرمود و نوالیند
 نزدیک رسیده است ملکوت آسمان و متفاد امید
 رنجوران را و بر خیزانید مردگان را و پاک کنید پیستیان
 را و بیرون آرید شیاطین را از دلو گرفته را ای کمال یافته
 را کمال دهید و دوم انهارا نوح که در ان امومت و فرمود
 که نه زور و نه قوه و نه مفس در کسبهای شما باشد
 و نه خرمی راه و نه برین ناله و نه موزه دریا و نه عصا در دست
 سونم تعلیه صبر و تشکب نمود و از انده خبر داد
 بدین مقصود انکس من شما را منورستم بهیچ کوفتدان
 میان کرم کمال شعور بکار برید مانند مار و کاسه و لے

number 8
 features

Christus
 princeps
 eius
 regni
 sed et
 dominus
 illorum
 gl'ia p'cedat
 semper

مانند

مانند کبوتر برهنه نماید از انانکه شمارا بجا کمان سپارند
 و شلاق دهند و نزد مقصدیان قضا و سلاطین برند
 چهارم همت بخشید بدین سخن با چون سپرده شود انکه
 نمایند که در انجا بطور یا چه سخن گویم و ران سخت داده
 میشود و شمارا آنچه گفتن است نیستید شما گوینده و لیکن
 باشد گوید در شمارا روح القدس بجهز انکس از انجا
 مستقیل که برادر می سپارد برادر را برک و پدر بر بر
 بر خیزند پس ان خلعت پدر و ملوک کنند و دشمن بکنند
 شود از انهم بخاطرین پس هر که شکسای را انجام رساند
 او را است سلاطینی عالم دیگر ششم اجازت داد که چون
 در یک شهر تمام انید شهر دیگر نقل نمایند مقصد
 نمود به انهار نمودن آنچه بران جماعه خواهد گذشت گفت
 نیست که در فزون از پستند و دیننده از خواجیه بند
 است که در ان در ان حالت است و خود باشد و دیننده
 در رتبه خواجیه اگر سر در شمارا بر متر و لوان نام کردند چه
 حجب اگر شمارا چنان کنند متر رسد از گشتن کان بن
 بلکه برنید از انکه تن را مع جان در دوزخ تواند ملک کرد

تا مرتب اثران نزد اهل عالم هوید اگر دوشل این است
 بزرگ بیرون شد تا گشت کند چون تخم نرغ نذ پاره از ان
 بر سر راه افتاد و ان با مال گردید و نیزه کال هوا خورد
 تحت رجای افتاد که خاک کم داشت و شکلاخ نزدیک
 بود اگر چه رست اما بیج گرفت و تاب افتاب سوخت
 بزخه در خارستان افتاد و خار با بالیدند و رسته ناراضه
 کردند و از بار آوری باز داشتند و آنچه در زمین صالح افتاد
 و بالید بلند شد و بار داد یک حد یک شصت یک مسج
 و بایه که موافقت به انجیل میکند نیست که تخم کلمه خدا
 و کسان که توجه ندارند بر کلمات او می شنوند و نه
 میفهمند و مرغ را بنیده شیطان است که هر چه در دل
 رو کاشته میشود و او میراید تا ایمان نیارد و در راه لقا
 ماند و زمین که نزدیکش سنگ است اشرار است
 بدان مردم که اثر کلام خدا در دلهای انها پیش از زمانه
 نمائند زود است و می بر گیرند اما در دشتواری از ان شک
 دارند و بگردند و خار را بر او از شنوندگان است که در خم و
 غصه دایمی و تمنای نغم دنیوی بسرمی برند پس در

دو کج شک که بیک بل فروخته میشوند به رضای خدا
 و بارای موی شما از حساب او بیرون نه درین و انمود
 که چون هیچ چیز به اراده خدا نمیشود و هر چه درین بلند
 و پست موجود است همه در شمارا است پس هر آنچه
 بشما میاید روی خواهد داد به کم و کاست معاینه او خواهد
 بود باز فرمود هر که بحضور مردم و عزت از من نماید
 من نیز از او نرود و بر خود کنم که در آسمان است و
 هر که من شود من نیز منکر او شوم و غرض که اقرار کرد
 عیسای نزد پدر و دیگر کلیفها که او نموده است و عده
 بهشت است بر انان را که از عده ان بیرون آمدند
 و می آیند و نه وعده بهشت با انها نموده است که در و
 دست رسی و توانائی بر ضغفا غلبه آورند و چون
 مساعدت وقت نمایند لصد حاجت صلح کنند
 پس گشته شدن ان قسم مردم قدرندار و

quidam
 factus
 est
 in
 corpore
 hominis
 et
 in
/>

در منافعت استماع سخنان الله تعالی کلمات
 باری تعالی را مسیح صاحب مامانند کرد و تخم کاشته

مانند

درون آنها سخن حق زود خفته شود و بحدی نرسد
 و زمین صالح دلمای ازادگان است که هر چه بشنوند بقدر
 استعداد در عمل آرند و بارور شوند و یکصد و یک نهفت
 و یکس اشاعت است بر اظهار مراتب حسن عقیدت
 اهل ایمان و درجات خوبه اطاعت ارباب ایتقان
 چه در اطاعت و حقین تفاوت است
 در به اعتباری و به قدری قربانی از بسکه نزد وجود
 قربانی حیوانات اعتبار تمام و درشت و بران عقل تفاخر
 بسیاری نمودند ازین رکب در نظر باری نامقبول بود
 پس بزبان دلو و به امت جهودان میفرمایند یکرم از
 خانه تو گوشت لپا و نه بز از رسته های تو زیرا که وحشیان
 بیشه ها از آن سن اند و نیز جانوران کوهستان و کادان
 میدانم همه طایران هوا را و خوله صحرایان من است
 اگر گرسنه باشم تو گوشت زرد که دایره زمین و فراوان
 او از من است ای گوشت آبی کادان زمین تو منم یا خون
 بزای من نوشم بگذران بخدا قربان ستایش و بازده به
 اعلی علین نذرهای خود را و بخوان در روز سختی که رای

Saefia
 antiqua
 abigta

هم ترا

و هم ترا و مرا حن و بی و همان پنجه و بجای دیگر است
 میکند و میگوید ای خدا اگر طالب حیوانات مذبح می شود
 هر آنکه میکند دانم و لیکن چون قربانیا را خویش نمیداری هیچ
 شکسته را میگذرانم یقین هست که دل کوفته و عاجز را خوار
 نخواهی داشت و بحدین باب انجیل واضح تر نوشته است
 که قربانیهای توریت نمونهای قربانیهای تمام بودند و از آنرا
 عیسای خلاصی دهنده بر صلیب با تمام رسانید یعنی جان کرا
 خود را جهت لغات مایان بخدای عاقل نذر کرد پس
 چون قربانی حقیقی بجای نمونهای مجازی بر طوف شدند
 پس هر که قربانیهای مجازی را تا حال بکفاری برد و یقین که منتظر
 عیسای دیگر است و از عیسای حقیقی منکر

Chaffini non
 fust fustan
 lia audeo
 offendi

و دانکه اهل انجیل قربانی جانوران نذر اند حسین تفسیر می
 در خطاب مجذبان میکند که هر که او را از اهل ایمان که پیش
 از شما بودند خدای تعالی قربان فرموده است تپا کنند
 نام او را بزرگ آنچه او و مرثان را از بیم جانان ایا قصد
 این مرد بران بوده که اهل انجیل هم مامور بدین امر اند

و این سر هر غلک است چه هرگز درین قوم رسم فج
 جانوران جهت قربانی معمول نبوده است و هر که بکشد
 این گواهی میداد از روی انجیل ثابت نماید و گرنه
 بر سه حکم سویت دارند یعنی از نذر و مغیره و پیروان
 (در صدد)

quid Deus
 precepit in
 scriptis
 circa milia
 quo ad ultro
 caritatem

در کفارت عمل زنا که در دین یهوسی برای از خیب
 میرسد چون تقوب ذکور با انانث هر چند بود و حلال
 باشد بتمام اخفا بعمل می آید چه افتقانی آن عمل
 برین وجه است تا بوجه حرام چه رسد پس اثبات
 آن دشوار بل محال توان گفت ازین رکب در گوشت
 حکم بوده است که اگر شوهری مشکو و خویش زن نامزوب
 کند نزد کاهن برود و کاهن بر پا چه کاغذ بنویسد بدین
 مضمون اگر کنایه ها مستثنی خدا را آن ترا بکشد
 و شکم ترا بکشد و کاهن این کاغذ را شسته آن
 آب را به آن زن بخورد و در اگر محرم است بخورد
 آن آب مملک میکشد و اگر نه سلاصت می ماند

و بعضی

و بعضی از بزرگان آن دین می گویند که آن مردی زانی
 نیز هر جا که باشد گرفتار آن لعنت میشد و در آن دم
 می مرد و محمد در تقلید این معنی هم پای گمی میاور و اما ساقان
 حرب و هجوم و فاجران روم و شام و دیگر ممالک و بلاد
 که در قبض و تصرف خود دارند چون از بی اثر است
 کلام و او امر او واقف اند بجمع خاطر نذر لعنت بر خود
 میکرده باشند تا از روزیمه بزبان نرانند

qd fandi
 Chaffini in
 scriptis de
 muliere qd
 caritas habuit

در حالت زنان بهشتی روزی طایفه جهودی تروج
 صاحب ماسیح صاحب ماسیل او بودند که مری
 نوشته است که اگر شخصی میرد زن او را از نذر نماند
 برادر میزند آن بیوه را در عقد نکاح ارد پس بودند
 هفت برادر یک زن ستانید و مردی فرزند آن زن
 را دیگر برادر شوهرش ستانید او نیز به فرزند مرد و همچنین
 همه برادران مردند و آن زن از هیچ یک فرزند
 حاصل نکرد و از آن زن هم مرد پس در روز قیامت
 چنین زن از آن کدام یک باشد هر که جمده نیست
 بر او همان زن را در نکاح خود آورده اند معام حق

جواب فرمود و درین جهان مردوزن را می ستانند
زن مرد را زیرا که ترک بازملتی نمیکرد و با آنها و بدین
سخن از کار کار با خبر رسانید و محبت تمام کرد و هر چه
واجب جهت قیام و پایداری این نشاء فانی میل
اختلاط در نهاد مردوزن بنهاد و هرگاه خلقت ایشان
از عالم فناء انتقال بقا نمود اندر اسب اجل محفوظ ماند
و احتیاج از میان برخاست پس باید که اوقفا نیز از میان
برخیزد و اگر باین همه به احتیاجی مقتضی آن کرد و باید که
قابل بران باشد که کارهای سعادت مند آن عالم باشد
به عیش می انجامند و درین خود محال عقل است و دور
از اوقفا می حال آنها و بحال می نماید آنکه در اجل جنت
میشوند در همه حال کامل میکردند پس حالت سن
ایشان را است بر سرین هیچ نمیکند که سه و سه
سایه است از اینجا دانایان دین قرار داده اند که
جمله بهشتیان چه مرد و چه زن در حالت سح و سه سال
خواهند بود و اگر چه آنچه درین محله حسن با مایان اتفاق
دارد در تنزیه و تقدیس تواج و دیگر که واصلان را می دهد

میدان

میدانستی بر اینده مفسر قرآن نشستی
(نگاه دگرگاه)

فصل ششم در باب بدان *Deum & Deum*
در امید بخشش جمیع معصیت ظاهرا و باطنه گفته
باشد که هر که راه حق را قبول نماید و باز برگردد و هرگز قبول
نباشد توبه آنکس زیرا که این قوتی است که موقت
نباشد سماوی و از دو نوبه که ایات قرآن چه
در سوره الضحی و سوره الملک میگوید که خدا بخشنده
همه گناهان است *Deum & Deum*
در آنکه آن خداوند پاک و مهربان که با هر که را رحمت
بهرودی و عروجات می بخشد نه محبت از و داد
خرای این مقدمه نیز مخالفت صریح بکتب سماوی
دارد چه کتب مذکوره مبنی بر این است که صبر الهی
بموجب بازگشت خطاکاران مقدر گشته تا فرصت
در اصلاح خویش بماند نه مهلت برای زیانکاریست
بیش و هر که نظر تعقل و تعمق بر رحمت عظیم آن رحمن
الرحیم بندد درمی یابد که خلاف صفت رحمت او است

*Quomodo
Deus oia
posita sunt*

*Deus Cur
quibus con
gratulatione
habuit ut
ponteam
agat*

*ignis co
cibus de
infrus
qui facit
fuerat
fuerat
est ignis
et de
fuerat*

عمر بخشدن ناپکار بدکار را تا روز بروز در بدی و بدکاری
بتر و خلیفه تر گردد و چگونه خیر محض بودی اگر به اراده
شیر کار فرمودی و حیا عاشق رضای خشنودی
خویش بودی اگر نامطیعان را از برای عدول فرمان
خود عروجات بخشیدی خود بفهمید و اگر تو ایند این
دو ضربه با هم جمع کنید

در آنکه خوردن آتش آسمانی قربانی باراجت صدقت
پیغمبران برحق هرگز نموده است از روی توریت و تحمل
ثابت نمیشود که ائمه سلف رسولان را باور نمی داشتند
تا وقتی که مذبح آنها از آتش آسمانی خورده نمیشد
حقیقت واقع در توریت است چون هرون برادر
موس بمذبح کهنوت رسید قربان به پروردگار بگذراند
و آتش از جانب او در رسید و آن فدی را بخورد
جمع که در آن بزمنگاه حاضر بود و بمذبح بدهد آن جمله
بر و افتادند و خدا را شاکتند پس درین معلوم
شد که خوردن آتش عینی دلیل کهنوت هرون است

بماند

بامت اوله خیال و اوقعه خلل در ایمان داشته اند باری
دیگر در زمان پیغمبر الیاس قوم بنی اسرائیل از راه اطا
و اتفاق حضرت حق مختلف و زریده بقی را که بنام بعل
مشهور بود می پرستیدند پیغمبر مذکور به آن قوم
خطاب و خطاب کردی و گفتی ای مردم دور و دور
چرا از هر دو طرف میروید اگر خدا را خدا امید ایند اطا
وی نمایند و اگر بعل را خدا امید ایند شما دانید قوم
مذکور در جواب فرومانند پیغمبر تا خطاب کرد
و گفت من یک تنم که از پیغمبران خدا باقی مانده ام
و پیغمبران بعل چهار صد و پنجاه تن اند بیاید کاری کنیم
پیغمبران بعل کاوی را بهم رسیده و پاره کرده بر چوبها
بنهند و ما نیز چنین کنیم آنگاه از هر طرفی که آتش رسد
حق بطرف اوست این شرط جان بنین قرار نیست
و مطابق آن بعل او زندگانش گمانست مذکور
که بنام پیغمبری مشهور بود و پاره های کاو را بر چوبها
نصب کرده از وقت صبح تا بوقت زوال فریاد میکرد

میکردند و ادایهای دیگر بجای آوردند پیغمبر خدا باین آیه
بدان جماعه میگفت بآنک زینده اواز بلند ظاهر
خدای شما بجانب دیگر مقید است یا در سخن پاک
مشغول است یا بر عهده طعام بوده باشد یا خوراکش
رلوده باشد چون فریاد انجماعه را فریاد رس نبود
الکس نزدیک به آن چو بهار رسید و فرمود که آب بر
قدیه او بریزند بعد از



114-2-113

